

ایران در دوره
دکتر مصدق

پروفسور سپهر ذبیح
ترجمه: محمد رفیعی مهرآبادی

یادداشت مترجم

درباره کتاب حاضر باید به دو نکته چشمگیر اشاره کرد :

۱- سپهر ذبیح، مولف کتاب، در سالهای ۱۳۳۰ تا مرداد ۱۳۳۲ سردبیر سیاسی روزنامه باختر امروز (به مدیریت شادروان دکتر حسین فاطمی) بود و از سوی دیگر با اکثر رجال سیاسی آن زمان آشنایی داشته‌است.

پس از وقوع کودتا، به خارج از ایران رفت و اینک رئیس دپارتمان علوم سیاسی دانشگاه کالیفرنیا می‌باشد.

۲- مؤلف کتاب، به دلیل مقتضیات شغلی خویش، کوشیده است که در کتاب حاضر مسئولیت اصلی و عمده کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ را به گردن انگلستان بگذارد و سهم امریکا را اندک و ناچیز نشان دهد، این موضوع را کاملا می‌توان از مقدمه پروفسور برلموتز استنباط کرد.

در همین راستا باید گفت که اسناد به دست آمده در پانزده سال اخیر نشان می‌دهد که در ماجرای کودتای ۲۸ مرداد، نقش غالب و مسلط را امریکا ایفا کرده است زیرا می‌خواسته است ضمن کمک به انگلستان زمینه ورود و تسلط سیاسی و اقتصادی خویش در ایران - به ویژه در صنعت نفت را هموار سازد. شاه نیز که تخت و تاج دوباره خود را مدیون امریکایی‌ها می‌دانست، طبعاً آمادگی کامل برای دادن این امتیازات را داشت.

محمد رفیعی مهرآبادی

ایران در دوران مصدق



مؤسسه انتشارات عطائی
تهران - ۱۳۷۰

تاریخ ایران

۷

پرفسور سپهر ذبیح
استاد علوم سیاسی دانشگاه برکلی آمریکا

ایران در دوران مصدق

ریشه‌های انقلاب ایران

ترجمهٔ: محمد رفیعی مهرآبادی



این اثر ترجمه‌ای است از:

The Mossadegh Era
by: Sepehr Zabih
Roots of the Iranian Revolution

Lake View Press
p.o.box 25421
Chicago, Illinois 60625



سپهر ذبیح / محمد رفیعی مهرآبادی
ایران در دوران مصدق
چاپ دوم، سه هزار نسخه، چاپخانه حیدری
مؤسسه انتشارات عطائی
تهران ۱۵۱۶۷ ـ خیابان دوم گاندی ـ تلفن ۶۸۱۶۵۷

فهرست مطالب

سخن ناشر

می‌دانیم که ایران در دوران حکومت دکتر مصدق، شاهد یک برهۀ دو ساله از فرآیندهای سیاسی و اقتصادی چشمگیر، خیز انقلابی، بیداری مردم، اوج فعالیت‌های سیاسی به‌وسیلۀ گروه‌های سیاسی و اجتماعی مختلف ـ حاصل کلام ـ عصری سرنوشت‌ساز در تاریخ معاصر ایران بود.

صعود مصدق بر اریکۀ قدرت، ملی کردن نفت ایران، جبهه‌گیری مشترک امریکا و انگلیس در برابر مصدق، بی‌تفاوتی روس‌ها نسبت به نهضت ملی ایران، انشعاب در جبهۀ ملی، جدایی میان دکتر مصدق و آیت‌الله کاشانی، ماجرای نهم اسفند ۱۳۳۱، و بالاخره کودتای ننگین ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، همۀ این‌ها، موضوعاتی است که به گونۀ انفرادی مورد پژوهش قرار گرفته، اما در یک پژوهش همه‌گیر، مورد بررسی قرار نگرفته است.

کتابی که پیش روی دارید، ثمرۀ کوشش چندین ساله پروفسور سپهر ذبیح در توجیه و تبیین حکومت دکتر مصدق می‌باشد. این کتاب از چند جهت حائز اهمیت است:

۱ـ نویسندۀ کتاب در سال‌های بحرانی و سرنوشت‌ساز ۱۳۲۹ـ۱۳۳۲، سردبیر سیاسی روزنامۀ باختر امروز

(به مدیریت شادروان دکتر حسین فاطمی) بوده و از نزدیک با حوادث ایران و رجال سیاسی وقت ـ از موافق گرفته تا مخالف ـ و رجال درباری، آشنا بوده است.

۲ـ کتاب با مراجعه به منابع متعدد ایرانی وخارجی، به رشتهٔ تحریر درآمده است.

۳ـ حیطهٔ کتاب فراگیر بوده و تقریباً تمامی پیش‌آمدهای دوران نخست وزیری دکتر مصدق را در بر می‌گیرد.

۴ـ نویسنده با شیوهٔ پژوهش علمی به تحلیل این دوران پرداخته، و از سر بی‌طرفی، به‌خطاهای سیاسی دکتر مصدق و سایر شخصیت‌های این دوران پرداخته است.

با وجود این، ما ادعا نداریم که این اثر با بی‌طرفی کامل نوشته شده است، چرا که کمتر پژوهشگری است که بتواند با بی‌طرفی تمام عیار، عقاید و بینش سیاسی خود را در کار پژوهش ندیده بگیرد.

چون هدف از انتشار این کتاب این است که آگاهی‌های تاریخی واقعی، در اختیار خوانندگان ایرانی قرار گیرد بی‌آنکه نظریه یا اندیشه خاصی را در ذهن آنان القاء نماید، از این رو، با توجه به فصل‌ها و موضوعات کتاب، منابع زیر نقل می‌شود، تا خوانندگان علاقمند، خود به پیگیری موضوع و کشف حقیقت از مجاز، بپردازند:

— در مورد صعود مصدق به قدرت:

مصدق و نهضت ملی ایران، اتحادیهٔ انجمن‌های اسلامی دانشجویان در اروپا، خرداد ۱۳۵۷

یادی از مصدق، انتشارات راه مصدق، ۱۳۵۷

— دربارهٔ تشدید بحران در داخل ایران:

گذشته چراغ راه آینده است، انتشار جاما، چاپ‌اول.

— دربارهٔ ملی کردن نفت ایران و اثرات آن:

پنجاه سال نفت ایران، مصطفی فاتح، انتشارات پیام، ۱۳۵۸.

تاریخ ملی شدن صنعت نفت ایران، فؤاد روحانی، کتاب‌های جیبی، ۱۳۵۲.

اسناد نفت، اداره کل انتشارات و تبلیغات، ۱۳۳۰.

ـ دربارهٔ قیام سی تیر:

مصدق و نهضت ملی ایران، همان.

قیام ملت مسلمان ایران در ۳۰ تیر ۱۳۳۱، دکتر محمود کاشانی، تهران، ۱۳۵۹

یادداشت‌های سی‌تیر، دکتر حسن ارسنجانی.

— دربارهٔ اصلاحات اقتصادی مصدق:

مصدق و اقتصاد، دکتر حسن توانایان‌فرد، انتشارات آگاه، تهران، ۱۳۶۰.

— دربارهٔ بروز اختلاف میان دکترمصدق و آیت‌الله‌کاشانی.

تاریخ سیاسی معاصر ایران، دکتر سید جلال‌الدین مدنی، جلد اول، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۶۱.

گذشته چراغ راه آینده است، همان.

— دربارهٔ سیاست عدم تعهد دکتر مصدق:

سیاست موازنه منفی، حسین کی‌استوان.

— دربارهٔ ماجرای نهم اسفند ۱۳۳۱:

تاریخ سیاسی معاصر ایران، همان.

مجلهٔ پیکار زندگی، شماره‌های ۱ـ۶، از هفتم مهر ۱۳۳۳ به‌بعد.

— دربارهٔ روابط مصدق و حزب توده:

گذشته چراغ راه آینده است، همان.

تاریخ سی ساله ایران، بیژن جزنی، جلد اول و دوم.
حزب توده و دکتر مصدق، نورالدین کیانوری، انتشارات حزب توده.
تاریخ جنبش کمونیستی در ایران، سپهر ذبیح، ترجمه محمد رفیعی مهرآبادی، انتشارات عطایی

— دربارهٔ کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲:
مصدق، نفت و کودتا، محمود تفضلی، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۵۸.
کودتا در کودتا، کرمیت روزولت، ترجمه دکتر علی اسلامی، انتشارات جاما، تهران، ۱۳۵۹.
تاریخ سیاسی معاصر ایران، همان.
پنجاه سال نفت ایران، همان.
سازمان سیا علیه مصدق، ترجمه و تنظیم از انوشه.
مصدق: مردی برای تمام فصول، ترجمه محمد رفیعی مهرآبادی، روزنامه بامداد، ۱۳–۲۶ اسفند ۱۳۵۸.
تاریخ معاصر ایران، ایوانف، چاپ مسکو.
گفتار کوتاهی دربارهٔ وقایع ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، جزوه شماره ۲، حزب جمهوری اسلامی.

— دربارهٔ تاثیر حکومت مصدق در انقلاب اسلامی ایران:
انقلاب ایران و مبانی رهبری امام خمینی، سیروس پرهام.
بررسی و تحلیلی از نهضت امام خمینی، سید حمید روحانی.

— دربارهٔ تأثیر حکومت مصدق در انقلاب اسلامی ایران علاوه بر منابع یاد شده در کتابنامه نویسنده، نگاه کنید به:
Roots of Revolution: An Interpretive History of Modern Iran, Nikki R. Keddie, Yale University Press, 1981.

دربارهٔ ترجمهٔ کتاب:

این کتاب بدون هیچ کم و کاستی، و در کمال امانت، به فارسی برگردانده شده است. فقط، بخشی از پی‌نویس کتاب که مربوط به ماجرای گروگانگیری است، به دلیل تازگی نداشتن موضوع، ترجمه نشد.

عنوان‌های فرعی هر فصل، از مترجم است و این کار بدان‌جهت انجام شده است تا مطالب و موضوعات آن، بهتر مشخص شود. همهٔ تاریخ‌های لاتین (با مراجعه به‌متون معتبر) به شمسی و قمری تبدیل گردیده است.

در ضمن، بخشی به‌نام «حوادث مهم ایران در دوران حکومت دکتر مصدق» به صورت گاهشماری، تهیه گردیده که در پایان کتاب آمده است.

یادآوری:

برای سهولت مطالعهٔ این کتاب، اشاره به این نکته ضرورت دارد که توضیحات مترجم با پرانتز() مشخص شده است و توضیحات نویسنده با کروشه[]، و نیز برای آنکه امکان هرگونه تداخلی میان توضیحات این‌دو پدید نیاید، توضیحات مترجم را در پانویس صفحه‌ها و توضیحات نویسنده را در آخر کتاب آورده‌ایم.

توجه: تاریخ‌های ایرانی در مقایسه با تاریخ‌های فرنگی از اعتبار بیشتری برخوردار است.

مقدمه

با خواندن این کتاب، خوانندگان پی‌خواهند برد که سپهر ذبیح پـژوهشگر برجسته‌ای در زمینـه سیاست حکومت مصدق و انقلاب اسلامی ایران است. جای تردیدی نیست که پژوهش وی دربارهٔ حزب کمونیست ایران(۱) ـ که اینک یک اثر معتبر علمی به شمار می‌آید ـ بـر اعتبار او در کار نگارش کتاب حاضر می‌افزاید. موضوع این کتاب، مبارزهٔ وارث مقام سلطنت [محمدرضا پهلوی] با دکتر محمد مصدق رهبر انقلابی و پرنفوذ و جمهوریخواه و ملی ایران است.

به عقیدهٔ من، یکی از خدمات تاریخی و بزرگی کـه سپهر ذبیح انجام داده، این است که افسانه مبالغه‌آمیز دخالت سازمان مرکزی اطلاعات آمریکا [سیا] در سقوط مصدق و باز گرداندن شاه به قدرت را مردود دانسته است. چرا که با نگاهی به‌گذشته می‌توان مشاهده کرد که نقش

۱ـ مقصود کتاب Communist Movement in Iran (تاریخ جنبش کمونیستی در ایران) است که توسط همین مترجم به فارسی برگـردانده شده و از سوی مؤسسهٔ مطبوعاتی عطائی منتشر شد ـ م.

سازمان «سیا» در سقوط مصدق چندان نبود و نقش عمده را دستگاه اطلاعاتی انگلستان بازی کرد.

سقوط مصدق و بازگشت شاه به قدرت را باید تا حدود زیادی ناشی از سیاست نفاق‌افکن نیروهای سیاسی چپ و راست دانست: جناح چپ، توانست میان گروه‌های جبههٔ ملی اختلاف بیاندازد، مارکسیست‌ها و توده‌ای‌ها و جناح راست نیز میان روحانیون تندرو و منزجر از خارجیـان [گروه آیت‌الله کاشانی] و ملیون لیبرال(۲) [دکتر مصدق و طرفدارانش] جدائی انداختند.

اوضاع آشفته ایران در ۱۹۵۱ ـ ۱۹۵۳ [۱۳۳۰ ـ ۱۳۳۲ شمسی]، در وهلـهٔ نخسـت، و مهمتـر از همه، زائیدهٔ ماهیت و ساختار و ترکیب جامعهٔ ایرانی بود، همان گونه که نابه‌سامانی‌های ایران در دوران فعالیت‌های ضدـ انقلابی علیه [امام] خمینی در آغاز سال ۱۹۸۰ [۱۳۵۹ شمسی] نیززائیدهٔ همان علل بود. ملی‌شدن نفت‌ایران(۳)، موجب اختلاف میان شاه و درباریان و نیروهای بیـرونی (نیروهای ملی و حزب توده و روحانیون) گردید. مبارزه به خاطر ملی کردن نفت، نشانگر و تاکید کننده نـبرد سیاسی‌بود که‌شرکت‌کنندگان درآن، اززمان‌انقلاب ناکام ۱۹۰۵ـ۱۹۰۶ ایران(٤)، در برابر یکدیگر صف‌آرائـی کرده بودند. اگر قیام ۱۹۰۵ [قیام مشروطـه] مرحله نخست از مبارزه ملیون با استبداد [قاجار] باشد، پس

۲ـ آزادیخواه.

۳ـ قانون ملی شدن نفت ایران در اسفند ۱۳۲۹ به تصویب مجلس شورای ملی و مجلس سنا رسید ـ م.

٤ـ مقصود انقلاب مشروطه ۱۲۸٤ شمسی است که در ۱۲۸۵ به ثمر رسید، اما براثر استبداد صغیر محمدعلی‌شاه ناکام گردید ـ م.

مبارزه جبهه ملی در سال ۱۹۵۲ [۱۳۳۱ شمسی]، مرحلهٔ دوم آن است. در میان دو مرحلهٔ یاد شده، شاهد قدرت نظامی ایران به رهبری رضاشاه پهلوی هستیم. رضاشاه توانست نظم نهائی را در کشور برقرار سازد. اماروحانیون ایران هیچ‌گاه نه انقلاب ملی ـ نظامی(۵) او را پذیرفتند و نه تأسیس سلسلهٔ پهلوی را، گو این که برخی از آن‌ها با سلسلهٔ پهلوی کنار آمدند.

دکتر مصدق رهبری دومین مرحله از انقلاب ملی ایران را به دست گرفت و در ۱۹۵۱ [۱۳۳۰ شمسی] به‌قدرت رسید(۶). در پی آن، مبارزه ظاهری و واقعی مصدق و ملیون، با شاه و درباریان، آغاز شد و دولت‌های خارجی خود را در کشاکش این نبرد قاطع محبوس یافتند. دکتر سپهر ذبیح تحلیل استادانه و مشروح و شگفت‌انگیزی از این مبارزه به‌دست می‌دهد. او از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و سقوط مصدق تصویری قاطع و عالی ترسیم می‌کند. وی در پژوهش خود، سیمای راستین مصدق را نشان می‌دهد که بر اثر تضعیف تدریجی نیروهای ملی، به‌تدریج محو گردید.

این مبارزه در سال ۱۹۵۲ [۱۳۳۱ شمسی] به‌پیروزی آشکار نیروهای ملی انجامید، اما سرانجام این نیروها به ضعف گرائیدند. اهمیت انقلاب ۱۹۷۹ ایران [انقلاب ۲۲ بهمن ۱۳۵۷] را با تشریح سپهر ذبیح از قدرت جاذب و رجعت‌کنندهٔ ناسیونالیسم ایرانی، می‌توان

۵ـ اشاره به کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ رضاخان و دوران نخست‌وزیری او از آبان سال ۱۳۰۲ است که به حکومت ملی ـ نظامی معروف است ـ م.

۶ـ دکتر مصدق در دوازدهم اردیبهشت ۱۳۳۰ از مجلس شورای ملی و سنا رأی اعتماد گرفت و دورهٔ اول نخست‌وزیری خود را آغاز کرد ـ م.

بیشتر درک کرد و به نقاط ضعف آن پی برد. آیت‌الله خمینی و حزب اسلامی او [حزب جمهوری اسلامی] بر مجلس سلطه یافتند و این موضوع نشان داد که برای نخستین بار از سدهٔ شانزدهم میلادی(۷)، روحانیون‌ایران قدرت واقعی را نصیب خود کردند در حالی که سهم ملیون در این انقلاب اندک بود.

از این کتاب می‌توان درس‌های بزرگی فرا گرفت. یکی این است که دخالت دولت‌های خارجی در پیشامدهای سال ۱۹۵۱ـ۱۹۵۲ [۱۳۳۰ـ۱۳۳۱ شمسی] از تأثیر قاطعی برخوردار نبود و نقش آن، محدود به‌عقب‌انداختن مبارزهٔ نهائی و کمک به تضعیف توده‌ای‌ها و جبههٔ ملی بود. روحانیون از سقوط مصدق سود بردند، اما این بهره‌مندی جنبهٔ زودگذر دارد چرا که مرحلهٔ نهائی انقلاب ایران هنوز فرا نرسیده است.

پروفسور آموس پرلموتر(۸)، **استاد دانشگاه امریکائی**(۹)

۷ـ اشاره به تأسیس سلسلهٔ صفویه و رسمیت تشیع در ایران از سال ۹۰۵ قمری است ـ م.

8- Prof. Amos Perlmutter

9- American University

پیشگفتار نویسنده

یکی از نتایج «خیز انقلابی» که به واژگون کردن رژیم پهلوی در فوریه ۱۹۷۹ [۲۲ بهمن ۱۳۵۷] انجامید، علاقه زیادی است که برای آگاهی از مسیر سیاسی پیش‌آمدها در تاریخ اخیر ایران، نشان داده می‌شود. توجه خاصی که به رویدادهای ایران در دوران حکومت مصدق در سال‌های ۱۹۵۱ـ۱۹۵۳ [۱۳۳۰ـ۱۳۳۲ شمسی] مبذول می‌گردد، با پیش‌آمدن بحران گروگانگیری در چهارم نوامبر ۱۹۷۹ [۱۳ آبان ۱۳۵۸]، از اهمیت بیشتری برخوردار شده است، به طوری که کشف حقایق مربوط به سقوط حکومت مصدق و حدود دخالت آمریکا در آن، از توجه فراوان اهل سیاست و دانشمندان علوم سیاسی برخوردار شده است.

در رژیم‌شاه [سابق]، مخالفت رژیم باانجام تحقیقات آزاد غالباً مانع پژوهش دانشمندان در زمینهٔ موضوعات حساس می‌گردید یا کار آن‌ها را کندمی کرد. ایرانیانی که در کشورهای غربی دانش اندوخته بودند و می‌خواستند تحقیقاتی دربارهٔ تحولات سیاسی تاریخ معاصر یا اخیر ایران به عمل آورند، با این مانع روبرو بودند که [امکان دارد] در معرض اتهام نشر مطالب «ضد دولتی»،

یا حتی بدتر از آن، متهم به «تحریکات سیاسی درپوشش تحلیل تحقیقاتی» شوند.

رژیم شاه حساسیت زیادی نسبت به تحقیق دربارهٔ دههٔ پس از به قدرت رسیدن مجدد او [۱۳۳۰ـ۱۳۴۰ شمسی] نشان می‌داد. تحقیقات پیرامون دو موضوع خاص، یعنی جنبش کمونیستی ایران و حکومت ملی مصدق، یا محدود به شرح‌هایی بود که با موافقت دولت تهیه می‌گردید و هزینهٔ مالی آن را [دولت] می‌پرداخت، یا آثار کمونیستی و دست چپی بود که توده‌ای‌های مهاجرت‌کرده به‌اروپا یا شوروی آن‌ها را می‌نوشتند.

دراوایل دههٔ ۱۹۶۰ [دوران نخست‌وزیری دکترامینی]، رژیم ایران، سیاست سانسور شدید نسبت به پژوهش‌های مربوط به‌سیاست ایران در دههٔ ۱۹۵۰ را کاهش داد. این ملایمت تا اندازه‌ای ناشی از اعتماد به نفس فزاینده رژیم، و تا حدودی بر اثر نخست وزیری علی‌امینی بود که سیاستمداری نسبتاً روشنفکر و آزادیخواه به‌شمار می‌آمد. اما، حتی در این دوران نیز، رژیم از پژوهش‌های علمی درباره عصر مصدق خوشش نمی‌آمد و هراس داشت که هرگونه روشنگری دربارهٔ دوران حکومت مصدق موجب شود که احساس وفاداری نسبت به او ـ که هنوز از محبوبیت برخوردار بود ـ از نو زنده شود. محدودیت‌های وضع شده نسبت به پژوهش دربارهٔ گروه‌های سیاسی چپ و مذهبی، از شدت کمتری برخوردار بود. در واقع نگارنده توانست در سال ۱۹۶۱ـ۱۹۶۲ با آزادی عمل چشمگیری، به تحقیق علمی دربارهٔ جنبش کمونیستی ایران بپردازد، اگرچه ثمرهٔ نهائی این تحقیق که در سال ۱۹۶۶ به‌چاپ رسید، به مدت چهار سال در ایران اجازهٔ

انتشار نیافت، زیرا «این پژوهش به اندازهٔ کافی به‌نقش شاه در تصفیهٔ توطئهٔ کمونیسم ارج ننهاده بود».

نگارنده در هنگام این پژوهش، دریافت که دربار شاهنشاهی نسبت به تجربه دوران مصدق، تشویش‌خاطر زیادی دارد. رژیم شاه که در اکتبر ۱۹۶۲ روابط خود را با اتحاد شوروی عادی کرده بود(۱)، به نظر می‌رسید که از تجدید حیات بالقوه کمونیسم در ایران، و در مقایسه با نهضت ملی ایران، هراس کمتری داشت. رژیم اطمینان داشت که با ابتکار اصلاحات ارضی و سایر اصلاحات، می‌تواند روی دست حزب توده بلند شود ــ حزبی ریشه‌ای و اصلاح‌طلب، که به‌هرتقدیر، به‌دلیل عدم حمایت شوروی، تقریباً به مرز بی‌اهمیتی رسیده بود.

اما ملاحظات مشابه، در مورد نهضت ملی دکترمصدق به‌کار نرفت چرا که این نهضت در رابطه با نهادهای سیاسی ایران، دارای بسیاری از اندیشه‌های لیبرال ــ دموکراتیک بود و برای اقشار سیاسی و مشخص جامعه، جاذبه داشت. نتیجه این که، رژیم با فعالیت زیادی که می‌کرد، مانع دسترسی پژوهشگران بر منابع مربوط به دوران مصدق می‌گردید و بالحن محکمی می‌گفت که ورود گزارش‌ها و شرح‌های خارجی به‌ایران دربارهٔ این دوران «که به سود شاه نمی باشد»، ممنوع است.

در این اوضاع و احوال بود که من اولین پیش‌نویس این کتاب را نوشتم. با گذشت زمان که فاصلهٔ بیشتری بین حال و گذشته پدید می‌آورد، حساسیت رژیم نسبت به دوران مصدق کمتر شد. بین سال‌های ۱۹۶۹ و ۱۹۷۸،

۱ـ اشاره نویسنده به سفر رسمی شاه سابق به شوروی و مذاکرات وی با خروشچف است که به عادی شدن روابط دو کشور انجامید ــ م.

توانستم این تحقیق را با سفرهای منظم به‌ایران جهت تحقیق عملی مربوط به سایر زمینه‌های کتاب، به انجام رسانم.

هنگامی که نخستین پیش‌نویس این کتاب، بااستفاده از منابع اصلی ایرانی، در خارج از کشور آماده شد، با بهره‌گیری از دو منبع مهم دیگر، مورد تجدید نظر قرار گرفت و بر صفحات آن افزوده شد. یک منبع، شامل مطالبی بود که در مرحلهٔ نهائی سال نابه‌سامان ۱۹۷۸ ــ ۱۹۷۹ [۱۳۵۶ـ۱۳۵۷ شمسی]، انتشار یافت و از جمله آن‌ها، گزارش‌های شخصی برخی از یاران نزدیک دکتر مصدق بود که اجازهٔ انتشار یافته بود. منبع دیگر، عبارت بود از تجربه‌های شخصی نگارنده به عنوان یک روزنامه‌نگار در سراسر دوران حکومت مصدق. نگارنده به‌عنوان مفسر سیاسی روزنامهٔ باختر امروز در سال‌های ۱۹۴۹ ــ ۱۹۵۳ [۱۳۲۹ـ۱۳۳۲ شمسی]، و نیز خبرنگار روزنامهٔ تایمز لندن (۲) در نیمهٔ دوم آن دوران، ازدوجهت به‌بررسی تحولات سیاسی ایران پرداخت: نخست به‌عنوان یک روزنامه‌نگار وابسته به روزنامهٔ دکتر حسین فاطمی [باختر امروز] (که وی معاون نخست‌وزیر بود و بعداً وزیر خارجه شد) و دیگر به عنوان یک ناظر خارجی تحولات سیاسی ایران، که می‌کوشید حتی‌الامکان گزارش‌های درستی را برای یکی از جراید معتبر جهان تهیه کند.

نگارنده، در هر دو وضعیت، ارتباط نزدیکی با دکتر مصدق ویاران نزدیک او، ونیز بامقامات دربارشاهنشاهی و دیپلمات‌های مقیم تهران، داشت. بسیاری از مطالب ثبت نشده و تاریخی، در دوران حکومت مصدق یا دوره

2- London Times

بلافصل پس از سقوط وی، انتشار نیافت.

نگارنده برای اطمینان نسبت به درستی و اعتبار گزارش‌های یاد شده، نیاز به تأیید آن از سوی یاران نزدیک مصدق داشت، و در دو سال اخیر، در این زمینه فعالیت زیادی به‌عمل آورد. به این جهت است که برای پژوهش پیرامون این دست‌نویس، متجاوز از یک ربع قرن وقت صرف گردید. در این مدت، نگارنده به گفت و شنودهای مطبوعاتی یا تحقیقاتی با شخصیت‌های متعدد سیاسی و علمی پرداخت. از کسانی که با آن‌ها به‌گفت و شنود نشسته‌ام، علاوه بر دکتر مصدق و دکتر فاطمی، باید از دکتر مظفر بقائی نام ببرم که عضو برجستهٔ هیات پارلمانی هشت نفره جبهه ملی در مجلس شانزدهم بود. وی حزب زحمتکشان ملت ایران را تأسیس کرد که در حکم یک گروه دموکراتیک و اجتماعی غیر توده‌ای بود. دکتر بقائی درشش‌ماههٔ آخردوره دوم نخست‌وزیری مصدق(۳)، از او جدا شد.

همچنین با حسین مکی ــ که یکی از اعضای برجستهٔ هیأت پارلمانی جبههٔ ملی بود و ریاست کمیسیون مختلط خلع ید از تأسیسات نفتی (شرکت نفت ایران و انگلیس) را در بهار سال ۱۹۵۱ [از اردیبهشت ۱۳۳۰ به‌بعد] به عهده داشت ــ به گفتگو نشسته‌ام. حسین مکی نیز در مرحلهٔ بحرانی اواخر نخست وزیری مصدق، از او جدا شد. همچنین با آیت‌الله ابوالقاسم کاشانی گفتگو کرده‌ام. کاشانی در شمار حامیان اولیه مصدق بود و به ریاست مجلس هفدهم رسید. کاشانی با این که نقش مهمی را در

۳ـ دورهٔ دوم نخست‌وزیری مصدق از اول مرداد ۱۳۳۱ تا ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ ادامه داشت.

بسیج بازاریان و گروه‌های مذهبی در حمایت از مصدق در ماجرای سی‌تیر ۱۳۳۱ بازی کرده بود ، اما کوته زمانی بعد از مصدق برید و حیثیت چشمگیر و تجربه سیاسی خود را در اختیار مخالفان مصدق گذارد. با اللهیار صالح نیز گفتگو کرده‌ام. وی سیاستمدار کهنه‌کاری است که در حزب میانه‌رو و لیبرال «ایران»، عضویت و در کابینه مصدق شرکت داشت. اللهیار صالح در زمستان ۱۹۵۳، به‌عنوان سفیر ایران در ایالات متحده تعیین گردید(٤). دکتر حسن ارسنجانی ــ روزنامه‌نگار برجسته که درجریان بحران روابط ایران و شوروی در ۱۹٤۵ ــ ۱۹٤٦(۵)، با احمد قوام همکاری نزدیک داشت و فعالانه از جبههٔ ملی در اوایل دورهٔ اول نخست وزیری مصدق حمایت کرد، اما در کابینهٔ کوتاه مدت قوام در ژوئیهٔ ۱۹۵۲ شرکت جست(٦) ــ نیز با من به گفتگو نشست. همچنین بادکتر علی شایگان، یار قدیمی مصدق، گفتگو کرده‌ام. وی پس از سقوط حکومت مصدق، به پنج سال زندان محکوم شد و سپس به‌غرب و ایالات متحده تبعید گردید. دکتر شایگان هنگام اقامت در امریکا، بارها ماجرای محاکمه‌اش به‌وسیله دادگاه نظامی و روزهای سرنوشت‌ساز پیش از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ را برای نگارنده شرح داد.

کسانی که در بالا نامشان برده شد، شخصیت‌های

٤ـ اللهیار صالح از شهریور ۱۳۳۱ تا مهر ۱۳۳۲ سفیر ایران در واشنگتن بود ــ م.

۵ـ اشارهٔ نویسنده به غائلهٔ پیشه‌وری در آذربایجان در سال‌های ۱۳۲٤ـ۱۳۲۵ شمسی است ــ م.

٦ـ پس از استعفای مصدق در ۲۵ تیر ۱۳۳۱، احمد قوام نخست‌وزیر شد و تا ۳۰ تیر بر سر کار بود. دکتر حسن ارسنجانی سمت معاون نخست‌وزیر و سخنگوی دولت را داشت و یادداشت‌های سیاسی وی تحت عنوان «سی تیر» موجود است ــ م.

برجسته آن دوران بودند که سخاوتمندانه در این پژوهش مرا یاری کردند. بسیاری از همکاران سابق من در مطبوعات و در نهادهای آموزشی در امریکا و در ایران، نیز در این کار به من کمک کردند که سپاسگزاری از یاری‌های یک یک آن‌ها به شرح مبسوط نیاز دارد. با وجود این، باید از سه نفر ایشان نام ببرم: اسمعیل پوروالی، روزنامه‌نگار با استعداد، که در دوره اول نخست‌وزیری مصدق سردبیر روزنامه باختر امروز بود و سپس به شرح‌وقایع تاریخی ایران معاصر پرداخت. یوسف مازندی، خبرنگار فعال و موفق خبرگزاری یونایتدپرس(۷) و سایر نشریات اروپائی در آن سالهای بحرانی، و بالاخره دکتر نصرالله شیفته، اولین سردبیر روزنامه باختر امروز، که در شمار هواداران پر و پا قرص حکومت مصدق بود و پس ازسقوط مصدق، شیفته نیز به دست فراموشی سپرده شد. نگارنده خود را بسیار مدیون هر سه آن‌ها در کار تایید اطلاعات مهم مربوط به این دوران می‌داند که با گذشت یک دوره طولانی، امکان پژوهش دربارهٔ آن‌ها مقدور گردید.

مقصود ازنگارش «مدخل کتاب»، این‌است که زمینه‌ای را برای درک طلوع قدرت دکتر مصدق و جبههٔ ملی عرضه نماید. در این بخش، به مشخصات عمده نظام سیاسی ایران و تاثیر متقابل نیروهای سیاسی در یکدیگر پرداخته شده که پیش از به‌قدرت رسیدن مصدق، به گونهٔ کامیابانه‌ای عمل می‌کردند.

فصل‌های اول و دوم کتاب به بررسی دورهٔ اول نخست وزیری مصدق تا ژوئیهٔ ۱۹۵۲ [۲۵ تیر ۱۳۳۱] و موضوع دعوای [ناشی از ملی شدن] نفت و نیز مبارزه

7- United Press [خبرگزاری آمریکائی]

سیاسی داخلی که شاه و ارتش و تا اندازه‌ای مجلس درگیر آن بودند ـ برحسب نقش آن‌ها در ایجاد شرایط منجر به استعفای مصدق ـ اختصاص دارد. فصل‌های سوم و چهارم، قیام سی تیر [۱۳۳۱] و پیامدهای آن را دنبال می‌کند و تکیه خود را برتحول عمده‌ای قرار می‌دهد که در مسیر نهضت ملی به‌سوی تغییر ریشه‌ای نظام سیاسی ایران، به‌وجود آمد. فصل پنجم بر محور اقداماتی دور می‌زند که برای سازگار و مساعد کردن ایران با یک اقتصاد بدون نفت و نیز تعهد انجام اصلاحات ارضی و سایر اصلاحات اجتماعی میانه‌رویانه به‌عمل آمد. در فصل ششم از سیاست موازنه منفی دکتر مصدق صحبت می‌شود که در واقع نظریه جدیدی در سیاست خارجی ایران بود. فصل‌های هفتم و هشتم تحلیلی از پیدایش صف‌بندی‌های جدید مخالفان مصدق، که در حکم پیش‌درآمد کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و پایان حکومت مصدق بود. در آخرین فصل کتاب، تلاش شده تا دوران حکومت مصدق به عنوان یک کل، و تحقیق دربارهٔ علل آن، مورد تجزیه و تحلیل قرار گیرد. در این فصل، ضمن بررسی نقش مهم و غیرقابل انکار سازمان سیا در کودتای ۲۸ مرداد، همچنین نابه‌سامانی‌های داخلی ایران در اواخر حکومت مصدق مورد بررسی قرار گرفته است چرا که این وضعیت شرایطی را فراهم ساخت تا دولت‌های خارجی آشکارا در امور داخلی ایران دخالت کنند.

در بخش پی‌نویس، دوران حکومت مصدق در یک چشم‌انداز جدید بررسی شده، چرا که تحولات انقلابی [اخیر] ایران، این بررسی را ضروری ساخته بود.

وجوه تشابه و اختلاف در حیطه و رهبری ومشخصات

سیاسی دو نهضت [نهضت ملی و انقلاب اسلامی]، ونیز میراث دکتر مصدق برای انقلاب ۱۹۷۹ [۲۲ بهمن ۱۳۵۷]، ارزیابی شده است.

در پایان، باید مراتب سپاس خود را از «جوول والترز»(۸) رئیس سابق انتشارات دانشگاه کالیفرنیا، و نیز از «پل الیتزیک»(۹)، به خاطر ویرایش شایسته و دقیق این اثر، ابراز دارم.

یادآوری: چون روش مشخصی برای برگردان نام‌های ایرانی به انگلیسی وجود ندارد، از این رو، این روش ساده به کار گرفته شد که املای انگلیسی نام‌های ایرانی برحسب تلفظ آنها به‌وسیلهٔ ناآشنایان با زبان فارسی نوشته شود.

سپهر ذبیح
دانشگاه برکلی، کالیفرنیا

8- Joel Walters
9- Paul Elitzik

مدخل

به قدرت رسیدن دکتر محمد مصدق در آوریل ۱۹۵۱ [۱۲ اردی‌بهشت ۱۳۳۰]، طلیعهٔ عصر جدیدی در ایران بود، عصری که آشکارا نشانگر عدول از الگوی متعارف تحولات سیاسی در این کشور، پس از جنگ اول جهانی بود. این عصر، با اوج موفقیت‌آمیز یک مبارزه مردمی در سطح ملی، برای از میان بردن نفوذ سیاسی ـ اقتصادی بریتانیا، آغاز گردید، که به مثابه یک وسیلهٔ اثبات مجدد استقلال ملی و بهبودی و رفاه مادی مردم ایران، به‌شمار می‌رفت. کادر رهبری نهضت [ملی ایران]، با بهره‌گیری ماهرانه از این وضعیت و بیداری سیاسی شدید مردم، توانست اراده خود را بر هیأت حاکمه ایران تحمیل کند ـ که به‌طور معمول فاقد تحرک و محافظه‌کار بود ـ وامید داشت که به محض انتقال قدرت به این نهضت، احساسات مردم فروکش نماید.

با وجود این، نیروهائی که برای نخستین‌بار از هنگام انقلاب مشروطه در اوایل دهۀ ۱۹۰۶ [۱۲۸۵ شمسی]، تاثیر قدرت خود را بر مسیر نهائی سیاست ملی احساس می‌کردند، در صرف‌نظر کردن از امتیازات خود، اکراه داشتند. نهضت ملی ایران، در مدت یکسال، به‌تدریج، در مجرای مبارزه برای برهم زدن تعادل نیروهای اجتماعی و سیاسی و اقتصادی افتاد که در گذشته هرگز به طور جدی به مبارزه طلبیده نشده بودند، دکتر مصدق، که به عنوان یک قهرمان

ملی، اعتلای قدرت یافته بود، به‌وضعیتی کشانده شد که درآن‌شرایط، می‌توانست همه مدعیان عمده قدرت سیاسی در کشور را شدیداً زیر سلطه خود در آورد.

این مبارزه ملی ـ که در اصل دارای تمامی عناصر یک نهضت نفرت از خارجیان بود ـ به شکل یک حرکت مردمی، برای تغییر ریشه‌ای ساختار سیستم سیاسی درآمد و در این کار، به‌بهره‌گیری از تاثیر متقابل نیروهای داخلی در یکدیگر پرداخت و نمونه جدیدی از شکل این تاثیرات را، برای آینده پدید آورد. اگرچه این نهضت، غالباً روش‌های غیرانقلابی را به کار می‌گرفت، اما در یک رشته بحران‌های سیاسی حاد درگیر شد که دارای کلیهٔ عناصر یک انقلاب شدید بود.

پیدایش ناسیونالیسم در ایران

به‌منظور درک اهمیت کامل این عصر، لازم است که آن را در چشم‌انداز تاریخی درست آن قرار دهیم. سودمندترین روش برای انجام این کار، آن است که این عصر را به عنوان یک مرحله جدید از ناسیونالیسم(۱) مردم ایران به‌شمار آوریم که در نیم قرن اخیر بین دو شکل «حمایت گسترده مردمی» و «رخوت نسبتاً کامل»، در نوسان بود. مبارزه مردم، برای از میان‌بردن سلطهٔ بریتانیا برحیات سیاسی و اقتصادی ایران، [در واقع] تجلی یک ناسیونالیسم ایرانی بود که از خواب غفلت بیدار شده بود. ناسیونالیسم ـ به مثابه یک نیروی سیاسی ـ در پایان سدهٔ نوزدهم و همزمان با رشد

۱ـ ناسیونالیسم (Nationalism) به معنای وطن دوستی و ملیت‌گرائی است، اما چون این کلمه در ادبیات سیاسی معاصر ایران متداول است، لذا واژه اروپائی‌اش در این کتاب به‌کار رفته است ـ م.

و گسترش نفوذ و تمدن غرب در خاورمیانه، به ایران راه یافت(۲).

ناسیونالیسم، در آغاز، شکل یک مبارزه با نظام سلطنتی خودکامه و درخواست ایجاد حکومتی را داشت که از اندیشه‌های لیبرال(۳) و ترقی‌خواه الهام گرفته باشد. اشاعه ادبیات اروپایی در ایران و رقابت مداوم انگلیس و روسیه، به‌تدریج منجر به قیام گستردهٔ مشروطه گردید که خواستار ایجاد شالوده جدیدی برای حکومت، براساس نمونه مشروطه‌های سلطنتی در اروپا بود.

در ۵ اوت ۱۹۰۶ [۱۴ جمادی‌الاخر ۱۳۲۴] که مظفرالدین شاه فرمان مشروطیت را امضا کرد، ناسیونالیسم ایرانی، برای اولین بار، به هدف خود دست یافت. سپس تلاش‌های خود را در مجرای مبارزه در جهت انجام اصلاحات و به منظور تحکیم اساس پیروزی خود، قرار داد.

ملیون ایرانی، در مرحلهٔ اولیهٔ قیام مشروطه، متکی بر هدایت و یاری بریتانیا شدند. این اتکاء، تا اندازه‌ای به خاطر حمایتی بود که روسیه تزاری از پادشاه و حکومت وقت می‌کرد و با هر گونه تغییری در ساختار حکومت ایران شدیداً مخالفت داشت. همچنین، تا حدودی ناشی از ترغیب و تشویقی بود که مامورین رسمی بریتانیا و مقامات غیر رسمی آن کشور از رجال ترقی‌خواه ایران به عمل می‌آوردند. این رجال، با قدرت مطلقه پادشاه مستبد مبارزه می‌کردند و اندیشه‌های آزادیخواهانه‌ای نظیر جلوگیری از حیف و میل خزانه عمومی و دادن حق رأی به مالیات دهندگان را تبلیغ می‌کردند.[۱]

پیش از قانون اساسی مشروطه ۱۹۰۶ [مصوب چهاردهم

۲ـ مفهوم ناسیونالیسم مدت‌ها پیش از انقلاب مشروطه در ایران وجود داشته است. در این زمینه نگاه کنید به :

تاریخ نهضت‌های فکری ایرانیان، تالیف عبدالرفیع حقیقت ـ م.

۳ـ لیبرال (Liberal) به معنای آزادی‌خواهی است، اما چون واژهٔ فرنگی آن در ادبیات سیاسی ایران متداول است، لذا عین آن به‌کار می‌رود ـ م.

ذیقعده ۱۳۲٤]، شاه در رأس یک حکومت اولیگارشی(٤) قرار داشت که در گذران سده‌های بسیار، با حمایت و همکاری [برخی از] مقامات مذهبی و اشراف زمین‌دار، طبقه ممتازه(٥) را تشکیل داده بود. در قانون اساسی مشروطه، تلاش شد تا ماهیت خودکامه نظام سلطنتی‌ایران ، ازطریق ایجاد شالوده جدیدی درروابط میان اعضای طبقه ممتازه و تحمیل نوعی سیستم کنترل بر قدرت مهار نشده زمامداران کشور، دگرگون شود.

اعطای فرمان مشروطیت، نتوانست این هدف را به طور کامل برآورده سازد و مبارزه ملی حتی پس از به‌سلطنت رسیدن محمدعلی شاه [۱۲۸۵ شمسی]، نیز ادامه یافت(٦). این پادشاه با حمایت آشکار روس‌ها، در ۱۹۱۱ [۲۳ جمادی‌الاول ۱۳۲٦]، مجلس شورای ملی را تعطیل کرد. [۲]

در دوران جنگ اول جهانی، و بی‌درنگ پس از آن، ایران دچار یک تجزیه سیاسی گردید که به سرخوردگی بزرگی از شکست رژیم مشروطه انجامید و ایجاد نظم و قدرت دوباره را، با ناامیدی روبه‌رو ساخت. در این شرایط بود که رضاشاه در صحنهٔ سیاست ایران ظاهر شد و مرحلهٔ جدیدی از ناسیونالیسم ایرانی را، با تاکید زیاد بر غربی‌کردن زندگی دنیوی و نادیده گرفتن اصلاحات ژرف لیبرال و اجتماعی، گشود.

نظر به‌این‌که ناسیونالیسم در مرحلهٔ اولیهٔ خود، از حمایت روحانیت در قیام مشروطه برخوردار بود، از این رو رضاشاه اقداماتی را برای کاهش نفوذ روحانیت [در بین مردم] آغاز کرد و به درهم

٤ـ اولیگارشی (Oligarchy) به نوعی از حکومت گفته می‌شود که قدرت در دست عدهٔ معدودی از ثروتمندان و اشراف است ـ م.

٥ـ طبقه ممتازه (Elité) به طبقات معدودی از اجتماع گفته می‌شود که حامی حکومت بوده و از ثروت و رفاه برخوردارند ـ م.

٦ـ اشاره به ماجرای استبداد صغیر محمدعلی‌شاه و به‌توپ بستن مجلس است ـ م.

شکستنِ قدرت رهبران مذهبی در حیات سیاسی کشور پرداخت.

حس آگاهی ملی در دوران سلطنت رضاشاه و با تلاش‌های او در جهت وحدت سیستم سیاسی کشور از راه در هم شکستن قدرت نیمه پدرسالارانه(٧) خوانین قبایل و ایجاد حکومتی به شیوهٔ اروپائیان(٨)، به‌گونهٔ چشم‌گیری فزونی گرفت[۳]. جاذبه این ناسیونالیسم جدید بیشتر برای مقامات نظامی و نسل جوانی بود که نه به‌اندازه کافی به آرمان‌های غرب آشنائی داشت و نه دارای کادر رهبری ورزیده‌ای بود تا بتواند حمایت آنان را تشکل داده و در ماهیت و مسیر ناسیونالیسم جدید تاثیر بگذارد. در نتیجه، مشکل بنیانی ماهیت و هدف قدرت سیاسی، به قوت خود باقی ماند و بلافاصله پس از سقوط حکومت خودکامهٔ رضا شاه در سال ۱۹٤۱ [شهریور ۱۳۲۰]، مرحلهٔ دوم ناسیونالیسم ایران، رشد خود را آغاز کرد.

مرحلهٔ جدید ناسیونالیسم ایران، در اساس شکل مبارزه با فساد و نفرت از خارجیان‌را داشت، واکنشی نسبت به بی‌کفایتی مزمن‌دستگاه‌دولت‌بود، بازتابی‌بوددربرابرفساد دستگاه‌مالیاتی، عکس‌العملی بود دربرابر ناتوانی دراجراء وگسترش حقوق اساسی افراد، مخالفت با پارتی‌بازی ـ حاصل کلام، واکنشی بوددربرابرهمهٔ‌مشکلات اجتماعی که راه حل عملی برای آن‌ها در دوران پیش از جنگ [دوم جهانی] یافت نشده بود. [برخی از] رهبران مذهبی که به طبقه ممتازه تعلق داشتند، از یاری کردن مردم جهت از میان بردن ریشه نارضائی و استفاده از تعالیم اسلام در زمینهٔ تامین عدالت اجتماعی و مبارزه با حکومت ظالم و سرکوبگر کوتاهی کردند، در حالی که‌این مبارزه بر جاذبه و اهمیت ناسیونالیسم می‌افزود. به این ترتیب ، نهضت ملی ایران که فعالیت خود را از راه مبارزه با انگلستان آغاز

7- Semi - Patriarchal

٨ـ منظور حکومت غیرمذهبی (Secular Government) است ـ م.

کـرده بود، در اساس، بازتاب ناخشنودی گستردهٔ مردم از طبقـهٔ ممتازه حاکم و اعتراض نسبت به نابرابری‌های اجتماعی و اقتصادی بود که طبقه ممتازه را مسئول واقعی آن می‌دانستند. قشر سیاسی‌تر و مشخص‌تر مردم نیز، اساساً در هراس بود که مبـادا یک حکومت خودکامه دیگر با کمک دولت‌های خارجی از نو بر سر کار آید.

اتحاد طرفداران ملی‌کردن نفت، اصولا به دلیل یک عامل نسبتاً منفی، صورت گرفت. این عامل، عبارت بود از ناکامی از وضع موجود در جامعه و حکومت، و فقط جاذبه یک ناسیونالیسم افراطی می‌توانست درجه‌ای از همبستگی را در میان آنان پدید آورد. اما به‌محض این که نهضت ملی رنگ و جلای ناسیونالیسم به‌خود گرفت، انگیزه قدرت‌طلبی شدت یافت و امید تسلط بر منابع مادی کشور، به‌صورت یک وسوسه نیرومند درآمد. این موضوع، می‌تواند تا حدودی روشن سازد که چرا یافتن یک راه حل برای دعوی نفت [ایران و انگلیس] دشوار شد و این دعوی به بحران فزاینده مناسبات ایران با جهان غرب دامن زد.

فزون بر این، ناخشنودی مردم از اوضاع داخلی که همراه بـا احساس قیام علیه هیات حـاکمه بود، بیشتر متـوجه شرکت نفت [ایران و انگلیس] گردید. نتیجه این شد که قیام علیه نظام سیاسی موجود، تبدیل به خواسته رها شدن از سلطه ادعا شده یا واقعـی خارجی گردید. چنین تحولی، کاملا غیرمنتظره نبود، چرا که اشغال ایران در دوران جنگ [دوم جهانی]، وحدت ملی را به خطر انداخته و غرور ملی ایرانیان را جریحه‌دار کرده بود. شکست کابینه‌های پی در پی در اجرای برنامه اصلاحی که جنبهٔ ملی این منظور را برآورده سازد، انجام هر اقدامی را برای دفاع از حیثیت ملی [کشور] از راه‌های دیگر، تقریباً اجتناب‌ناپذیر می‌ساخت. در این رهگذر، قرعـهٔ فال به نام صنایع نفتی بریتانیا [شرکت نفت ایـران و انگلیس] درآمد، در وراء آن، هدف، حیثیت سیاسی و اقتصادی بریتانیا بود.

به‌بیان دیگر، مشکل ماهیت قدرت سیاسی، همچنان، اساس نهضت ملی را تشکیل می‌داد، در حالی که شرکت نفت ایران و انگلیس، به صورت مظهر پایداری خارجیان در برابر مبارزه ملی برای ایجـاد تحول اجتماعی ـ اقتصادی ترقی‌خواهانه درآمد.

چگونه ناسیونالیسم برالگوی مناسبات قدرت و ترکیب هیـأت حاکمه تاثیر گذارد؟ ناسیونالیسم ایرانی در مراحل اولیهٔ خود بـه تلاشی بی‌پروا دست زد تا ساختار حکومت و مناسبات منابع متعدد قدرت سیاسی در کشور را دگرگون سازد.

قانون اساسی ۱۹۰۶ [۱۲۸۵ شمسی] ، همراه با اصلاحـات صورت گرفته در آن در ۱۹۱۱(۹)، آشکارا ساختار حکومت را اصلاح کرده بود. اما با تغییر سلطنت در ۱۹۲۵(۱۰) و در سراسر دوران رضاشاه، هیچ‌گونه اقدامی در جهت اجرای این اصلاحـات لیـبرال صورت نگرفت. در نتیجه، ایران در نیمهٔ [اول] سدهٔ بیستم، هنوز به‌وسیلهٔ یک حکومت اولیگارشی اداره می‌شد که فقط اسماً نظـام سیاسی خود را تغییر داده بود تا شبیه حکومت‌های سلطنتی مشروطه در اروپا جلوه کند. [٤]

در ایران در سده‌های میانه، اصولا منشاء قدرت بر داشتن زمین استوار بود، و همچون کشورهای اروپائی در این دوران، نظام زمین‌داری(۱۱)، مهم‌ترین شالوده ساختار اجتماعی و اقتصادی و سیاسی به‌شمار می‌رفت. [٥]

در سراسر مرحلهٔ اول ناسیونالیسم ایـران، اندیشه اروپائـی

۹ـ متمم قانون اساسی در ۲۹ شعبان ۱۳۲۵ به‌تصویب مجلس شورای ملی رسید. منظور از «اصلاحات»، تجدیدنظری است که در برخی از اصول متمم قانون اساسی در زمینه آئین‌نامهٔ انتخابات در ۱۳۲۹ قمری صورت گرفت ـ م.

۱۰ـ منظور اعلام انقراض سلسله قاجاریه در نهم آبان ۱۳۰٤ و سلطنت رضاشاه از تاریخ ۲٤ آذر ۱۳۰٤ می‌باشد ـ م.

11- Land Assignment

تفکیک قوای حکومت(۱۲)، به شدت مورد حمایت قرار گرفت، در حالی که مفهوم مادی جدائی دولت از مذهب ، کاملا نادیده گرفته شد. موضوع اخیر ناشی از نیاز به گسترده‌ترکردن شالوده جاذبه ناسیونالیسم بود و با توجیه مشروطیت بر مبنای مذهب، ناسیونالیسم به‌گونهٔ چشمگیری توام گرفت و هرگونه طرفداری از جدائی مذهب و دولت کنار گذارده شد. حتی، ایرانیانی که در اروپا تحصیل کرده بودند و عقیده داشتند که حکومت غیرمذهبی و لیبرالیسم ذاتاً با یکدیگر درآمیخته‌اند، از تفکیک مذهب و دولت جانبداری نمی‌کردند.

قانون اساسی ایران از لحاظ شکل(۱۳)، شالودهٔ حکومت را با پیش‌بینی حکومتی که دارای اختیارات معین باشد و مردم را به‌عنوان یک منبع جدید قدرت و مستقل از زمامداران به‌شمار آورد، تغییر داد.

شناسائی ضمنی این اصول، مانع استقرار حکومت خودکامه رضاشاه نگردید. یعنی در حالی که همهٔ ظواهر یک حکومت مشروطه حفظ گردید، رضاشاه به بی‌اثر کردن هرگونه مخالفت واقعی پرداخت که امکان داشت اقتدار او را برطبق قانون اساسی و اصول قانونی به‌مبارزه بطلبد.

میراث هرج و مرج و بی‌نظمی که از سلسله قاجاریه به‌جای مانده بود و بحران مشروطه که عملادستگاه دولت را در دوران جنگ اول جهانی، و پس از آن، فلج کرده بود، سبب شد که مخالفت مؤثر با رضاشاه به جائی نرسد. برعکس، خواسته مردم برای وحدت ملی و ایجاد نظم، به وسیله شاه جدید [رضاشاه] به طرز ماهرانه‌ای مورد بهره‌برداری قرار گرفت و آن را در گسترده‌تر کردن شالودهٔ جاذبهٔ رژیم خود به کار گرفت.

۱۲ـ منظور تفکیک نسبی قوای سه گانه مجریه و قضائیه و مقننه است ـ م.

13- Pro Forma

گروه‌های صاحب قدرت ایران

پیش ازحکومت رضاشاه، ودرشرایط اولین دههٔ حکومت‌مشروطه، سه گروه مدعی قدرت توانستند ادعای شاه را دایر بر انحصار قدرت در مقام سلطنت، مردود شمرده و او را وادار کنند که حاکمیت را به مردم تفویض نماید و مردم نیز آن را به نمایندگان منتخب خود در مجلس، بسپارند. این گروه‌ها، عبارت بودند از روحانیون، مالکان قدرتمند، و طبقهٔ متوسط با سواد نه چندان مقاوم، که در چند حزب جوان(۱۴)، تشکل یافته و می‌خواستند با یاری دو گروه دیگر، ادارهٔ کشور را به‌دست گیرند.

در پی بحران پس از جنگ اول جهانی(۱۵)، گروه دیگری پیدا شد که نقش مهم‌تری را در شکل‌گیری و تعیین مسیر سیاسی ایران بازی کرد. این گروه، نظامیان بودند که کمک زیادی به رضاشاه در کسب قدرت او و حفظ آن کردند.

پیش از رضاشاه، ارتش ایران، هسته کوچکی از افسران حرفه‌ای بود که توسط شاه از میان خانواده‌های اشراف انتخاب می‌شدند، و نیز چند تیپ از سربازان حرفه‌ای وجود داشت که از میان دهقانان فعال در املاک اشراف تشکیل می‌شدند. این ارتش، نسبت به‌شاه و هیأت حاکمه وفاداری کامل داشت و وسیله اعمال زور در دست پادشاهان خودکامه قاجار بود. با طلوع قیام مشروطه، ترکیب ارتش، همگام با سایر ارکان هیأت حاکمه طبقه ممتازه، دچار دگرگونی‌هائی شد. مجلس جدیدالتاسیس، ایجاد یک ارتش ثابت را پیش‌بینی‌کرد تا به حراست از حکومت مشروطه بپردازد.

یکی ازنتایج‌مهم نقش جدیدارتش، این‌بود که‌دگرگونی‌های شدیدی

۱۴ـ اشاره به احزاب دموکرات و اعتدالیون است ـ م.

۱۵ـ اشاره نویسنده به تشکیل دولت ملی به ریاست نظام‌السلطنه مافی و پیامدهای داخلی آن و حوادث دیگر است ـ م.

در ترکیب آن صورت گرفت. یعنی [برخلاف گذشته]، افراد ارتش از میان مردم طبقهٔ متوسط انتخاب می‌شدند و خدمت وظیفهٔ عمومی به‌یکسان شامل سکنه شهری و روستائی می‌گردید. در دوران‌سلطنت رضاشاه، سیاست بزرگتر کردن ارتش ادامه یافت و هسته جدیدی از افسران به‌وجود آمد که در دانشکده‌های افسری داخلی و خارجی تربیت می‌شدند. اکثر افراد ارتش، از میان سکنه مناطق شهری و روستائی، و برطبق قانون نظام‌وظیفه عمومی، انتخاب می‌شدند، که انجام دوسال خدمت زیر پرچم را برای همهٔ مردان بالای بیست سال، اجباری می‌کرد.

ترکیب هستهٔ افسری ارتش، به‌تدریج دچار تغییر گردید، باقی‌مانده دار و دسته اشراف سابق، درجات بالای نظامی را به خود اختصاص دادند، و یک گروه بزرگتر از افسران جدید که از میان افراد طبقهٔ متوسط شهری استخدام شده بودند، دارای درجات وسط وپائین بودند. به‌طوری که ازترکیب ارتش برمی‌آید، سوای افسران اشراف‌زاده، سازمان ارتش نشانگر برش مقطعی نسبتاً بزرگ از طبقه متوسط بود. به‌این ترتیب، ارتش خطری جدی برای سلطهٔ غیرنظامیان برقدرت سیاسی به‌شمار می‌رفت.

این خطر، معمولا از جانب طبقهٔ ممتازهٔ ارتش، در هنگام بروز بحران و موقعی که روابط میان شاه و حکومت غیرنظامی و مجلس تیره می‌شد، یا زمانی که تعادل متعارف میان نیروهای مقتدر قدرت سیاسی در ایران شدیداً به‌مخاطره می‌افتاد، وجود خارجی پیدا می‌کرد. ثبات رژیم رضاشاه، عمدتاً نتیجه یک توازن مستقر بود که وی توانست میان مدعیان قدرت یعنی روحانیون و مالکان بزرگ و نظامیان، که به یک اندازه بی‌اثر شده بودند، برقرار سازد .

رضاشاه در سراسر دوران سلطنت خود، بر این نیروها سلطهٔ کامل داشت، و در نهایت، این نیروها به‌اندازه‌ای در رژیم او جذب شدند که هویت فردی‌شان از دست رفت و شخص شاه به‌صورت منبع

بلامنازع قدرت در کلیه جهات زندگی ایران درآمد. البته، این کامیابی با مسالمت به دست نیامد. چرا که رضاشاه، در صورت مشاهده کمترین گردنکشی، یا مبارزه محض این گروه‌ها برای حفظ بقای خود، با توسل به زور آن را سرکوب می‌کرد و غالباً به‌این وسیله آن‌ها را وادار به اطاعت می‌ساخت. [٦]

با وجود این، سقوط ناگهانی حکومت رضاشاه در اواخر اوت ۱۹٤۱ [۲۵ شهریور ۱۳۲۰]، موجب شد که حیثیت نظامیان به‌میزان زیادی از دست برود. پس از اشغال ایران [توسط متفقین] از۱۹٤۱ــ۱۹٤۵ [۱۳۲۰ــ۱۳۲٤ شمسی]، باز هم بر بی‌اهمیتی ارتش افزوده شد.

فزون براین، موازنه قدرت در عصر رضاشاه، برهم خورد، و استقرار مجدد آن، حتی در یک شکل اصلاح شده، دست کم تاپایان حکومت مصدق در ۱۹۵۳ [مرداد ۱۳۳۲] تحقق نیافت. برعکس پیدایش نیروهای سیاسی و واقعیات جدید، سبب گردید که الگوهای سنتی قدرت به مخاطره افتد و وضعیت مقام سلطنت [محمدرضا شاه پهلوی] بین ضعف شدید و قدرت قابل توجه، در نوسان بود، که بستگی به فراز و نشیب‌های سیاست ایران در مسیر آشفته آن در دوران پس از جنگ داشت. [۷]

موقعیت شاه در چارچوب سیاست ایران

پیش از بررسی دربارهٔ تحولی که در موازنهٔنیروهای داخلی‌ایران در دوران حکومت دکتر مصدق صورت گرفت، باید نخست به‌موقعیت شاه در چارچوب سیاست ایران پرداخت.

یک تفسیر مضیق [محدود] از نص [عبارت] و روح قانون اساسی ۱۹۰٦ [۱۲۸۵ شمسی] نشان می‌دهد که شاه از اختیاراتی برخوردار بود که همتاهای او در کشورهای مشروطه سلطنتی در

اروپا داشتند. شاه، رئیس کشور بود، و از لحاظ نظری، از هرگونه مسئولیت دولتی و یا سیاسی مصون بود(۱٦).

چنانچه تفسیر محدود از قانون اساسی مبنای کار باشد، این گفته که «شاه باید پادشاهی کند و نه حکومت»، در مورد پادشاه ایران مصداق دارد، همان گونه که مقام سلطنت در بریتانیا وبلژیک نیز چنین است.

با وجود این، واقعیت این است که شاه [محمدرضا پهلوی] نفوذ سیاسی خود را به گونهٔ مؤثری به‌کار برد و این موضوع نشان‌دهندهٔ شخصیت و درایت او، به‌ویژه در دوران بحران سیاسی حادی است که ایران در دههٔ پس از جنگ دوم جهانی، پشت سر گذارد.

موضوع حقوق ویژهٔ شاه، و حدود و ثغور اختیارات او(۱۷)، بارها به بحران مناسبات شاه و کابینه انجامید. شاه، بسته به خلق و خوی سیاسی رؤسای کابینه‌ها و نوع بحرانی که کابینه‌ها تجربه کرده بودند، توانست نفوذ قابل توجهی را به‌کار برد.

مبنای چنین نفوذی، اساساً سلطه شاه بر ارتش وحقوق ویژه‌اش در قانون اساسی، به‌لحاظ تعیین نخست وزیر و توشیح قوانین پارلمانی بود.

محمدرضاشاه [پهلوی] بارها در دوران سلطنت خود، از نفوذ واختیارات خویش استفاده کرد تابه‌تعیین مسیری‌سیاسی بپردازد که ایران می‌بایست دنبال کند. البته، سوابق نشان می‌دهد که وی همواره مسیر مثبتی را دنبال نکرده است. واقعیت این است که در گذشته، چندین بار، مقام سلطنت به مخاطره افتاد و گه‌گاه به‌نظر می‌رسید که فقط یک معجزه می‌توانست تخت و تاج سلطنت را از

۱٦- برطبق اصل ٤٤ متمم قانون اساسی سابق «شخص پادشاه از مسئولیت مبری است و وزرای دولت در هرگونه امور مسئول هستند.» ـ م.

۱۷- حقوق ویژه (Prerogatives) و اختیارات (Powers) شاه در اصول ٤٥ تا ٥۷ متمم قانون اساسی سابق آمده است ـ م.

گزند توفان‌های سیاسی نجات دهد که از سال ۱۹٤۱ [۱۳۲۰شمسی] در ایران وزیدن گرفت.

شاه و روحانیون شیعه

مذهب تشیع، به‌طور متعارف، پادشاه را به عنوان تجسم حاکمیت [مادی] پذیرفته و سلاطین ایران، طی قرن‌های متمادی، «ظل‌الله» نامیده می‌شدند و از سلطهٔ ظاهری بر روحانیون شیعه برخوردار بودند. [۸]

در مورد روحانیون، باید گفت که به‌نظر می‌رسد فقط حق مشارکت آنان در تحولات سیاسی در مواقع غیرعادی [بحرانی]، محفوظ مانده بود. روحانیون در هنگام بروز بحران، یعنی وقتی که حکومت کشور در معرض یک دگرگونی شدید قرار می‌گرفت (مانند اوضاع ایران در ۱۹٤٥ـ۱۹٤٦ [۱۳۲٤ـ۱۳۲٥ شمسی])، یا وقتی که یک قیام بزرگ ملی، خصوصاً در برابر دولت‌های خارجی، در جریان بود و از همهٔ مردم می‌خواستند که با یکدیگر متحد شوند (مانند سال‌های ۱۹٥۰ـ۱۹٥۳ [۱۳۲۹ـ۱۳۳۲شمسی])، نقش عمده‌ای را درسیاست ایران ایفاء کرده‌اند.[۹] اما در مواقع عادی، روحانیون یا نسبت به تحولات سیاسی بی‌تفاوتی مشخصی نشان داده‌اند یا به عنوان یک مدعی قدرت، از آن‌ها سلب فعالیت شده بود (مانند اواخر سلطنت رضاشاه). بحث دربارهٔ حدود و میزان فعالیت سیاسی آنان، به‌صورت یک موضوع بحث‌انگیز باقی مانده بود.

به‌منظور درک کامل نقش علمای شیعه در سیاست ایران، لازم است که تجزیه و تحلیلی از عقاید متفاوت در مفهوم «امامت» صورت گیرد. موضوع امامت که گاهی اوقات از زمان درگذشت پیامبر اسلام در سال ٦۱۲ میلادی [۲٥ ذیقعده سال دهم هجرت] رسمیت یافته است، مربوط به حدود و ثغور اختیارات مجتهدین یا فقهای شیعه

است که گهگاه «علماء» نیز نامیده شده‌اند. بر اساس تفسیری که استوار بر حدیث (یعنی سنت و سیره پیامبر و امامان دوازده‌گانه) می‌باشد، تا ظهور امام دوازدهم(ع) که در سال ۹۴۰ پس از میلاد [۳۲۹ قمری] «غیبت کبری» کرد، مجتهدان می‌توانند همهٔ وظایف مادی و معنوی امام غایب را [نیابتاً] انجام دهند. به این ترتیب ملاحظه می‌شود که یک مجتهد شیعه، به‌ویژه اگر مرجع تقلید باشد، نایب امام به شمار می‌رود.

به‌علت این‌که گسترش و تحکیم قدرت تشیع نسبتاً نامنظم بود، لذا اطلاعات کافی تاریخی در مورد پذیرش این تفسیر از سوی علمای شیعه وجود نداشت(۱۸). اگرچه مذهب شیعه از سال ۱۵۰۱ میلادی، [۸۹۰ قمری] بوسیله سلاطین [صفوی] دین رسمی ایران اعلام شد، اما پادشاهان، مستقل از نظریه یاد شده دربارهٔ امامت، به اداره مملکت می‌پرداختند(۱۹).

تفسیر دیگری که کمی موسع‌تر از نظریهٔ یاد شده است و تا اندازه‌ای به نظریهٔ علمای حقوق امریکا از تفسیر مضیق [محدود] قانون اساسی آن کشور شباهت دارد، موضوع انتقال اختیارات کامل امام غایب به‌یکی از مجتهدین حاضر و نیز مجتهدین سابق را(۲۰)، مورد تردید قرار می‌دهد، و برعکس تفسیر قبلی، معتقد است که وظیفه اساسی روحانیون شیعه حفظ و حراست از معنویات و ایمان مردم است. بر اساس این تفسیر، دخالت روحانیون در امور مادی [مملکتی] فقط در صورتی جایز شمرده می‌شود که علماء مأمور این

۱۸ـ اطلاعات کافی در مورد این نظریه در کتاب «شیعه چه می‌گوید»، تالیف علامه طباطبائی و آثار سایر علمای معاصر، آمده است ـ م.

۱۹ـ این اظهارنظر نویسنده، درست به نظر نمی‌رسد. در این زمینه نگاه کنید به: «نقش روحانیت پیشرو در نهضت مشروطه»، تالیف حامد الگار، ترجمه دکتر ابوالقاسم سری، انتشارات توس، تهران ـ م.

20- En Ante

کار شوند یا خطر آشکاری موجودیت تشیع را تهدید نماید. تفسیرهای متعددی که در مورد تشخیص چنین خطری ارائه گردیده، جنبهٔ ذهنی آن برجهت عینی‌اش می‌چربد(۲۱). [۱۰]

در مورد تحولات نظری که اخیراً در کادر رهبری شیعه ایران پیش آمده، شایان ذکر است که آیت‌الله بروجردی که تا سال وفات خود در ۱۹۶۲ [فروردین ۱۳۴۰] تنها مرجع تقلید به‌شمار می‌رفت، کلا تفسیر مضیقی از مفهوم امامت داشت(۲۲). ایشان در دوران مرجعیت تقلید خود، هیچ‌گونه فعالیت سیاسی در پیشامدهای دوران مصدق و مجدداً به‌قدرت رسیدن شاه در ۱۹۵۳ [شهریور ۱۳۳۲] به عمل نیاورد و چنین فعالیتی به‌آیت‌الله‌های دیگر و خصوصاً آیت‌الله کاشانی و آیت‌الله بهبهانی سپرده شد.

مصدق و روحانیت شیعه

دکتر مصدق در روابط خود با علمای شیعه وقت، با دشواری‌های زیادی رو به‌رو بود ، زیرا وی اساساً یک سیاستمدار غیرمذهبی و لیبرال به‌شمار می‌رفت و عقیده داشت که روحانیت باید به طور کامل در بسیج مردم برای حمایت از حکومت جبههٔ ملی شرکت کند اما طالب کسب قدرت، خصوصاً در قسمت اجرائی حکومت، نباشد. این مشکل اساسی که بین جناح‌های مذهبی و غیرمذهبی جبههٔ ملی وجود داشت، هرگز حل نگردید، و حتی دو جناح را به خصومت با یکدیگر واداشت، و در سقوط حکومت مصدق در اوت ۱۹۵۳ [۲۸

۲۱ـ برای آگاهی بیشتر از دو نظریه یاد شده، نگاه کنید به ادوار فقه تالیف محمود شهابی (چاپ دانشگاه تهران) و مبانی استنباط در حقوق اسلامی تالیف دکتر ابوالحسن محمدی (چاپ دانشگاه تهران) ـ م.

۲۲ـ نگاه کنید به رسالهٔ مرحوم آیت‌الله بروجردی ـ م.

مرداد ۱۳۳۲] بسیار مؤثر بود.(۲۳)

وضعیت مالکان و اشراف

مالکان و اشراف ـ که در دوران سلطنت رضاشاه ناگزیر به کنارآمدن با او شدند ـ در سال‌های پس از جنگ دوم جهانی، با توسعهٔ قدرت خود، و فعالیت زیاد در کسب و کار و اقتصاد کشور، به عنوان یک نیروی سیاسی غالب، به صحنهٔ سیاست پای‌گذاردند. نظر به‌این که در دوران پیش از جنگ، حکومت خودکامه رضاشاه نقش سیاسی ثروتمندان را محدود کرده بود، لذا سقوط رضاشاه در ۱۹٤۱ [شهریور ۱۳۲۰] به آنان فرصت داد تا فعالیت زیادی را در صحنهٔ سیاست به عمل آورند. با وجود این، فعالیت آنان، همچون سایر ارکان قدرت سیاسی در ایران، وضع یک نواختی نداشت و اعضای طبقهٔ اشراف، بسته به درجهٔ ثروت و نفوذشان، گاهی از شاه و زمانی از روحانیون حمایت می‌کردند.

فزون بر این، مسیر پیشامدهای پس از جنگ دوم ، نشان می‌دهد که طبقهٔ اشراف و صاحبان کسب و کار، توانائی، و در واقع مهارت و زیرکی، خود را برای سازش با گروه‌های ذی‌نفع ومسلک‌های متعدد نشان دادند تا بتوانند منزلت خود را حفظ کنند. [۱۱]

وضعیت نظام مشروطه پارلمانی ایران

چگونه این مدعیان قدرت، ادعاهای خود را توجیه و تحکیم می‌کردند؟ چگونه اقدامات آنان با الگوی حکومت مشروطه تناسب‌داشت،

۲۳ـ نگاه کنید به شرح تفصیلی آقای دکتر سیدجلال‌الدین مدنی از این موضوع در جلد اول کتاب تاریخ سیاسی معاصر ایران (چاپ دفتر انتشارات اسلامی) ـ م.

و تا چه‌اندازه نهادهای پارلمانی ایران، بازتاب واقعیت تاثیر متقابل نیروهای سیاسی داخلی در سیاست کشور بود؟

با بررسی تاریخ معاصر ایران، می‌توان مشاهده کرد که شاید هیچ یک از معیارهای پذیرفته شده در غرب، برای ارزیابی نظام مشروطه پارلمانی ایران، به کار نمی‌آید. حتی، پس از اعطای فرمان مشروطیت در ۱۹۰۶ [چهاردهم جمادی‌الاخر ۱۳۲٤]، روشنفکران ایرانی که در اروپا تحصیل کرده بودند، اجرای هدف تاسیس یک سیستم نمایندگی پارلمانی را بسیار دشوار یافتند.

با آغاز جنگ اول جهانی، دستگاه ضعیف حکومت پارلمانی، فرو ریخت، و نقش رضاشاه منتهی به تعلیق طولانی این دستگاه به‌بهانه حفظ نظم و قدرت گردید، اما ، با وجود ماهیت خودکامه کابینه‌هائی که بر سر کار آمدند، تلاش‌هائی برای حفظ ظواهر خارجی یک رژیم پارلمانی ادامه یافت.

دوره‌های مختلف مجلس شورای ملی، به مثابه حضور نمایندگان منتخب مردم و در رابطه با قانون اساسی و قوانین انتخاباتی، تشکیل شدند. اما واقعیت این است که در عمر پنجاه ساله رژیم به اصطلاح مشروطه، فقط دو یاسه انتخابات نسبتاً آزاد صورت گرفت و نمایندگان واقعی مردم به مجلس راه یافتند. جریان انتخابات در ایران، ارتباط بسیار کمی با کار مجلس داشت، چرا که کابینه‌ای که مسئول برگزاری انتخابات بود، ناگزیر بود بر مبنای یک قاعده متعارف، ترکیب مجلس را به سود طبقهٔ حاکمه تشکیل دهد. در سال‌های پس از جنگ دوم جهانی، نفوذ شاه و ارتش، بستگی زیادی با روابط آن دو با رؤسای کابینه‌ها داشت. رؤسای کابینه‌ها، در عین این که مسئولیت برگزاری انتخابات را داشتند و نمایندگان را به مجلس می‌فرستادند، اما غالباً با قدرنشناسی نمایندگان مجلس روبرو بودند، واین نمایندگان به محض تشکیل مجلس، اقدامات را برای سرنگون کردن کابینه‌ها ، آغاز می‌کردند.

به‌این ترتیب ملاحظه می‌شود که کابینه‌ها هر دو سال یک ـ بار(۲۴)، با بحرانی روبه‌رو می‌شدند که حل آن جز از راه توافق با نیروهای تعیین کنندهٔ نتیجهٔ انتخابات، یعنی شاه و ارتش و هیات حاکمه، مقدور نبود.

انتخابات پارلمانی، در مواقع بحرانی، اهمیت بیشتری می‌یافت. این مورد موقعی پیش می‌آمد که مسئولیت سنگینی مانند وضع قوانین عمده یا بررسی یک قرارداد یا امتیازنامه با یک کشور خارجی به عهده مجلس گذارده می‌شد. غالباً، مجلس و هیات دولت در انجام مسئولیت‌های قانونی خود، با یکدیگر اختلاف نظر پیدا می‌کردند.

در مرحلهٔ سوم ناسیونالیسم ایران، مجلس بارها چنین وضعی را تجربه کرد. دکتر مصدق، که از این قاعده کلی مستثنی نبود، نیز با یک بحران مشابه در رابطه با مجلس روبرو شد، و این بحران تبدیل به یک دوراهی وخیم و شدید برای نهضت ملی در سراسر نیمهٔ دوم حکومت مصدق گردید.

آنچه که گفته شد خلاصه‌ای بود از وضع کلی سیاست درایران، ویژگی‌های ناسیونالیسم ایرانی و اثرات آن برمدعیان قدرت و رقیب یکدیگر، در دوران پیش از نخست‌وزیری مصدق.

عملکرد مصدق در برابر سایر نیروهای سیاسی

نخستین سال نخست‌وزیری مصدق، اساساً، تفاوتی بانخست‌وزیران پیشین نداشت. تنها تفاوتی که وجود داشت، عبارت بود از شیوهٔ انتخاب مصدق به نخست وزیری، که به عنوان تنها راه جلوگیری از هرج و مرج ، به‌هیات حاکمه تحمیل شد.

۲۴ـ در آن زمان، دوران وکالت در مجلس شورای ملی، دو سال بود ـ م.

مصدق شدیداً گرفتار مسالهٔ نفت بود و اجرای کامل قانون ملی شدن نفت به او فرصت نمی‌داد که به سایر مشکلات داخلی کشور بپردازد. هنگامی که مصدق فرصت پرداختن به این مشکلات را پیدا کرد، برایش کاملا روشن شد مادامی که برخی تغییرات در تعادل موجود قدرت صورت نگیرد، کابینه او نیز به سرنوشت پیشینیان خود دچار شده و سقوط خواهد کرد. این موضوع در انتخابات مجلس هفدهم در پائیز ۱۹۵۱ [آذر ۱۳۳۰] کاملا آشکار شد. علاوه‌براین، در شرایطی که دعوای نفت ادامه داشت مصدق نمی‌توانست فعالیت‌های عوامل هیات حاکمه را ـ که زیر فشار افکار عمومی با او کنار آمده بودند ـ تحت کنترل خود درآورد. قیام ژوئیه ۱۹۵۲ [سی تیر ۱۳۳۱] که مصدق را دوباره به قدرت برگرداند، نخستین نشانه ماهیت ستیزه‌جویانه حکومت وی برای ایجاد تعادل در بین نیروهای سیاسی داخلی بود.

قیام سی تیر، نشانگر اهمیت بسیار زیاد شرکت انبوه مردم در جریانات سیاسی کشور بود و هیات حاکمه فاقد تحرک راناگزیر کرد تا در برابر فشار شدید مردم ، باز هم عقب‌نشینی کند وحکومت جبههٔ ملی را، با شرایط آن بپذیرد.

دکتر مصدق پس از اینکه دوباره به قدرت رسید [دورهٔ دوم نخست‌وزیری مصدق]، ناگزیر بود به تقاضای مردم برای انجام اصلاحات اساسی در سیستم سیاسی کشور ، ترتیب اثر دهد . حزب توده و سایر گروه‌های دست چپ که در یک مبارزهٔ همه‌جانبه برای بازگرداندن مصدق به قدرت با سایر نیروهای ملی متحد شده بودند، اینک سهم خود را از این پیروزی می‌خواستند.

مصدق که به مدت یک سال، هرگونه اقدام جدی برای تغییر نظام موجود را به دلیل لزوم حفظ وضع موجود و ادامهٔ اختلاف نفتی با انگلستان به تأخیر انداخته بود، اینک نمی‌توانست بیش از این تأخیر کند، چرا که سرنوشت کابینه‌اش، و در واقع تحکیم

سیاست‌های ملی کردن نفت، بستگی به کامیابی او در ایجاد برخی تغییرات در مناسبات متعارف قدرت با هیات حاکمه داشت.

چنانچه مصدق موفق می‌شد نمایندگان واقعی مردم را به مجلس بفرستد، انجام چنین تغییراتی ، در درازمدت عملی بود. اما این موضوع ، همانگونه که بعداً خواهیم دید، تحقق نیافت و دکترمصدق به‌زودی پی‌برد که مشکل انتخاب اعضای مجلس را که نمایندگان واقعی مردم باشند، نمی‌توان در محتوای سیستم کلی سیاسی ایران حل کرد. مصدق به‌جای این کار، اقدام به تغییر موازنه نیروهای عمدهٔ سیاسی در داخل کشور، از طریق کاهش قدرت نظامیان و محدودکردن نفوذ و اقتدار شاه نمود و این اقدام را به‌نام اصلاح و تحکیم یک حکومت مشروطه واقعی انجام داد. سایر گروه‌های عمده قدرت، یعنی مالکان و ثروتمندان و [برخی از] روحانیون، بابعضی از اصلاحات مصدق مانند افزایش سهم دهقانان از محصول و تجدید نظر در سیستم مالیاتی مخالفت کردند. این روحانیون که مایل بودند تعادل موجود قدرت سیاسی حفظ شود و خواستار سهم بیشتری در قدرت سیاسی بودند، با شنیدن پاسخ منفی مصدق، با او به‌مخالفت برخاستند و موازنه نیروهای سیاسی شدیداً بر هم خورد.

در حالی که سیاست مستقیم حکومت دکتر مصدق خطر یک تحول اساسی در موازنه نیروهای داخلی را به همراه داشت، خطر بزرگتر، ناشی از طرز برخورد مصدق با این موضوع بود. رقابت حزب توده [با جبههٔ ملی] محدود به موضوع تعادل نیروهای سیاسی داخلی نبود، بلکه تهدیدی علیه ماهیت واقعی قدرت سیاسی در ایران به‌شمار می‌رفت. حتی برخی معتقد بودند که خطر حزب توده متوجه استقلال ایران بود. این خطر، با توجه به تلاشهای قبلی شوروی برای تأسیس رژیم‌های تجزیه طلب در آذربایجان [حکومت فرقه دموکرات] و کردستان [اعلام جمهوری کردستان]، منطقی به‌نظر می‌رسید. در ماه‌های آخر حکومت دکتر مصدق که این خطر شدت‌بیشتری

گرفت، وجه تمایز بین مسئولیت مستقیم یا غیر مستقیم حکومت نامشخص شد. آنچه که مشخص بود، این بود که در پایان دوران حکومت مصدق، کشور به گونهٔ خطرناکی به آستانه جنگ داخلی کشانده شد و امکان یک کودتای کمونیستی پدید آمد.

در فصل‌های آینده، تلاش خواهد شد تا مسیر تحول و ماهیت رقابت نیروهای سیاسی در این دوران بررسی گردد و تاثیر آن در الگوی متعارف سیاست ایران تشریح شود.

فصل اول

مصدق برسریر قدرت

پس از گشایش مجلس شانزدهم در اواخر سال ۱۹٤۹ [۲۰بهمن ۱۳۲۸]، قرارداد نفتی ایران و انگلیس به صورت یک موضوع سیاسی عمده درآمد. قرارداد تکمیلی نفت ـ که در اوایل تابستان ۱۹٤۹ به‌امضا رسیده بود(۱) ـ با مخالفت شدید مجلس پانزدهم روبه رو گردید و دورهٔ مجلس هنگامی پایان یافت که بحث دربارهٔ لایحهٔ قرارداد یادشده، ادامه داشت[۱]. در آخرین روزهای عمر مجلس پانزدهم، هسته‌ای از نمایندگان ملیون در مجلس تشکیل شد که با این قرارداد مخالف بودند و با به‌کارگرفتن شیوهٔ بحث زیاد پیرامون آن، از تصویب قرارداد جلوگیری کردند. این هسته که از پنج نماینده(۲) تشکیل می‌شد، و حسین مکی و دکتر مظفر بقائی و عبد-الغدیر آزاد در میان آن‌ها بودند، از حمایت و راهنمایی بسیار زیاد سیاستمداران کهنه‌کار خارج از مجلس، نظیر دکتر محمد مصدق(۳) برخوردار بودند.

۱ـ این قرارداد که به «قرارداد گس ـ گلشائیان» معروف است، در تاریخ ۲۸ر٤ر۱۳۲۸ و در کابینهٔ ساعد به مجلس تقدیم شد ـ م.

۲ـ پنج نمایندهٔ مزبور عبارت بودند از مکی، دکتر بقائی، عبدالقدیر آزاد، حائری‌زاده و دکتر عبداله معظمی ـ م.

۳ـ مصدق در مجلس پانزدهم عضویت نداشت و دلیل آن نیز نحوهٔ انتخابات در دوران نخست وزیری قوام‌السلطنه بود ـ م.

پس از پایان دورهٔ پانزدهم مجلس [۶ر۵ر۱۳۲۷]، سرنوشت لایحهٔ قرارداد تکمیلی نفت، حل نشده باقی ماند و مشکل نفت و روابط با حکومت بریتانیا به‌طور کلی به‌صورت دو موضوع اصلی انتخابات درآمد. [۲]

مبارزات انتخاباتی مجلس شانزدهم درپائیز۱۹۴۹ [مهر۱۳۲۸]، براثر تقلب درانتخابات تهران، شدت بیشتری گرفت. نیروهای مخالف کابینهٔ [محمد ساعد] که با شرکت نفت ایران و انگلیس و [عملا] با نفوذ بریتانیا در ایران مخالف بودند، کابینهٔ ساعد را وادار کردند که اعتراض مردم نسبت به تقلب در انتخابات تهران را بپذیرد [و آن را باطل اعلام نماید]. این موضوع، نخستین پیروزی مخالفان به‌شمار می‌رفت و یک گروه نیرومند از کاندیداهای جبههٔ ملی به رهبری دکتر مصدق، در انتخابات تهران پیروز شدند(۴) و توانستندبه‌عنوان یک نیروی بالقوه سیاسی، باسیاست‌های کابینه به مخالفت برخیزند.

کامیابی جبههٔ ملی در دومین انتخابات تهران، با توجه به طرز برخورد و عمل سرلشکر زاهدی (رئیس شهربانی وقت)، از اهمیت زیادی برخوردار شد. این کامیابی نه‌تنها به ابطال انتخابات اول تهران انجامید، بلکه زاهدی نیز بر اثر این جریان، دریافت که کاندیداهای دربار، با کمک ارتش، در انتخابات تقلب کرده بودند. با وجود این، باید خاطرنشان ساخت که هدف اصلی سرلشکر زاهدی از همکاری با جبههٔ‌ملی، ناشی از دشمنی او با سرلشکر حاج‌علی رزم‌آرا (رئیس ستاد ارتش وقت) بود، مقامی که شاه آن را به رزم‌آرا واگذار کرد تا از انتخاب کاندیداهای طرفدار دربار و مورد اعتماد خود در حوزه‌های انتخاباتی مطمئن شود.

شخص شاه که از تمرکز زیاد قدرت در دست یک امیر ارتش

۴ـ این نمایندگان عبارت بودند از دکتر مصدق، دکتر بقائی، مکی، نریمان، شایگان، عبدالقدیر آزاد و اللهیار صالح ـ م.

[رزم‌آرا]نگران بود، به روال همیشگی، امرای رقیب او را در رأس مشاغل عمدهٔ نظامی یا شهربانی [سرلشکر زاهدی] قرار داده بود تا از هرگونه توطئهٔ احتمالی افسران ارتش علیه خود جلوگیری نماید. حمایت سرلشکر زاهدی از کاندیداهای جبههٔ ملی، بدون پاداش باقی نماند و وی در نخستین کابینهٔ مصدق که در آوریل ۱۹۵۱ [اردی‌بهشت ۱۳۳۰] تشکیل شد، عهده‌دار سمت حساس وزیر کشور گردید.

سیاست مصدق نسبت به امرای ارتش، با روش شاه در این زمینه، تفاوتی نداشت. مصدق به عنوان یک نخست‌وزیر غیرنظامی تجربه کرده بود که باید به دقت مراقب امرای ارتش باشد چرا که وفاداری آنان به نظام پارلمانی را ـ خصوصاً هنگامی که‌پای وفاداری به‌شاه هم در میان بود ـ امر قطعی و مسلمی نمی‌دانست. همان‌گونه که در بررسی دورهٔ دوم نخست‌وزیری دکتر مصدق [از مرداد ۱۳۳۱] خواهیم دید، سرلشکر زاهدی به صورت یکی از مخالفان بزرگ مصدق درآمد و بعداً با کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ جانشین او شد.

به موضوع مجلس شانزدهم برگردیم. مجلس شانزدهم درژانویه ۱۹۵۰ [۲۰ بهمن ۱۳۲۸] و در شرایطی گشایش یافت که موجی از اتهامات جدی دایربرتقلب وخلافکاری درامرانتخابات، ودرخواست‌های مصرانه برای تجدید انتخابات در تمام حوزه‌ها وجود داشت.(۵) اگرچه کابینهٔ ساعد با این درخواست‌ها موافقت نکرد، اما کابینهٔ وی به‌طور محسوسی ضعیف شد و کوته زمانی بعد، یعنی در ۲۲ مارس ۱۹۵۰ [۲ فروردین۱۳۲۹] شاه، علی منصور، سیاستمدار قدیمی را، به‌نخست‌وزیری برگزید.

شاه که برای ثبات مجدد اختیارات وقدرت خود تلاش می‌کرد ـ و در سال پیش اختیارات بیشتری را از مجلس مؤسسان گرفته

۵ـ تجدید انتخابات تهران در ۲۲ فروردین ۱۳۲۹ پایان یافت ـ م.

بود(۶) ـ در انتخاب علی منصور رویه مرسوم مشورت با مجلس را نادیده گرفت، و بدون در نظر گرفتن مخالفت طرفداران قانون اساسی و جبههٔ ملی، وی را به‌نخست‌وزیری برگزید. کابینهٔ منصور پس از گرفتن رأی اعتماد از مجلس شورای ملی و مجلس سنا، قرارداد تکمیلی و بدفرجام نفت را به مجلس برد و ازمجلس خواست که به طریقی آنرا به‌تصویب برساند. به نظر می‌رسد که عقیدهٔ شخص منصور نسبت به این قرارداد «منفی» و «نامشخص» بود. منصور برای جلوگیری از مخالفت شدید جبههٔ ملی با این قرارداد، بارمسئولیت تصمیم‌گیری دربارهٔ آنرا از دوش خود برداشت و به عهدهٔ مجلس گذارد.

در دوران نخست‌وزیری منصور، صف‌بندی جدیدی در مجلس برسر دفاع از حقوق نفتی ایران صورت گرفت. گروه پارلمانی که دکتر مصدق را به عنوان رهبر خود برگزید [کمسیون نفت] از ۱۸ عضو تشکیل می‌شد که همهٔ آن‌ها(۷) به درستی و پاکدامنی و مخالفت دیرینه با نفوذ بریتانیا در ایران، شهرت داشتند. [۳]

۶ـ تشکیل مجلس سنا (طبق اصل ٤٤ قانون اساسی سابق) در دورهٔ پانزدهم مجلس شورای ملی و در تاریخ ١٤ اردیبهشت ۱۳۲۸ ـ برغم مخالفت ملیّون ـ به‌تصویب رسید و تشکیل گردید. مجلس مؤسسان [اجلاس مشترک مجلس شورای ملی و سنا] در تاریخ ۱۸ اردیبهشت ۱۳۲۸ تشکیل شد و اصل ٤۸ قانون اساسی اصلاح شد [حق شاه در مورد انحلال دو مجلس] ـ م.

۷ـ کمسیون نفت اساسا از ۱۸ نماینده تشکیل می‌شد که ۸ تن آنان از جبههٔ ملی بودند. سایر اعضای کمسیون عبارت بودند از: گنجه‌ای و بهبهانی (نایب رئیس)، دکتر علوی و خسرو قشقائی (منشی)، پالیزی و سرتیپ‌زاده و جواد عامری و کاسمی و ذوالفقاری و فقیه‌زاده. نمایندگان جبههٔ ملی در این کمیسیون عبارت بودند حسین مکی، اللهیار صالح، ابوالحسن حائری‌زاده، محمود نریمان، عبدالقدیر آزاد، امیرتیمور کلالی، دکتر سید علی شایگان و دکتر مصدق ـ م.

نخست وزیری رزم‌آرا

شاه با انتخاب سرلشکر رزم‌آرا به عنوان نخست‌وزیر جدید و جانشین علی منصور [از تاریخ ۵ تیر ۱۳۲۹] عملا رویه مرسوم دربارهٔ تعیین یک نخست‌وزیر غیرنظامی را، زیر پا گذارد. این رویه در سراسر دوران سلطنت رضاشاه، و نیز در دوران سلطنت فرزندش تا تیر ۱۳۲۹، رعایت شده بود. عدهٔ زیادی از مردم، اقدام شاه را برخلاف قانون اساسی و توطئه‌ای برای تحمیل قرارداد تکمیلی نفت به مجلس، تعبیر می‌کردند.

کابینهٔ رزم‌آرا، به روال عادی مورد تایید دو مجلس قرار گرفت چرا که نزدیک به ۶۰ درصد نمایندگان، انتخاب خود را مدیون رزم‌آرا می‌دانستند که در هنگام برگزاری انتخابات دورهٔ شانزدهم، رئیس ستاد ارتش بود. موافقت شاه با نخست‌وزیری رزم‌آرا، برخی از سیاستمداران ایرانی را حیرت زده کرد زیرا عقیده داشتند که تعیین یک نخست‌وزیر کاملا وفادار به شاه، مانند رزم‌آرا، عمل مخاطره‌آمیزی در آن شرایط به‌شمار می‌رفت. برخی هم عقیده داشتند هدف شاه از این کار این است که رزم‌آرا را از ارتش دور کرده و موقعیت خود را با تعیین یکی از دشمنان رزم‌آرا در سمت رئیس ستاد ارتش [سرلشکر گزرن]، تثبیت نماید.

موضوع مهمتر، این بود که رزم‌آرا قول داده بود موافقت مجلس را با قرارداد تکمیلی نفت به‌دست آورد و روابط ایران با ایالات متحده و اتحاد شوروی را گسترش دهد. فرانسیس گریدی(۸)، سفیر امریکا در ایران، برخلاف رویه خود، از انتخاب رزم‌آرا درسمت نخست‌وزیری و به‌عنوان یک رجل مترقی و فعال استقبال کرد، و با این تعریف و تمجیدها، او را درچشم ملیون‌ایرانی مظنون ومشکوک جلوه داد. [٤] کابینهٔ رزم‌آرا، از آغاز کار خود، با اتهاماتی روبه‌رو شد که بین دو

8- Francis Grady

موضوع چگونگی انتخاب او [نظامی بودن رزم‌آرا] و حل دعوای نفت ایران و انگلیس، در نوسان بود.

تاثیر این اتهامات به‌قدری شدید بود که در هنگام دفاع کابینه از قرارداد تکمیلی نفت، نمایندگان مجلس شانزدهم در مخالفت با کابینهٔ رزم‌آرا وسیاست‌های اعلام‌شده‌اش، با فراکسیون پارلمانی جبههٔ ملی هم صدا شدند.

نیروهای جدید مخالف کابینه، به رهبری نمایندهٔ قدیمی و محافظه‌کار جمال امامی در داخل مجلس، و مخالفان خارج از مجلس به رهبری سرلشکر علی گرزن و سرلشکر زاهدی، به مخالفت با رزم‌آرا پرداختند وهدف اصلی آنان از اینکاراینبود که‌جای او را بگیرند. این جریان، به گونهٔ غیرمستقیم به مصدق کمک کرد تا مبارزه با قرارداد الحاقی نفت را دنبال کند و طولی نکشید که این مبارزه به اتحاد همهٔ نیروهای سیاسی مخالف رزم‌آرا انجامید.

در مورد نظر شاه نسبت به‌رزم‌آرا، با اینکه نخست‌وزیر بافرمان شاه و بدون رأی تمایل مجلس بر سر کار آمده بود و به عنوان رئیس سابق ستاد ارتش، از اعتماد شاه برخوردار بود، اما قابل تصور نبود که یک شخصیت نظامی نیرومند مانند رزم‌آرا، بتواند به مدت زیادی از حمایت کامل شاه برخوردار شود. مخالفان رزم‌آرا، به‌طرز ماهرانه‌ای، از این موضوع استفاده کردند و خطر رزم‌آرا را به‌شاه تفهیم نمودند. در حالی که رزم‌آرا از دو سو با مخالفان خود روبرو بود: مخالفان کابینهٔ نظامی و کسانی که با قرارداد الحاقی نفت مخالف بودند.

همزمان با ادامه تلاش‌های سرسختانه سرلشکر رزم‌آرا برای به تصویب رساندن قرارداد نفت در مجلس، جبهه‌گیری مخالفان او نیز محکم‌تر شد، به طوری که در اواخر پائیز ۱۹۵۰ [آذر ۱۳۲۹] موضوع ملی‌کردن نفت به‌صورت نقطه تجمع نیروهای سیاسی مخالف درسطح کشور درآمد.

دکتر مصدق به محض اینکه به ریاست کمسیون نفت برگزیده شد، توانست شرایط یک قرارداد جدید را تحمیل کند و کابینه را ناگزیر سازد تا بر اساس آن با انگلستان وارد مذاکره شود. [۵] مصدق در انجام این کار، از حمایت ضمنی اکثریت زیادی از نمایندگان مجلس برخوردار بود، چرا که این نمایندگان نمی‌خواستند به خاطر جانبداری از کابینه‌ای که در روی‌کارآمدن آن سهمی نداشتند، موجبات خشم نیروهای ملی را فراهم سازند.

به این ترتیب در نیمهٔ زمستان ۱۹۵۱ [اواخر بهمن ۱۳۲۹] به نظر می‌رسید که فراکسیون جبههٔ ملی درمجلس، توانسته بود با جلب حمایت نیروهای عمدهٔ سیاسی، مخالفت جناح طبعاً محافظه‌کار هیأت حاکمه را بی‌اثر سازد. در جبههٔ ملی، روشنفکران و بازاریان ومقامات پائین مذهبی، از مبارزه مصدق با انگلستان، برای ملی کردن نفت، جانبداری می‌کردند. در جناح محافظه‌کار هیات حاکمه، بزرگ‌مالکان و برخی از مقامات بالای مذهبی و شخص شاه قرار داشتند که ناگزیر بودند احساسات مردم را که به گونهٔ فزاینده‌ای وارد مرحلهٔ جدیدی از ناسیونالیسم می‌شد، در نظر بگیرند. بیزاری از نخست‌وزیر جدید [رزم‌آرا] هنگامی به‌وجود آمد که کابینهٔ جدید به اقدامات آزمایشی برای اصلاح دستگاه اداری(۹) و سیستم مالیاتی دست زد. [۶] فزون براین، چون رزم‌آرا به‌یک اقدام متقابل مؤثر برای رد این اتهام که «کابینهٔ وی برای منافع بریتانیا کار می‌کند و می‌خواهد منافع ایران را در مسالهٔ نفت به مخاطره اندازد» دست نزد، از اینرو به‌سختی می‌توانست از سیاست‌های کابینهٔ خود دفاع نماید. [۷]

ترور سرلشکر رزم‌آرا در ۱۶ مارس ۱۹۵۱ [۱۳۲۹ر۱۲ر۲۶] به دست یکی از اعضای سازمان مخفی فدائیان اسلام [خلیل طهماسبی] سبب شد که روحیهٔ سازش و میانه‌روی در رابطه با حل مشکل نفت

۹ـ منظور «ماده واحده رزم‌آرا» به مجلس است ـ م.

را ناممکن سازد.(۱۰) ترور رزم‌آرا به‌اندازه‌ای هیأت حاکمه را ترساند که پشت سر هم به جبههٔ ملی امتیاز دادند تا خشم شدید مردم فروکش‌کند. [همچنین]شاه درتعیین جانشین سرلشکررزم‌آرا[خلیل فهیمی]، ناگزیر شد که قبلا تمایل مجلس را کسب کند. اما، مجلس با کفالت نخست‌وزیری خلیل فهیمی مخالفت کرد و به‌جای او، حسین علاء وزیر دربار وقت را ــ که دوست و مورد اعتماد دکتر مصدق بود ــ برای نخست‌وزیری تعیین کرد.

نخست وزیری مصدق و دلایل آن

دو ماه بعد، لایحهٔ ۹ ماده‌ای کمیسیون نفت در زمینهٔ ملی کردن صنعت نفت ایران، با وجود اعتراض کابینهٔ علاء که به استعفای او انجامید(۱۱)، بااکثریت زیادی در مجلس به تصویب رسید(۱۲)، و مجلس با یک اقدام ناگهانی و به اتفاق آراء به نخست‌وزیری دکتر مصدق ابراز تمایل کرد(۱۳) و اجرای قانون ملی شدن نفت را به او محول نمود. [۸]

اگرچه دکتر مصدق در میان موجی از ستایش ملی و با موافقت آشکار همهٔ نیروهای سیاسی بر سر کار آمد که به این سیاستمدار کهنه‌کار فرصت اداره امور کشور را داده بودند، اما تعیین وی برای این سمت، بدون نقشه‌های دقیق قبلی هم نبود. چند ماه پس ازتشکیل

۱۰ــ در مورد علل ترور رزم‌آرا نگاه‌کنید به‌شرح تحلیلی ونسبتاً منطقی «گذشته چراغ راه آینده است»، صفحات ۵۰۹ ــ ۵۱۵ ــ م.

۱۱ــ در تاریخ ۶ر۲ر۱۳۳۰.

۱۲ــ در تاریخ ۵ر۲ر۱۳۳۰.

۱۳ــ آغاز رسمی دورهٔ اول نخست وزیری مصدق (با در نظر گرفتن صدور فرمان شاه و معرفی کابینه)، از تاریخ ۱۲ر۲ر۱۳۳۰ تا ۲۵ تیر ۱۳۳۱ بود، اما موافقت مجلس با نخست وزیری او در تاریخ ۷ر۲ر۱۳۳۰ بود ــ م.

کابینهٔ مصدق، معلوم شد که وی این مقام را تقریباً با زور و با زیرکی پارلمانی از دست کادر رهبری محافظه‌کار مجلس گرفته است. [ماجرا این بود که] در یک جلسهٔ سری مجلس در ۲۸ آوریل ۱۹۵۱ [۶ر۲ر۱۳۳۰] که در پی استعفای حسین علاء تشکیل شد، جمال امامی رهبر اکثریت مجلس ترتیبی داده بود که سید ضیاءالدین طباطبائی سیاستمدار کهنه‌کار وقدیمی را ــ که در دوران پس ازسقوط رضاشاه به مخالفت شدید با حزب توده شهرت داشت ــ به‌نخست‌وزیری برساند. جمال امامی در خطابهٔ کوتاهی که پیش از معرفی سید ضیاء ایراد گردید، به‌طور اتفاقی گفت که چون بنیانگذار قانون ملی کردن نفت [دکتر مصدق] مایل به تشکیل کابینهٔ جدید نمی‌باشد، لذا باید خواه و ناخواه سیاستمدار کهنه‌کاری را مأمور تشکیل کابینه کرد که بتواند حکومت پابرجائی را جهت ملی کردن نفت تشکیل دهد. دکتر مصدق [بی‌درنگ] گفتهٔ جمال‌امامی را تکذیب کرد و آمادگی خود را برای تشکیل کابینه اعلام داشت و حیرت نمایندگان را برانگیخت. به این‌ترتیب ، مصدق به خنثی‌کردن چیزی پرداخت که بعداً آن را «توطئه برای تحمیل سید ضیاء به مجلس» نامید. [۹]

با توجه به سایر گزارش‌ها، نخست‌وزیری دکتر مصدق در این مقطع زمانی، از حمایت کادر بالای هیأت حاکمه و شخص شاه برخورداربود، چرا که«شاه» کابینهٔ اورامطمئن‌ترین راه‌برای یافتن‌راه حلی جهت مشکل نفت می‌دانست. هیأت‌حاکمه، امیدوار بود که مصدق با پیداکردن راه حلی برای مسألهٔ نفت، هرگونه اتهام را در آینده حاکی از فشار نابه‌جای خارجی در حل مسألهٔ نفت، بی‌اعتبار سازد، زیرا این‌گونه اتهامات نسبت به قراردادهای قبلی ایران با شرکت نفت ایران و انگلیس، شرکت یاد شده را در مظان شک و نفرت مردم قرار داده بود. این موضوع، در واقع، علت حمایت هیأت حاکمه از دکتر مصدق را تا یافتن راه‌حل مورد نظر، تشکیل می‌داد. کامیابی رهبر جبههٔ‌ملی در این زمینه، نه تنها از موافقت عمومی مردم برخوردار

می‌شد ، بلکه ، همچنین، استخوانی را که در داخل زخم کهنهٔ روابط ایران و انگلیس وجود داشت، و بارها تبدیل به یک موضوع مردمی و آثار بحرانی داخلی شده بود، بیرون می‌کشید.

در آغاز حکومت مصدق، چنین ملاحظاتی از سوی طبقهٔ هیات حاکمه وجود داشت و به نظر می‌رسید که دلیل کنار آمدن آنان با مصدق همین موضوع بود، به ویژه که هیات حاکمه کاملا می‌دانست کابینهٔ مصدق در صدد اجرای قانون ملی‌کردن نفت است. در واقع، برنامهٔ کابینهٔ مصدق که به مجلس تقدیم شد و تصویب گردید، کاملا بر این هدف استوار بود. نخست‌وزیر جدید [در مجلس] سوگند خورد که این هدف را عملی ساخته و سپس کنار برود. [۱۰]

ترکیب کابینهٔ مصدق، در مقایسه با کابینه‌های پیشین، تفاوت اساسی با آن‌ها نداشت. شخصیت‌های مشهور هیات حاکمه که مدت‌ها قدرت در انحصار آنان بود، در این کابینه نیز عضویت داشتند: سرلشکر زاهدی در سمت مهم وزیرکشور قرار داشت. از سناتور باقر کاظمی دعوت شد که وزیر خارجه گردد. وزارت‌خانه‌های دارائی و جنگ و سایر پست‌های حساس در دست کسانی بود که در گذشته در کابینه نخست‌وزیران پیشین عضویت داشتند ومصدق [پیش از نخست‌وزیری] با موضع سیاسی آنان به مخالفت برخاسته بود.(۱٤)

به طوری که از ترکیب کابینهٔ مصدق و اقدامات اولیهٔ او برمی‌آید،

۱٤ـ اعضای کابینهٔ مصدق عبارت بودند از: سپهبد نقدی وزیر جنگ، سرلشکر زاهدی وزیر کشور، حکیم‌الدوله ادهم وزیر بهداری، باقر کاظمی وزیر امور خارجه، جواد بوشهری وزیر راه، محمدعلی وارسته وزیر دارائی، علی هیئت وزیر دادگستری، دکتر کریم سنجابی وزیر فرهنگ، امیرتیمور کلالی وزیرکار، شمس‌الدین امیرعلائی وزیر اقتصاد، ضیاءالملک فرمند وزیر کشاورزی، یوسف مشار وزیر پست و تلگراف و تلفن ـ بعدا دکتر امینی هم وارد کابینهٔ مصدق شد ـ م.

جای تردیدی باقی نمی‌ماند که دکتر مصدق در آن زمان قصد نداشت موازنهٔ نیروهای سیاسی کشور را بر هم زند. چرا که وحدت ملی مردم که ثمرهٔ یک سال و شش ماه مبارزه با شرکت نفت ایران و انگلیس بود، در چشم مصدق همچون «دستآوردی مقدس» به‌شمار می‌رفت که می‌بایست آن را به هر قیمتی، حتی به بهای عضویت برخی از نمایندگان بسیار بی‌اعتبار هیات حاکمه در کابینه، حفظ کند.

در این مرحلهٔ نخستین، هدف حکومت جبههٔ ملی برطرف‌کردن مشکلات مادی کشور، در رابطه با شرکت نفت ایران و انگلیس بود. انتظار می‌رفت که با حل‌شدن مسألهٔ نفت ، باقی‌ماندهٔ نفوذ سیاسی انگلستان نیز از میان برود. بعدها جبههٔ ملی به مشکل ماهیت قدرت و تغییر موازنهٔ نیروهای سیاسی در داخل کشور توجه کرد. هیات حاکمه و نظامیان ، با توجه به بحران سیاسی شدید کشور که در ظرف یکی دوماه پیش به ترور یک نخست‌وزیر [رزم‌آرا] و یک عضو کابینه [دکتر زنگنه وزیر فرهنگ در کابینهٔ رزم‌آرا] [۱۱] انجامیده بود و نیز شدت گرفتن احساسات ملی مردم، ناگزیر شدند در مرحلهٔ اولیهٔ نخست‌وزیری مصدق، چند امتیاز به جبههٔ ملی ونیروهای دموکراتیک بدهند. [در نتیجه] تا حدودی ، به مطبوعات آزادی داده شد. تعدادی از زندانیان سیاسی، آزاد گردیدند. برخی از اعضای سازمان‌های پوششی حزب توده(۱۵)، توانستند با محدودیت کمتری به فعالیت سیاسی بپردازند. [۱۲] با وجود این، مصدق به گروه فدائیان اسلام اجازهٔ ادامهٔ فعالیت نداد، و با به‌مخاطره‌انداختن حیات خود و ایجاد اختلاف بین آیت‌الله کاشانی و فدائیان اسلام، ضربهٔ سختی را برپیکر فدائیان اسلام وارد کرد. به این معنی که،

۱۵ـ چون حزب توده پس از ماجرای تیراندازی به شاه در ۱۵ بهمن ۱۳۲۷، غیرقانونی اعلام شده بود، ازاین‌رو فعالیت حزب به‌دوصورت انجام می‌گرفت: ۱ـ در قالب سازمان‌های پوششی که ظاهرا با حزب ارتباطی نداشتند، ۲ـ سازمان‌های مخفی حزب ـ م.

در تاریخ ۲۲ مه ۱۹۵۱ [۳۰ اردیبهشت ۱۳۳۰] این گروه را متهم کرد که قصد کشتن وی را دارند. در پی این اتهام، افراد شهربانی به مقر سازمان فدائیان اسلام حمله بردند و بسیاری از رهبران آن را بازداشت کردند.

مصدق پس از جلوگیری از فعالیت گروه فدائیان اسلام ـ که خطر بزرگی برای کابینهٔ وی و نظم عمومی در کشور بودند ـ به‌اجرای قانون ملی‌کردن نفت پرداخت. در اواخر تابستان ۱۹۵۱ [شهریور ۱۳۳۰] و پس از مسافرت دو هیأت بریتانیا به ایران ، یعنی هیأت جکسون(۱۶) و استوکز(۱۷) ، به نظر می‌رسید که یافتن یک راه حل اولیه برای مسألهٔ نفت امیدوار کننده نبود. [۱۳]

در این ضمن ، کابینه بر اثر تحریکات شدید حزب توده، ازلحاظ ایجاد نظم، با مشکلات بزرگی روبه‌رو بود. در ۱۴ ژوئیه ۱۹۵۱ [۲۳ تیر ۱۳۳۰]، آورل هاریمن وارد تهران شد تا به عنوان نمایندهٔ ترومن رئیس‌جمهور وقت امریکا در مسألهٔ نفت میانجیگری کند. حزب توده، در همان روز، تظاهرات ضدامریکائی شدیدی ترتیب داد که به‌وسیلهٔ نیروهای شهربانی و انتظامی به‌شدت در هم شکسته شد. در این تظاهرات، بیشتر از ۳۰ نفر کشته شدند. مصدق، سرلشکر زاهدی وزیرکشور و رئیس شهربانی [سرلشکر بقایی] و فرماندار نظامی تهران را به‌خاطر مسئولیتی که در این جریان داشتند، برکنار کرد. البته، مصدق که می‌دید گروه‌های تندرو توده‌ای و مذهبی، مانع تلاش‌های دولت برای حل مسألهٔ نفت شده‌اند، سیاست شدت عمل را نسبت به آنان در پیش گرفت.

مصدق در انجام این اقدام، و سایر اقداماتی که پیش از شکست دومین هیأت اعزامی از انگلستان [هیأت استوکز] صورت گرفت، از جانبداری مجلس و اکثر گروه‌های مهم سیاسی، برخوردار بود.

16- Basil R. Jackson

17- Richard Stocks

میانجیگری هاریمن در دعوای نفت به جایی نرسید و اجرای کامل قانون ۹ ماده‌ای ملی کردن نفت به خلع ید بریتانیا از تأسیسات نفتی انجامید.

به‌تدریج، هستهٔ جدیدی از مخالفان مصدق در مجلس و درمطبوعات تشکیل شد. گروهی از نمایندگان محافظه‌کار مجلس، نگران قطع احتمالی روابط ایران و انگلستان بودند. گروه‌های تندروی چپ و ملی نیز ناخشنودی خود را از گسترش نفوذ ادعا شدهٔ آمریکا در ایران، ابراز می‌داشتند. در آخر ماه اکتبر ۱۹۵۱ [اوایل آبان ۱۳۳۰] هراس از واکنش دولت بریتانیا نسبت به‌اخراج کارشناسان فنی انگلیسی از آبادان، فضای پایتخت را پر کرد. کابینهٔ مصدق هنگامی از این واکنش آسوده خاطر شد که آخرین کارمند انگلیسی [شرکت نفت ایران و انگلیس] به‌سلامت سوار کشتی «موریس»(۱۸) گردید که در رودخانهٔ کارون و در کنار مرز دریائی عراق لنگر انداخته بود، و در پی آن، دولت انگلستان از ایران به شورای امنیت سازمان ملل شکایت کرد. مصدق برای جلوگیری از اقدامات قهرآمیز بریتانیا در ایران، به طرز موفقیت‌آمیزی پای قرارداد قدیمی ایران و شوروی(۱۹) رابه‌میان کشید. سپس، مصدق بدون مقدمه، اعلام کرد که شخصاً ریاست هیأت نمایندگی ایران را در شورای امنیت، که قرار بود در ماه آینده به‌شکایت بریتانیا از ایران رسیدگی کند، عهده‌دار خواهد شد.[۱۴]

پس از اعلام این تصمیم، مخالفان مصدق در مجلس به رهبری جمال امامی، و سایر مخالفان او، اظهار داشتند که تا روشن‌شدن تصمیم شورای امنیت نسبت به دعوای نفت [خلع ید] از مخالفت با مصدق خودداری خواهند کرد. این ترک مخاصمه تا مدتی که مصدق در سازمان ملل بود، ادامه یافت، و مانع تشکیل گروه‌بندی‌های جدید در داخل و خارج از مجلس گردید. اما به محض اینکه معلوم شد

18- Mauritus

۱۹ـ منظور ماده (۶) قرارداد مودت ایران و شوروی، مورخ ۸ اسفند۱۲۲۹ است ـ م.

تلاش‌های مصدق در واشنگتن برای جلب حمایت مؤثر امریکا از سیاست نفتی خود به شکست انجامیده است، ترک مخاصمه موقتی یاد شده، پایان گرفت و فعالیت سیاسی، مثل گذشته، با شدت از سر گرفته شد. [۱۵]

مصدق در ٤ دسامبر ۱۹۵۱ [اول آذر ۱۳۳۰] به ایران بازگشت. چند روز بعد [١٤ آذر ۱۳۳۰]، تظاهرات خونینی در خیابان‌های تهران و در جلوی میدان بهارستان از سوی حزب توده صورت گرفت و توده‌ای‌ها به‌شدت از حکومت مصدق انتقاد کردند. گروهی ازاعضای سازمان جوانان حزب توده با نادیده گرفتن اعلام منع تظاهرات در پایتخت، دست به تظاهرات زدند و میان اعضای حزب توده و جبههٔ ملی و مخالفان مصدق زد و خورد شدیدی صورت گرفت. گروهی از چماقداران به رهبری شعبان جعفری (معروف به شعبان بی‌مخ) به طرفداری از حکومت و با اطمینان از حمایت پلیس، ادارات و روزنامه‌های مخالفان و دفاتر حزب توده را آتش زدند، به طوری که در مدت چند ساعت مراکز سازمان‌های پوششی حزب توده و دفاتر روزنامه‌های جناح‌های چپ و راست که مخالف مصدق بودند، مورد غارت و چپاول قرار گرفت. [١٦]

روز بعد [۵ آذر ۱۳۳۰]، در جلسهٔ متشنج مجلس، نمایندگان مخالف مصدق، دولت را مسئول خونریزی و بی‌نظمی روز پیش‌اعلام کردند. نمایندگان محافظه‌کار در مجلس شورای ملی، به رهبری جمال امامی، که سیاستمدار کهنه کار بود و به مخالفت با حزب توده شهرت داشت، و ابراهیم خواجه‌نوری در مجلس سنا، به روال شیوهٔ متداول در سیاست ایران، با هواداران حزب توده همدلی کردند ودولت را به خاطر چیزی محکوم ساختند که به نظر می‌رسید، دست کم، در اساس، یک قدرت طلبی حزب توده بود.

با این که احساس می‌شد نگرانی مخالفان ناشی از شکست آشکار نخست‌وزیر از سفر به امریکا [سازمان ملل] می‌باشد، اما

نگرانی واقعی آنان، و در واقع نگرانی اکثریت نمایندگان مجلس در آن مرحله، قابل تشخیص بود. آن‌ها نگران انتخابات آینده بودند. مجلس شانزدهم آخرین روزهای خود را می‌گذرانید و قرار بود که انتخابات دورهٔ هفدهم ، سه ماه پیش از پایان دورهٔ کنونی، آغاز شود. مخالفان مصدق از خود می‌پرسیدند آیا او در صدد برگزاری انتخابات جدید و ادامهٔ نخست‌وزیری خود است؟ آیا ادامهٔ دعوای نفت با عمر حکومت مصدق ارتباط داشت، یا این که پیش از حل مشکل نفت، حکومت وی سرنگون می‌شد؟ آیا اساساً می‌توانستند به مصدق برای برگزاری انتخابات دورهٔ هفدهم اعتماد کنند؟

این پرسش‌ها و پرسش‌های شبیه آن، ناظران صحنهٔ سیاست ایران را گیج کرده و سیاستمداران ایرانی، از هر رنگ و عقیده‌ای، را در اواخر سال ۱۹۵۱ [۱۳۰۰ شمسی] مضطرب می‌ساخت. آنچه که برنگرانی آنان می‌افزود، این بود که نمی‌توانستند با اطمینان ماهیت مسیر آیندهٔ حکومت مصدق را پیش‌بینی‌کنند. مصدق‌تاکنون هیچ اقدامی نکرده بود که عدول شدید از سیاست نخست‌وزیران پیشین باشد. اقدامی برای تغییر جدی در موازنهٔ غالب نیروهای سیاسی به عمل نیاورده بود تا به هیات حاکمه نشان دهد که کابینهٔ او، در صورت برگزاری انتخابات و تشکیل مجلس جدید، چه مسیر سیاسی‌ای را دنبال خواهد کرد.

با چنین تردیدی، و در حالی که مشکل نفت همچنان حل نشده باقی مانده بود، حکومت مصدق در صدد برگزاری انتخابات جدید برآمد. حکومت با این کار ، موضوعی را پیش کشید که به درستی کهنه‌ترین دردسر کابینه‌های مصدر کار . دست کم ، از سال ۱۹٤۱ [۱۳۲۰ شمسی] به‌این سو بود.

فصل دوم

تشدید بحران در داخل ایران

انتخابات دورهٔ هفدهم مجلس

دکتر مصدق در هنگام دادن گزارش نتایج سفر خود به ایالات متحده در ماه دسامبر ۱۹۵۱ [۱٤ مهر ۱۳۳۰]، به اشاره گفت که قصد دارد در مقام خود باقی بماند و انتخاباتی را برگزار کند(۱) که «وی را در تعقیب سیاست مستقل ملـی در زمینهٔ دعوای نفتی بـا بریتانیا، یاری نماید». [۱] در پی این سخنان، انتخابات مجلس به صورت یک مسالهٔ مهم سیاسی درآمد و سیاستمداران متوجهٔ تحکیم موقعیت خود در مجلس جدید شدند. هیأت حاکمه، با آگاهی از خطری که امکان داشت از جانب مجلس طرفدار مصدق متوجه الگوی موجود قدرت سیاسی در کشور گردد، بر آن شد تا کنترل دستگاه انتخابات را با زور از دست نخست‌وزیر بگیرد.

شاه و ارتش او، همراه با نمایندگان مخالف مصدق در مجلس شورای ملی و سنا که به عنوان عوامل شاه عمل می‌کردند. تصمیم گرفتند اقدامات مصدق را برای تشکیل یک پارلمان کاملا طرفدار او، بی‌اثر سازند. آن‌ها با اینکه می‌دانستند هیچ پارلمانی، برای مدت زیادی، به کابینهٔ برگزار کنندهٔ انتخابات وفادار نخواهد ماند، هراس

۱ـ مصدق در اول آذر ۱۳۳۰ به ایران بازگشت و همانروز تصمیم خود را دایر به برگزاری انتخابات به اطلاع مردم رسانید ـ م.

داشتند که مبادا یک پارلمان تندرو، از مخالفت احتمالی مصدق با مقام سلطنتی جانبداری کند. [۲]

در پنج ماههٔ اول سال ۱۹۵۲(۲)، نبردی قاطعانه میان دونیروی سیاسی رقیب درگیر شد که نتیجهٔ آن تعیین‌کنندهٔ مسیر پیشامدهای بعدی بود. از ۱۳۶ نماینده شرکت‌کننده در انتخابات، سرانجام ۷۹ نفر(۳) برکرسی‌های‌مجلس نشستند. این‌انتخابات‌را، همچون‌انتخابات دورهٔ اول و دوم مجلس شورای ملی، می‌توان در شمار انتخابات به راستی آزاد در تاریخ ایران دانست.[۳] از میان نمایندگان مجلس، فقط ۳۰ نفر در شمار طرفداران پر و پا قرص مصدق بودند. یکسوم آن‌ها نسبت به سیاست‌های مجلس موافق نبودند، اما در گوشه‌ای نشسته و مترصد بودند تا به جناحی در مجلس ملحق شوند که در مبارزهٔ پارلمانی پیروز شود. نزدیک به دوازده نماینده، که درشمار طرفداران ثابت‌قدم شاه بودند، جبههٔ متحدی از مخالفان را در سراسر دورهٔ مجلس هفدهم تشکیل دادند.

ماجرای میراشرافی در انتخابات دورهٔ هفدهم مجلس

علاقه و حساسیت نخست‌وزیر به‌انجام انتخابات آزاد در کشور را، می‌توان از نتیجهٔ آن در حوزهٔ انتخاباتی مشکین‌شهر درک کرد. شهرستان مشکین‌شهر، اصولا در سلطهٔ سیاسی فرماندهٔ نظامی پادگان آنجا قرار داشت و ارتش، میراشرافی را از این شهر کاندیدا کرد. میراشرافی یک افسر بازنشستهٔ ارتش بود که روزنامهٔ دست راستی به‌نام «آتش» را در تهران منتشر می‌کرد. پس از پایان

۲ـ در ماه‌های بهمن ۱۳۳۰ الی خرداد ۱۳۳۱.

۳ـ رقم ۷۵ نفر درست است. مجلس هفدهم در روز ۱۷ اردیبهشت ۱۳۳۱ باحضور ۷۵ نمایندهٔ مزبور گشایش یافت زیرا در مورد سایر نمایندگان ، به دلیل شکایات رسیده ، شمارش آراء صورت نگرفته بود ـ م.

انتخابات در مشکین‌شهر، چند گروه از مردم محلی از خلافکاری‌های صورت گرفته در انتخابات و اعمال نفوذ ارتش به سود میراشرافی، به وزارت کشور شکایت کردند. مصدق به اللهیار صالح وزیر کشور دستور داد که کار شمارش آراء در این شهر را تا رسیدگی به‌شکایات یاد شده متوقف سازد. پس از چند هفته، اللهیار صالح به نخست‌وزیر گزارش کرد که حتی با باطل کردن آراء مشکوک، میراشرافی برندهٔ انتخابات است. مصدق با اینکه از مخالفت شدید میراشرافی با شخص خود اطمینان داشت، اما به وزارت کشور اجازه داد که نتایج انتخابات مشکین‌شهر را تأیید کند. اللهیار صالح نیز گزارش کرد مادامی که قوانین انتخاباتی ایران تغییر نیافته است، حکومت جبههٔ ملی، صرف‌نظر از زیان‌هائی که از اجرای آن می‌بیند، قانون انتخابات را اجراء خواهد کرد.

رقابت بر سر تعیین رئیس مجلس شورای ملی

پس از گشایش مجلس هفدهم [در ۱۷ اردیبهشت ۱۳۳۱]، مبارزهٔ قدرت که در پنهان انجام می‌گرفت، سرانجام آشکار شد. بر طبق اصول قانون اساسی، نخست‌وزیر باید پس از تشکیل مجلس استعفا می‌داد [و از مجلس رای‌اعتماد می‌گرفت]. البته، این کار باید موقعی انجام می‌شد که اعتبارنامهٔ اکثریت نسبی نمایندگان مجلس (یعنی نصف به‌اضافهٔ یک نفر از ۱۳۶ نماینده) مورد تصویب قرار گرفته و هیات رئیسهٔ [دائمی] مجلس انتخاب شده باشد.

در جریان این امور تشریفاتی، مخالفان بالقوه مصدق، توانستند اولین پیروزی خود را به‌دست آورند. در ایران، رئیس مجلس شورای ملی از اختیارات و اعمال نظر زیادی در ادارهٔ جلسات، حمایت از کابینه و یا خنثی‌کردن اقدامات مخالفان دولت در دادن رای اعتماد مجلس به کابینه برخوردار است. انتخاب هیات رئیسهٔ مجلس، هر سال تجدید

می‌شود، و هربار مبارزهٔ شدیدی میان فراکسیون‌های پارلمانی رقیب بر سر این موضوع روی می‌دهد. این مبارزه فراکسیون‌ها، مـانند مبارزهٔ مشابه در سایر کشورهای جهان نیست، که در آنجا فراکـ ـ سیون‌هـا به‌خاطر احزاب سیاسی و عقاید حزبی، یا حتی روش‌های اجتماعی و اقتصادی، با یکدیگر رقابت می‌کنند.

به‌محض این که مجلس آمادهٔ انتخاب هیات رئیسهٔ خـود شد ، مبارزه برای تعیین یک کاندیدای طرفدار شاه و هیات حاکمه برای ریاست مجلس، از پرده بیرون افتاد. برای این سمت، چند نماینده کاندیدا شده بودند(٤) ـ که با توجه به‌اوضاع بحرانی کشور ـ بر اهمیت مقام رئیس مجلس می‌افزود. یکی از کاندیداها، دکتر سیدحسن امامی بود. وی رئیس دانشکدهٔ معقول و منقول [الهیات] و امام‌جمعهٔ تهران بود.[٤] او از حوزهٔ انتخاباتی [مهاباد] تعیین شده بود که به‌هیچ وجه در آنجا اقامت نداشت و عملا این حوزه در سلطهٔ نظامیان قرار داشت.[٥] دکتر امامی با این‌که عموزادهٔ دکتر مصدق بود، اما در شمار طرفداران ثابت‌قدم شاه به‌شمار می‌رفت. دکتر امامی بااین‌که کسوت روحانیت به‌تن داشت، اما به سختی می‌توانست ادعا کند که مورد تأیید جامعهٔ روحانیت شیعه در قم است.[٦]

در میان کاندیداهای دیگر این مقام، مهندس احمد رضوی وجود داشت. وی استاد دانشگاه و نمایندهٔ مردم کرمان در مجلس بـود. اگرچه اعضای جبههٔ ملی تمایل زیادی به او نداشتند، اما مصدق از کاندیدائی او حمایت زیادی می‌کرد. انتخاب دکتر امامی به عنـوان رئیس مجلس(٥)، مصدق را متوجهٔ این خطر کرد که اکثریت نمایندگان

٤ـ کاندیداهای ریاست مجلس عبارت بودند از دکتر سیدحسن امامی (مورد حمایت شاه) و سه کاندیدای جبههٔ ملی به اسامی مهندس رضوی و دکتر معظمی و دکتر شایگان. عدهٔ معدودی هم مرحوم راشد را کاندیدا کرده بودند ـ م.

٥ـ دکتر امامی، در رأی‌گیری دوم، با ۳۹ رای بر رقبای خود پیروز شد. دوران ریاست


مجلس قلباً به او علاقه‌ای ندارند و مترصد هستند تا با به‌کار بردن همان سیاست قدیمی پارلمانی، کابینهٔ او را هم مانند سایر کابینه‌ها ساقط نمایند.

با وجود شکستی که در این ماجرا نصیب مصدق شد، به نظر نمی‌رسید که مجلس دست کم و به طور ظاهری بخواهد آشکارا و با شتاب مصدق را از اریکهٔ قدرت به زیر کشد. سیاست صبر وانتظار مجلس در این زمینه، ناشی از دلایل چندی بود . مهمتر از همه، نتیجهٔ تصمیم دیوان لاهه در مورد دعوای نفتی ایران و انگلیس هنوز معلوم نبود.[٧] در واقع، این موضوع مؤثرترین عاملی بـود که مانـع اقدامات شدید مخالفان علیه مصدق تا تیر ماه و قیام خونین سی تیر گردید.

در دهه‌های پیشین تاریخ ایران، هرمجلسی، صرفـنظر از این‌که نمایندهٔ واقعی مردم نبود و نوکر دربار به‌شمار می‌رفت، در حمایت از کابینه‌ای که با یک دولت خارجی نیرومند درگیر بود، کوتاهی نکرده بود. [زیرا] فشار افکار عمومی و بیم و هراس مجلس از محکـوم شدن به خیانت به کشور، همواره سبب شده بود که نسبت به‌چنین کابینه‌هائی که در برابر فشار خارجی قرار داشتند، یانظر منفـی نشان ندهد، یا به طور مشخص نظر خود را ابراز نکند. نمونهٔ ایـن وضعیت را می‌توان در سال ۱۹٤۷ [۱۳۲٥ شمسی] یافت. در آن زمان، مجلس به کابینهٔ قوام اجازهٔ ادامهٔ فعالیت داد، در حالی که نظر مجلس نسبت به قرارداد بحث‌انگیز نفتی ایران و شوروی در آوریـل ۱۹٤٦، مشخص نبود. در آن‌وقت، مجلس، مانند بهـار سال ۱۹٥۲ [اردیبهشت ۱۳۳۱]، از تضعیف کابینهٔ قوام خودداری کرد تا این که قرارداد یاد شده از طرف مجلس رد شد و فشار [سیاسی ـ نظامی]



مجلس دکتر امامی کوتاه بود. وی پس از ماجرای سی تیر از ریاست مـجلس استعفا کرد و به اروپا رفت ـ م.

شوروی به‌ایران با موفقیت خنثی گردید.(۶)

علاوه بر دلیل مهم بالا ـ که به اندازه کافی بیان‌کنندهٔ نظر بسیاری از گروه‌های سیاسی مهم در مجلس نسبت به دکتر مصدق بود ـ همچنین ، باید خاطرنشان شود که شاه و مخالفان مصدق ، نمی‌توانستند شخص دیگری را جانشین او سازند که قادر به‌اجرای قانون ملی شدن نفت باشد. افزون بر دو دلیل یاد شده، شاه و مخالفان، امیدوار بودند که نتایج انتخابات ۵۰ نماینده باقی‌مانده مجلس، کفهٔ ترازو را به سود آن‌ها سنگین کرده و مجلس بلافاصله پس از انجام انتخابات، کابینهٔ دکتر مصدق را ساقط نماید. استراتژی [سیاست و تدبیر] شاه و مخالفان ، از این مزیت برخوردار بود که زمینه را برای استعفای داوطلبانه دکتر مصدق و پذیرش شکست خود از نیافتن راه حلی برای مشکل نفت، هموار می‌کرد. اما، چنین احتمالی، به معنای انتحار سیاسی دکتر مصدق و بی‌اعتبار کردن سیاست‌های تندرویانه ملی او بود. پس از آن، شاه و مجلس می‌توانستند موضع ایران را در دعوای نفت تعدیل کنند و آن را با سرعت حل و فصل نمایند.

اقدامات متقابل دکتر مصدق و کشمکش با مجلس سنا

در این مرحلهٔ زمانی دکتر مصدق سرگرم تدارک اقدامات متقابل برای بی‌اثرکردن شکست خود در انتخاب رئیس مجلس بود. به‌محض

۶ـ اشاره نویسنده به جریان قرارداد اعطای امتیاز نفت شمال به شوروی (درتاریخ ۱۵ فروردین ۱۳۲۵) است که در اوج غائلهٔ آذربایجان به امضاء رسید. قوام در این قرارداد شرط کرده بود که توافق‌های صورت گرفته باید به‌تصویب مجلس شورای ملی برسد. مجلس پانزدهم از تصویب قرارداد یادشده ، سر باز زد و کابینهٔ قوام استعفا کرد ـ م.

اینکه مجلس به او رای تمایل(۷) داد و شاه از او خواست که کابینه جدیدی را تشکیل دهد، مصدق در صدد انجام دو اقدام برآمد که عبارت بودند از تعلیق انتخابات نمایندگان باقی مانده مجلس شورای ملی [۵۰ نماینده] و درخواست اختیارات فوق‌العاده برای شخص خود. وی قبول نخست‌وزیری را مشروط به اعطای اختیارات مزبور کرده بود.(۸) مصدق ورق برندهٔ دیگری هم در دست داشت که عبارت بود از مخالفت علنی با شاه، زیرا از حمایت شاه نسبت به کابینهٔ خود ، اطمینانی نداشت. این موضوع، بعداً مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

در ۲۰ مه ۱۹۵۲ [۳۰ اردیبهشت ۱۳۳۱]، هیات دولت به مدت سه ساعت تشکیل جلسه داد. در این جلسه موضوع تعلیق انتخابات حوزه‌های باقی‌مانده مورد شور قرار گرفت. اعلامیه‌ای که در این زمینه از دفتر نخست‌وزیری صادر شد، تعلیق انتخابات را چنین توجیه کرد:

«اینک که عوامل خارجی در صددند از مبارزات انتخاباتی برای برهم‌زدن نظم و امنیت در کشور، به‌سود خود بهره‌برداری نمایند، منافع عالیهٔ ملی ایجاب می‌کند که انتخابات مذکور تا بازگشت هیات نمایندگی ایران از دادگاه لاهه(۹) به تعویق افتد.» [۸]

به‌طوری که از کلمات این اعلامیه برمی‌آید، دکتر مصدق یکبار

۷ـ مجلس شورای ملی با ۵۲ رای موافق (از ۶۵ رای) به مصدق ابراز تمایل کرد. مجلس سنا، پس از مشورت با شاه، از ۳۶ رای، با ۱۴ رای موافق به کابینهٔ مصدق رأی تمایل داد. فرمان نخست وزیری مجدد مصدق در روز ۱۹ تیر ۱۳۳۱ صادر شد ـ م.

۸ـ مصدق روز ۲۲ تیر (و پیش از تعیین اعضای کابینه) تقاضای اختیارات فوق‌العاده به‌مدت ۶ ماه از مجلس کرد. این اختیارات جهت تسریع در کار ادارهٔ امور اقتصادی و مالی کشور، به‌صورت لایحه‌های قانونی بود ـ م.

۹ـ مصدق در تاریخ ۷ خرداد ۱۳۳۱ در رأس هیاتی عازم دادگاه لاهه شد ـ م.

دیگر واژهٔ شناخته شدهٔ «عوامل خارجی» را در رابطه با اقدام متقابل خود برای خنثی‌کردن اقدامات قریب‌الوقوع مخالفانش در مجلس ، به‌کار برده بود. به‌همین‌جهت، عبارت «تابازگشت هیات نمایندگی ایران از لاهه»، در اعلامیه گنجانده شد تا برنیت واقعی کابینه سرپوش بگذارد.

در ۲۶ ژوئن [۵ تیر ۱۳۳۱]، یعنی دو روز پس از بازگشت هیأت نمایندگی ایران از لاهه، سخنگوی دولت فاش کرد که موضع رسمی دولت در زمینهٔ تعلیق انتخابات یاد شده، ناشی از این موضوع است که «قانون فعلی انتخابات به‌نحوی است که اجرای یک انتخابات درست و واقعی را غیرممکن می‌سازد».[۹] مخالفان مصدق، که بر اثر اقدامات سیاسی او از میدان بیرون رفته بودند، ناکامی خود را با قبول اکراه‌آمیز کابینهٔ مصدق و موافقت با درخواست وی با‌اختیارات فوق‌العاده، نشان دادند. نظر مجلس سنا (با توجه به‌ترکیب نمایندگان آن) نسبت به‌نخست‌وزیری مصدق، عموماً نشانگر موضع شاه در قبال بحران قریب‌الوقوع بود.[۱۰]

پس از اینکه نخست‌وزیری مصدق مورد تایید مجلس شورای ملی قرار گرفت، وی پیش از تشکیل کابینهٔ خود، می‌بایست موافقت مجلس سنا را نیز کسب کند. مجلس سنا از حقوق ویژه‌ای که قانون اساسی به آن داده بود، استفاده کرد و نه‌تنها نسبت به انتخاب مجدد مصدق علاقه‌ای نشان نداد، بلکه با سیاست او در زمینهٔ نفت و سایر مسائل نیز مخالفت کرد.

در جریان کشمکش مصدق با مجلس سنا ــ که تشکیل کابینهٔ جدید را به مدت دو هفته دیگر به تأخیر انداخت ــ سنا کوشید تا در رأی‌دادن به مصدق، میان رأی تمایل و رأی اعتماد فرق بگذارد. رأی تمایل، برطبق آئین‌نامهٔ داخلی مجلس، نیازی به اکثریت مطلق نداشته و اکثریت نسبی کافی بود. برعکس، در رأی اعتماد، اکثریت مطلق ضرورت داشت. مجلس سنا، پس از مشورت با شاه، سرانجام وظیفهٔ

خود را انجام داد. از تعداد ۳۶ سناتور [حاضر در جلسه]، ۱۴ سناتور به انتخاب مجدد مصدق رأی موافق و ۱۹ نفر رأی ممتنع دادند. نایب رئیس سنا اعلام کرد که اگرچه رأی تمایل این مجلس نتوانست اکثریت آراء را نصیب دکتر مصدق سازد، اما با توجه به اینکه کاندیدای دیگری برای نخست‌وزیری وجود نداشت، لذا باید آراء موافق داده شده را، در حکم رأی تمایل سنا تلقی کرد. وی‌افزود که رأی اعتماد سنا، پس از تشکیل کابینه و ارائهٔ برنامهٔ دولت، اتخاذ خواهد شد.

موضوعی که غیرعادی به‌نظر می‌رسید ، این بود که اغلب سناتورهای انتصابی [توسط شاه] به نخست‌وزیر رأی موافق دادند تا بی‌طرفی شاه را نسبت به حکومت مصدق نشان دهند، در حالی که حکومت مصدق در این زمان، بنابه عقیدهٔ بسیاری از ناظران سیاسی، بسیار متزلزل به‌نظر می‌رسید. با اینکه ظاهراً همه چیز عادی جلوه می‌کرد و مردم هنوز اختلاف عمده‌ای را بین مجلس وکابینه احساس نکرده بودند . اما قطعی بود که اختلاف نظر شاه و مصدق به علنی‌شدن اختلافات یاد شده ، خواهد انجامید.

در تاریخ ۱۳ ژوئیه ۱۹۵۲ [۲۲ تیر ۱۳۳۱]، نخست‌وزیر لایحهٔ اختیارات فوق‌العاده خود را در جریان جلسهٔ سری مجلس، عنوان کرد(۱۰) و تصریح نمود که تشکیل کابینهٔ جدید او بستگی به اختیارات یادشده در زمینه‌های اقتصادی و بانکی و اداری دارد.[۱۱] هنگامی که این لایحه در مجلس شورای ملی در دست بررسی بود و نمایندگان موافق و مخالف دربارهٔ مزایا و معایب آن سخن می‌گفتند، توفان سیاسی در پشت صحنه، میان شاه و مصدق آغاز می‌شد.

۱۰ـ مصدق آن را به صورت «ماده واحده» زیر پیشنهاد کرد:

«برای اصلاح امور کشور در مدت شش ماه، به آقای دکتر مصدق اختیار داده می‌شود تا در امور مالی ، اقتصادی، پولی، بانکی، سازمان‌های اداری، مقررات مختلف استخدامی و قوانین قضائی، آنچه لازم می‌داند، وضع نماید». ـ م.

استعفـــای مصدق

مصدق پس از یک دیدار طولانی با شاه [در ۲۵ر۴ر۱۳۳۱ برابر با ۱۶ ژوئیه ۱۹۵۲] که ظاهراً قرار بود فهرست وزرای کابینه را به شاه بدهد، هنگام مراجعت از نزد شاه، تصمیم به‌استعفا گرفت. موضوع استعفای مصدق در همان روز به گوش مردم رسید. درابتدا معلوم نبود که مصدق به چه دلیلی استعفا کرده، اما به‌زودی آشکار شد که استعفای وی یک اقدام حساب‌شده برای به‌عهده‌گرفتن سمت وزیر جنگ و سلطه بر نظامیان در کار انتخابات بود، چرا که بدون این امتیازات، نمی‌توانست بر مسند صدارت بنشیند. استعفانامهٔ وی در بامداد همان روز تسلیم شاه شد. مصدق در استعفانامهٔ خود نوشت:

«پیشگاه مبارک اعلیحضرت همایون شاهنشاه

چون در نتیجهٔ تجربیاتی که در دولت سابق به‌دست آمده، پیشرفت کار در این موقع حساس ایجاب می‌کند که پست وزارت جنگ را فدوی شخصاً عهده‌دار شود، و این کار مورد تصویب شاهانه واقع نشده، و البته بهتر آن است که دولت آینده را کسی تشکیل دهد که کاملا مورد اعتماد باشد و بتواند منویات شاهانه را اجرا کند. و با وضع فعلی، ممکن نیست مبارزه‌ای را که ملت ایران شروع کرده است، پیروزمندانه خاتمه دهد ـ فدوی ، دکتر محمد مصدق» [۱۲]

به این ترتیب، مصدق بار مسئولیت بحران را به دوش شاه گذارد. وی مخالفان خود را متهم کرد که در کار مبارزهٔ ملی او با بریتانیای کبیر کارشکنی می‌کنند، و خصوصاً ادعا کرد که «با وضع فعلی، ممکن نیست مبارزه‌ای را که ملت ایران شروع کرده است ، پیروزمندانه خاتمه دهد».

این تحول غیرمنتظره، موجب حیرت هواداران و مخالفان مصدق شد، در حالی که هیچ یک از آن‌ها خود را آمادهٔ یک واکنش سریع

و حساب شده در این زمینه، نکرده بودند. این حیرت‌زدگی، به مقدار زیادی در سر درگمی و بی‌تصمیمی اقدامات شاه و مخالفان مصدق مشهود شد. از یک سو، هیچ‌گونه تفاهم و توافقی میان مخالفان در مورد تعیین جانشین دکتر مصدق وجود نداشت. از سوی دیگر، آن‌ها نتوانستند درک کنند که استعفای مصدق به هیچ‌وجه به معنای کناره‌گیری از فعالیت سیاسی شدید نبود. فقط، برخی از ناظران خارجی که مستقیماً دست‌اندر کار سیاست ایران در این مرحلهٔ زمانی نبودند، اقدام مصدق را ناشی از انگیزه‌های دیگری می‌دانستند.

خبرنگار سیاسی روزنامهٔ تایمز [لندن] در روز استعفای مصدق نوشت:

«جای تردیدی نیست که استعفای مصدق با این هدف صورت گرفت تا به‌خاطر کسب اختیارات فوق‌العاده خود مبارزه کند و وی به هیچ وجه، قصد استعفای جدی ندارد.» [۱۳]

نخست وزیری چهار روزهٔ احمد قوام

شاه در تعیین جانشین مصدق دچار بلاتکلیفی شده بود و نمی‌توانست هیچ کاندیدای دیگری را به‌جای او برگمارد. شاه با این‌که احساس می‌کرد نیازمند یک سیاستمدار نیرومند [در این شرایط] است، اما [در عین حال] نگران بود که مبادا نخست‌وزیر نیرومند دیگری را بر سر کار آورد، که مانند مصدق، موجب همان مشکلاتی شود که اینک با رد کردن درخواست‌های مصدق برای سمت وزارت جنگ پیدا کرده بود. فزون براین، گزارش شده است که شاه در جستجوی کاندیدائی بود که علاوه برمخالفت نکردن با سلطهٔ شاه برارتش، اساساً همان سیاست خارجی مصدق را دنبال کند.(۱۱)

۱۱ـ کسانی که نامشان برای جانشینی مصدق برده می‌شد، عبارت بودند از:

←

برمبنای این ملاحظات بود که حسین علاء (وزیر دربار وقت) به طور خصوصی به‌نمایندگان مجلس گفته بود که شاه اللهیار صالح را مناسب نخست‌وزیری می‌داند زیرا وی به عنوان یکی از همکاران مصدق، به‌درستی و پاکدامنی شهرت داشت و در عین حال سیاستمدار جاه‌طلب و تندروئی نبود. ولی شاه نمایندگان طرفدار خود در مجلس شورای ملی و سنا را برای تعیین اللهیار صالح ، یا کاندیداری دیگری، زیر فشار نگذارد. برعکس، به‌قوهٔ قانونگذاری اجازه داد که مسئولیت انتخاب یک نخست وزیر جدید را به‌عهده گیرد، و در واقع سنگینی این کار را بر دوش محاسبات سیاسی بالقوه نادرست مجلس انداخت.

به‌این ترتیب بود که در روز ۱۷ ژوئیهٔ ۱۹۵۲ [۲۶ تیر ۱۳۳۱]، ۴۰ نمایندهٔ مجلس شورای ملی(۱۲)، در یک جلسهٔ سری مجلس، به نخست‌وزیری احمد قوام که سیاستمداری کهنه‌کار بود و ۷۲ سال داشت ــ رأی موافق دادند. ۲۷ نفر(۱۳) از هواداران پر وپا قرص دکتر مصدق، این جلسه را تحریم کردند و به اتفاق آراء اعلام داشتند که «تا آخرین نفس به‌حمایت از مصدق ادامه خواهند داد زیرا اوتنها کسی است که می‌تواند زمام امور کشور را در اوضاع وخیم کنونی بدست گیرد.» [۱۴]

نخست وزیر جدید، پیرو مکتب قدیمی سیاستمداران ایران بود. وی پیش از انقراض قاجاریه در سال ۱۹۲۵ [نهم آبان ۱۳۰۴] و تحکیم حکومت رضاشاه، فعالیت سیاسی داشت. پیش از به‌سلطنت رسیدن رضاشاه، قوام دوبار به نخست وزیری رسید(۱۴) ورضاشاه

→

قوام، انتظام (از منفردین) منصور، علاء (از اعتدالیون)، حکیم‌الملک، دکتر متین‌دفتری (از عامیون)، بوشهری، صالح (از جبههٔ ملی). نگاه کنید به مجله خواندنیها. شماره ۹۰، ۷ تیر ۱۳۳۱ ــ م.

۱۲ــ ۴۰ نفر از ۴۲ نمایندهٔ حاضر در مجلس ــ م.

۱۳ــ ۲۸ نفر درست است ــ م.

۱۴ــ از ۱۴ خرداد ۱۳۰۰ تا ۳ بهمن ۱۳۰۰ و از ۱۷ خرداد ۱۳۰۱ تا ۲۶ بهمن۱۳۰۱ــ م.

او را به خارج از ایران تبعید کرد.(۱۵) وی در سال ۱۹۴۱ [پس از شهریور ۱۳۲۰ و سقوط رضاشاه] به‌ایران بازگشت و فعالیت سیاسی را از سر گرفت. قوام دوبار دیگر به نخست‌وزیری رسید، یک بار در ۱۹۴۲ [از ۱۸ مرداد ۱۳۲۱ تا ۱۲ مرداد ۱۳۲۲] و بار دیگر در سالهای ۱۹۴۵ ــ ۱۹۴۷ [از ۲۵ بهمن ۱۳۲۴ تا ششم دی ۱۳۲۶]. آخرین دورهٔ نخست وزیری او، مصادف با موضوع مذاکرات با دولت شوروی دربارهٔ خروج نیروهای آن دولت از ایران و مشکل قرارداد امتیازنفت شمال به‌شوروی ورژیم دست نشاندهٔ شوروی درآذربایجان [غائله پیشه‌وری] گردید. [۱۵]

در مورد روابط شاه با قوام، باید گفت که اگرچه خدمات وی در مواقع بحرانی مورد نیاز شاه بود، اما قوام در دوره‌های قبلی نخست‌وزیری خود، به‌خاطر اعمال قدرت شخصی، خشم شاه را برانگیخته بود. با وجود این، شاه که موقع را برای مقابله با مجلس مناسب نمی‌دید، با توجه به وضع مبهمی که پس از استعفای مصدق پیش آمده بود با شتاب از قوام خواست که کابینهٔ جدید را تشکیل دهد. شاه فرمان نخست‌وزیری او را با شتاب صادر کرد. [درواقع] شاه با تعیین قوام برای این مقام، از یک مخالف قدیمی خود اعادهٔ حیثیت کرد: یعنی با این که شاه از خدمات قوام به‌خاطر رفع غائلهٔ آذربایجان تمجید کرده بود، اما قوام در سال ۱۹۴۹ [اواخر ۱۳۲۷] با تصمیم شاه دایر بر اصلاح قانون اساسی از طریق تشکیل مجلس مؤسسان، شجاعانه و با شدت، انتقاد کرده بود. [۱۶]

پس از تیراندازی به شاه در فوریه ۱۹۴۹ [۱۵ بهمن ۱۳۲۷]، مشاوران نزدیک شاه او را ترغیب کردند که برای محدودکردن قدرت مجلس شورای ملی، از اختیارات خود برطبق قانون اساسی، استفاده کند و مبادرت به تأسیس مجلس سنا نماید. [۱۷]

۱۵ــ تبعید قوام ظاهراً به‌علت توطئه او علیه رضاخان بوده است ــ م.

انتخابات مجلس مؤسسان در ماه مارس ۱۹۴۹ [اسفند ۱۳۲۷] برگزار شد و این مجلس که اکثر نمایندگان آن از طرفداران شاه بودند، اختیارات شاه را در زمینهٔ عدم توشیح قوانین مصوبه، انحلال مجلسین و حق تعیین ۳۰ سناتور از ٦۰ سناتور مجلس سنا ، به تصویب رسانید. در هنگام تشکیل مجلس مؤسسان، چند سیاستمدار کهنه‌کار ـ که برخی از آنان در خارج از ایران به‌سر می‌بردند ـ به‌این اقدام شاه اعتراض کردند. احمد قوام در شمار سیاستمداران تبعیدی بود که با تشکیل مجلس مؤسسان مخالفت کرد. وی از شاه خواست که به دو دلیل زیر، از این کار خودداری نماید: نخست، محیط سیاسی ایران پس از ترور شاه و سرکوب نیروهای مخالف سلطنت، با برگزاری انتخابات آزاد مجلس مؤسسان مناسب نیست. دلیل مهمتر این است که اصلاحْ قانون اساسی در این شرایط موجب تضعیف آن شده و بقاء و اعتبارش را به‌خطر می‌اندازد. قوام در نامه سرگشاده خود خطاب به شاه نوشت :

«وجود اصل [۲۴] قانون اساسی دایر بر لزوم تصویب قرارداد‌های منعقده با دولت‌های خارجی به وسیلهٔ مجلس شورای ملی(۱٦)، به [دولت] ایران توانائی داد تا در برابر فشار اتحاد شوروی برای تحمیل قرارداد امتیاز نفت شمال، ایستادگی کند. چه کسی می‌تواند مطمئن باشد که در آینده و تحت شرایط غیرقابل پیش‌بینی، مورد مشابهی پیش نیاید که مملکت برای حفظ منافع ملی خود در برابر یک دولت نیرومند خارجی، ناگزیر به‌استناد به قانون اساسی شود.»

۱٦ـ اصل ۲۴ قانون اساسی سابق به شرح زیر است:
«بستن عهدنامه‌ها و مقاوله‌نامه‌های اعطای امتیازات تجارتی و صنعتی و فلاحتی و غیره، اعم از این که طرف داخله باشد یا خارجه، باید به تصویب مجلس شورای ملی برسد، به‌استثنای عهدنامه‌هائی که استتار آن‌ها صلاح دولت وملت باشد» ـ م.

ابراهیم حکیمی (وزیر دربار وقت) در پاسخی که به قوام داد، با حذف لقب «جناب اشرف» در خطاب به وی، از خدمات نخست‌وزیر سابق در مورد خارج شدن نیروهای شوروی از ایران و رفع غائلهٔ آذربایجان و کردستان در ۱۹۴٦ [آذر ۱۳۲۵] تمجید کرد. موضوع جالب توجه این است که شاه وقتی از فرط ناامیدی، ناگزیر شد جانشینی مصدق را از نیمهٔ ژوئیهٔ ۱۹۵۲ [۲٦ تیر ۱۳۳۱] به قوام واگذار نماید، لقب «جناب اشرف» را نیز به‌او برگرداند.

احساسات و شرایطی که قوام هنگام تبعید در فرانسه، در مخالفت نسبت به تشکیل مجلس مؤسسان نشان داد، در واقع، آشکارا مورد قبول سایر نیروهای ملی و دموکراتیک نیز بود. اما تعداد کمی از آنان، و از جمله دکتر مصدق و هوادارانش، جرأت کردند که مخالفت خود را به زبان آورند. شرایطی که مصدق برای تشکیل مجلس مؤسسان قایل شد(۱۷)، بهانهٔ مناسبی به‌دست وزارت کشور داد تا از تأیید کرسی وی در مجلس سنا و به نمایندگی از تهران در اولین دورهٔ انتخابات سنا در آوریل ۱۹۴۹ [اردیبهشت ۱۳۲۸]

۱۷ـ مصدق برای بی‌اثر کردن تصمیم مجلس مؤسسان، ماده واحده زیر را به مجلس شورای ملی تسلیم کرد، که به دلیل مخالفت اکثریت نمایندگان طرفدار شاه، به تصویب نرسید:
«... نظر به‌اینکه در موقع تجدیدنظر [در قانون اساسی]، مجلس سنا وجود نداشت تا در موقع بروز اختلاف [نظر] طبق اصل ٤۸ [ملغی شده] مجلس سنا انفصال مجلس شورای ملی را تصویب کند، ولی اکنون مجلس سنا هست. هر وقت چنین اختلافی روی داد، راه انحلال باز است و مجلس سنا به‌وظیفه خود عمل می‌کند. **نظر به اینکه تجدیدنظر در قانون اساسی را باید مجلس مؤسسانی بکند که اعضای آن نمایندگان حقیقی ملت باشد، و مجلس مؤسسان منعقد در اول اردیبهشت ماه ۱۳۲۸ این شرایط را واجد نبوده است، لذا امضاء کنندگان ذیل برای جلوگیری از هرگونه جدال بین ملت و مجلس مؤسسان اول اردیبهشت، درخواست می‌نمائیم که اصل ٤۸ قانون اساسی مورخ ۱٤ ذیقعده ۱۳۲٤ هجری قمری، به عنوان تفسیر در محل خود برقرار بماند...»** ـ م.

خودداری نماید.

با اینکه قوام و مصدق عقاید مشابهی دربارهٔ مجلس مؤسسان و خصوصاً محدودکردن اختیارات شاه داشتند، اما اینک در دوسوی طیف سیاسی ایران، ایستاده بودند.

پس از اینکه قوام برمسند صدارت تکیه زد، با مشکلات زیادی روبه‌رو شد. این مشکلات، در مقایسه با دشواری‌های دورهٔ قبلی نخست‌وزیری قوام در ۱۹۴۵ ـ ۱۹۴۷ [۱۳۲٤ ـ ۱۳۲۵ شمسی]، از شدت و اهمیت بیشتری برخوردار بود. اما در دورهٔ قبل نیز، با بحران مشابهی در سیاست خارجی کشور [جریان امتیاز نفت شمال به‌شوروی] روبه‌رو شده بود. این بار، قوام با مخالفان نیرومند و دارای پایگاه مردمی روبه‌رو بود که نمی‌توانستند دست روی دست گذارده و شاهد از دست دادن قدرت خود باشند. افزون براین، به نظر نمی‌رسید که شاه و ارتش مانند بحران آذربایجان، به‌حمایت کامل و بلاشرط از قوام بپردازند.

نخستین عکس‌العمل قوام در برابر این فشارها، شکل احتیاط آمیزی داشت. قوام در اولین اعلامیه‌ای که پس از نخست‌وزیرشدن صادر کرد، «از شکست نخست‌وزیر سابق برای حل نهائی مشکل نفت» ابراز تأسف کرد. وی ضمن ستایش از مصدق به‌خاطر ایستادگی در برابر فشار خارجی، اظهار عقیده کرد که «خطای مصدق این بود که یک مبارزهٔ ملی برای احقاق حق مردم ایران از یک شرکت خارجی را به یک مبارزهٔ گسترده علیه یک دولت خارجی تبدیل کرد» [۱۸]. اظهارات قوام دربارهٔ مشکل نفت، به صورت اعلامیه‌ای در زمینهٔ سیاست دولت، چاپ گردید و در سراسر کشور با تبلیغات پخش شد. قوام با صدور اعلامیهٔ دیگری، کسانی را که ایجاد دردسر می‌کردند تهدید به مجازات مرگ کرد.(۱۸)

۱۸ـ این اعلامیه که در ۲۷ تیر ۱۳۳۱ انتشار یافت، به شرح زیر است:

←

در اعلامیهٔ قوام در زمینهٔ سیاست کلی کابینهٔ او، چند نکته وجود داشت که دشمنی مردم را نسبت به او برانگیخت. از میان این نکات، مهمترین نکته، اشاره قوام به ملی‌کردن نفت بود. یعنی وی در واقع نظریهٔ دولت انگلستان را حاکی از اینکه «فقط اصول کلی ملی کردن را می‌توان به عنوان اساس حل و فصل دعوای نفت پذیرفت و نه قانون ۹ ماده‌ای آن، که ادارهٔ واقعی صنعت نفت را به ایرانیان می‌سپرد» [۱۹] مورد تایید قرار داد. این نکته از سوی مردم به‌عنوان موافقت قوام با سیاست انگلستان تعبیر شد، و زنگ خطری بود برای کسانی که پیش‌بینی می‌کردند دادگاه لاهه نسبت به موضع ایران رأی مساعد خواهد داد. در حالی که حکومت مصدق قویاً معتقد بود که حق ملی‌کردن صنعت نفت در شمار حقوق حاکمیت هر دولت مستقل می‌باشد، قوام جهات فنی و حقوقی موضوع را عنوان کرد که تودهٔ مردم آن را کاملا نمی‌فهمیدند اما مفهوم آن برای سرمقاله‌نویسان جراید کاملا روشن بود.

قوام دراعلامیهٔ یادشده، اساس سیاست دولت‌را برمفهوم‌لیبرال جدائی دین از سیاست قرارداد(۱۹)، در حالی که در گذشته خطای

→

«... ایران دچار دردی عمیق شده و با داروهای مخدر درمان‌پذیر نیست... **من به‌همان اندازه که از عوام‌فریبی در امور سیاسی بیزارم، در مسائل مذهبی نیز از ریا و سالوس منزجرم...** وای به‌حال کسانی که در اقدامات مصلحانه من اخلال نمایند... حتی ممکن است تا جائی بروم که با تصویب اکثریت پارلمان، دست به تشکیل محاکم انقلابی زده و روزی صدها تبه‌کار را، از هر طبقه، به موجب حکم خشک و بی‌شفقت قانون، قرین تیره‌روزی سازم ... به عموم اخطار می‌کنم که دورهٔ عصیان سپری شده و روز اطاعت از اوامر و نواهی حکومت فرا رسیده است. کشتی‌بان را سیاستی دگر آمد ـ رئیس‌الوزراء ـ **احمد قوام**»

قسمت تاکید شده در این اعلامیه، خطاب به دکتر مصدق و آیت‌الله کاشانی است ـ م.

۱۹ـ اشاره به قسمتی از اعلامیه یاد شده است که می‌گوید:

←

بزرگ این نوع سیاست به ثبوت رسیده بود. سیاست قوام در زمینه دورکردن روحانیون از سیاست در آن مرحلهٔ زمانی از تحولات ایران، به‌نوبهٔ خود، در ایجاد قیام خونین سی تیر مؤثر بود و به عمر کابینهٔ چند روزهٔ قوام پایان داد.

همانگونه که در فصل پیش آمد، در تابستان سال ۱۹۵۲ [تابستان ۱۳۳۱ شمسی] اساس نهضت ملی برای از میان بردن نفوذ انگلستان ـ به دلیل توجیه آن و رنگ مذهبی قوی که داشت ـ به‌اندازه‌ای گسترش یافته بود که اندیشه‌ای مانند جدائی دین از سیاست، به‌سختی می‌توانست مورد قبول مردم قرار گیرد.

هرگونه پیشنهاد جدائی دین از سیاست، برای تودهٔ مردم و خصوصاً بازاریان و مردم طبقهٔ متوسط، خطرناک به شمار می‌رفت چرا که رهبران آن‌ها گفته بودند که مبارزه با بریتانیا را یک «جهاد» می‌دانند. واقعیت این بود که در این زمان نهضت ملی از چنان سرشت مشترک سیاسی ـ مذهبی برخوردار شده بود که جداکردن دو بعد سیاسی و مذهبی آن ناممکن بود و به تلاش مردم ایران برای احقاق حقوق خود از انگلستان یک رنگ صرفاً غیر مذهبی می‌داد. این اشتباه بزرگ، که بعداً به برخی از مشاوران قوام نسبت داده شد، برای قوام بسیار گران تمام شد.[۲۰] آیت‌الله کاشانی که رجل تندرویی بود، و نیز همکارانش، با شتاب از این سیاست دولت برای برانگیختن دشمنی مردم نسبت به حکومت قوام بهره گرفتند(۲۰)

→

«... من در عین احترام به شعائیم مقدسهٔ اسلام، دیانت را از سیاست دور نگاه خواهم داشت و از نشر خرافات و عقاید قهقرائی جلوگیری خواهم کرد...» ـ م.

۲۰ـ آیت‌الله کاشانی در پاسخ اعلامیه قوام، در یک مصاحبه مطبوعاتی گفت :
«کوشش من و شما برادران مسلمان در قطع ریشه استعمار ... به عنایات پروردگار می‌رفت تا نتیجه قطعی خود را بخشیده و ایران را برای همیشه از شر اجانب رهائی بخشد. **ولی سیاستی که قرون متمادی دولت‌های مزدور را**

←

آیت‌الله کاشانی در یک مصاحبهٔ مطبوعاتی در شب سی تیر خونین، آشکارا اعلام داشت که ریختن خون نخست وزیر جدید را تکلیف شرعی هرمسلمان راستین می‌داند(۲۱)، و اندیشهٔ جدائی دین از سیاست را در این مرحلهٔ زمانی، یعنی هنگامی که ملت در مبارزه با بریتانیا متحد شده است، بزرگترین خیانت توصیف کرد.[۲۱]

در این میان، مخالفان سرسخت‌تر قوام، در اندیشهٔ انجام اقدامات شدیدی علیه او بودند. هواداران مصدق در مجلس، سرگرم اقداماتی شدند تا حکومت قوام را ساقط نمایند. سی و یک نفر از آن‌ها در ۲۰ ژوئیه ۱۹۵۲ [۲۵ر٤ر۱۳۳۱] اعلام کردند که از شرکت درجلسات مجلس تا نخست‌وزیری مجدد مصدق ـ و به‌رغم اینکه قوام به شیوهٔ قانونی تعیین شده است ـ خودداری خواهند کرد. این نمایندگان به مردم وعده دادند که به محض مساعد شدن اوضاع و احوال، از آنان خواهند خواست که فعالیت خود را آغاز نمایند.

تماس میان رهبران اکثریت [طرفداران قوام در مجلس] ومخالفان، نتوانست نمایندگان جبههٔ ملی را از تصمیم‌شان مبنی بر تحریم مجلس، منصرف سازد. قوام پی‌برد تا وقتی که مجلس دایر است، نمی‌تواند مخالفان خود را از میدان به‌در برد. زیرا از یک سو، اعضای مجلس و از جمله آیت‌الله کاشانی از مصونیت پارلمانی برخوردار

→

برسرکار می‌آورد، بالاخره توانست حکومت مصدق را... برکنار سازد ... و عنصری را که در دامان دیکتاتوری و استبداد پرورش یافته ... برای چندمین‌بار برمسند خدمتگذاران واقعی گمارد. **احمد قوام باید بداند ... که نباید مردم را به اعدام دسته‌جمعی تهدید نماید... ملت مسلمان ایران به هیچ‌یک از بیگانگان اجازه نخواهد داد که به دست مزدوران آزمایش شده، استقلال آن‌ها پایمال، و نام با عظمت و پر افتخاری را که ملت ایران در اثر مبارزه مقدس خود به‌دست آورده است مبدل به ذلت و سرشکستگی شود...» ـ م.**

۲۱ـ متن کامل این اعلامیه در کتاب قیام ملت مسلمان ایران در سی تیر نوشته دکتر محمود کاشانی آمده است ـ م.

بردند و امکان بازداشت آنان وجود نداشت. از سوی دیگر مادامی که مجلس به‌کار مشغول بود، حکومت فقط در صورتی می‌توانست ادعای مشروعیت کامل بنماید که برنامه و سیاست دولت مورد تصویب اکثریت کامل نمایندگان مجلس قرار گیرد. بدیهی است که با تحریم مجلس به‌وسیلهٔ ۳۱ نمایندهٔ جبههٔ ملی، امکان اکثریت کامل وجود نداشت.

قوام که خود را با این مشکل روبه‌رو می‌دید، به تنها اقدام منطقی ممکن دست زد، یعنی از شاه خواست که بر اساس حقوق ویژهٔ خود، دو مجلس را منحل کند. جالب این است که قوام در سال ۱۳۲۷ و هنگامی که شاه در صدد تشکیل مجلس مؤسسان بود، شاه را به‌خاطر حق انحلال مجلسین مورد انتقاد شدید قرار داده بود. اینک که سه سال از آن زمان می‌گذشت، قضیه معکوس شده بود. یعنی شاه در استفاده از حق خود اکراه داشت. و این بار قوام بود که بااصرار از شاه می‌خواست تا برای پیروزی کابینه بر جبههٔ ملی در مرحلهٔ اولیه، دو مجلس را منحل نماید. صرف‌نظر از این که انگیزه‌های واقعی شاه از ردکردن درخواست قوام در این مرحلهٔ زمانی چه بوده است، مخالفت شاه این‌گونه تفسیر شد که قوام نتوانسته بود حمایت کامل شاه را جلب نماید. به این ترتیب، قوام نمی‌توانست نظم و آرامش کشور را که بر اثر فعالیت‌های نمایندگان جبههٔ ملی به شدت وخیم شده بود، حفظ کند.

درواقع بیم و هراس از یک قیام هدایت‌شده به‌وسیلهٔ توده‌ای‌ها، به‌اندازه‌ای شدت گرفته بود که حتی برخی از سیاستمداران کهنه‌کار که در گذشته از شاه در برابر قوام حمایت کرده بودند، این بار به حمایت از قوام برخاستند و از شاه درخواست کردند که با انحلال مجلسین موافقت نماید.[۲۲] برخی از سناتورها و سیاستمداران قدیمی، تا آنجا پیش رفتند که به نخست‌وزیر پیشنهاد کردند آیت‌الله کاشانی و گروهی از نمایندگان تندروی جبههٔ ملی را، با وجود داشتن

مصونیت پارلمانی، توقیف و تبعید کند. حسن ارسنجانی، ناشر روزنامه دست‌چپی «داریا»، که درآن زمان معاون قوام درامور سیاسی و تبلیغاتی بود، در خاطرات خود از پیشامدهای این روزهای بحرانی [یادداشت‌های سی‌تیر] به افشا کردن تلاش‌های این سیاستمداران پرداخت.[۲۳]

در میان خیرخواهان قوام، برخی از دشمنان گذشتهٔ او وجود داشتند، و پی بردن به‌انگیزه آنان در مورد پیشنهاد بازداشت آیت‌الله کاشانی و برخی از سران جبههٔ ملی به قوام، چندان دشوار نیست. اما، قوام به این پیشنهادات تند و تیز جواب مساعد نداد. وی به محض این که متوجه شد مخالفانش در صدد استفاده از مصونیت‌های پارلمانی خود برای دعوت مردم به یک اعتصاب همگانی هستند، و پس از اینکه نتوانست خشم مردم را نسبت به شکست سیاست نفت، فرونشاند، پیش خود حساب کرد که تنها اقدام مؤثر، عبارت خواهد بود از انحلال مجلسین و اعلام حکومت نظامی. البته، پرواضح بود که استقرار نظم و آرامش، شرط قبلی پرداختن به مشکل پیچیدهٔ دعوای نفت و روابط با انگلستان بود.[۲۴]

در بعدازظهر روز ۲۰ ژوئیه [۲۹ تیر ۱۳۳۱] قوام دوباره به دیدار شاه رفت. قوام در این دیدار، مقاصد خود را آشکارا به‌زبان آورد و گفت که تشکیل کابینهٔ جدید مشروط به این است که شاه با انحلال دو مجلس و بازداشت رهبران مذهبی و سیاستمداران جبههٔ ملی، برطبق مقررات حکومت نظامی، موافقت کند. گزارش شده است که شاه گفته بود برای تصمیم گرفتن دربارهٔ این پیشنهادات، به فرصت بیشتری نیازمند است. شاه امیدوار بود که با گذشت زمان، اوضاع آرام شود و احتیاجی به انحلال دو مجلس نباشد.

در همان روز، ۳۱ نمایندهٔ طرفدار مصدق جلسهٔ سری تشکیل دادند و از طریق تلفن مرتب با دکتر مصدق در تماس بودند. در آن زمان، مصدق در خانهٔ خود واقع در خیابان کاخ [فلسطین فعلی]

ـ که با کاخ شاه فاصلهٔ چندانی نداشت ـ منزوی شده بود. در پی این تماس‌های تلفنی بود که مخالفان قوام با انتشار اعلامیه‌ای از مردم خواستند که روز دوشنبه ۲۱ ژوئیه [۳۰ تیر] را تعطیل عمومی اعلام کرده و به طرفداری از دکتر مصدق «به عنوان تنها فرد منتخب مردم که می‌تواند مبارزهٔ ملی را رهبری کند»، علیه حکومت قوام تظاهرات کنند.[۲۵] این اعلامیه که به قیام خونین روز بعد انجامید، بی‌درنگ از سوی ملیون تندرو و سازمان‌های پوششی حزب توده، به‌صورت چاپ اعلامیه‌های آتشین و انقلابی، دنبال شد. این گروه‌ها، از هواداران خود خواستند که به مخالفان قوام پیوسته و به اعتصاب عمومی دست بزنند.[۲۶]

سازمانها و احزاب سیاسی طرفدار دکتر مصدق قبل از قیام سی تیر

پیش از دنبال کردن سیر حوادث، لازم است که ترکیب وجبهه‌بندی گروه‌ها و احزاب طرفدار مصدق را در آستانهٔ این قیام بررسی کنیم. در این بررسی، تاکید بیشتر بر احزاب متشکل‌تر، به‌ویژه سازمان‌های پوششی حزب توده، گذارده شده است، چرا که نقش عمده‌ای را در تحول سیاسی داخلی ایران بازی کرده‌اند.

طرفداران مصدق را در این مرحله، می‌توان به‌گروه‌های زیرتقسیم کرد:

۱ـ قشری از روحانیت فعال در سیاست، به رهبری آیت‌الله کاشانی و هوادارانش در مجلس یا در بازار. این قشر با این که سازماندهی خوبی نداشتند، اما می‌توانستند ادعا کنند که از حمایت اکثریت کسبه جزء و کارمندان دون‌پایهٔ دولت در تهران و شهرستان‌ها برخوردار هستند. دو گروه سازمان‌یافتهٔ آنان عبارت بودند از:

الف ـ مجاهدین اسلام: مرکب از چند هزار دست‌فروش و کسبهٔ جزء که رهبری آنان با شمس قنات‌آبادی، نمایندهٔ باارادهٔ مجلس

شورای ملی بود.

ب ـ انجمن بازرگانان و کسبهٔ تهران: در این اتحادیه، اکثر تجار بازار شرکت داشتند که دارای چند نماینده در مجلس بودند، و می‌توانستند بر روی حمایت بازرگانان طبقهٔ متوسط کشور حساب کنند.

۲ـ احزاب سیاسی ملی و اتحادیه‌های کارگری: این گروه‌ها از جوانان غیرتوده‌ای یا توده‌ای‌های سابق و کارمندان پشت‌میزنشین دولت و دانشجویان دانشگاه و عدهٔ کمی از کارگران تشکیل می‌شد. گروه‌هائی از آنان که سازماندهی بهتری داشتند، عبارت بودند از:

الف ـ حزب زحمتکشان ملت ایران: رهبر این حزب، دکتر مظفر بقائی بود و اعضای آن را چند صد نفر از توده‌ای‌های سابق ـ که از سال ۱۹۴۶ [۱۳۲۵ شمسی] از حزب توده انشعاب کرده بودند [گروه خلیل ملکی] و یک خط مستقل ازچپ‌ملی‌گرای تندرو را دنبال می‌کردند ـ و تعداد زیادی از کارگران و دانشجویان و کارمندان دولت را شامل می‌شدند. این حزب در مجلس دو نماینده داشت [دکتر بقایی‌ـ علی زهری].

ب ـ حزب ایران: این حزب ترکیب سست و متزلزلی از روشن‌فکران و تحصیل‌کردگان در اروپای غربی بود. این حزب عملا در سلطهٔ شخصیت‌های دست چپی غیرتوده‌ای و ملی قرار داشت. حزب ایران که مورد اعتماد زیاد مصدق بود و در دستگاه دولت نفوذ داشت، دارای چهار نماینده در مجلس بود.

۳ـ سازمان‌های پوششی حزب توده: این سازمان‌ها که در مقام سوم قرار داشتند، درآخرین‌سال حکومت مصدق، آشکارا به تبلیغات کمونیستی سرگرم بودند.

حزب توده و جبههٔ ملی

پیش از بحث دربارهٔ سیاست خاصی که این گروه‌ها دنبال می‌کردند، باید به بررسی روابط حزب توده با جبههٔ ملی پرداخت. پیدایش جبههٔ ملی در اواخر سال ۱۹٤۹(۲۲)، و نقش فعال آن به عنوان سخنگوی مخالفان [رژیم] در مجلس شانزدهم، سبب گردید که شرایط مساعدی برای تجدید فعالیت سیاسی سایر گروه‌ها و از جمله حزب توده فراهم شود. البته، تشکیل جبههٔ ملی موجب ایجاد مشکلات جدی برای حزب توده در دوران حکومت دکتر مصدق نیز گردید.

مشکل عمده‌ای که جبههٔ ملی برای حزب توده به‌وجود آورد، این بود که به صورت رقیبی برای حزب توده درآمد که خود را نمایندهٔ انحصاری طبقات تحت ستم و پائین اجتماع در مبارزه برای رهائی سیاسی و اقتصادی ایران می‌دانست. برای نخستین بار پس از جنگ دوم جهانی، جبههٔ ملی به صورت یک نهضت واقعی مردمی پا گرفت، که مستقل از جنبش کمونیستی ایران، عمل می‌کرد، در حالی که تا آن زمان جنبش کمونیستی [حزب توده] تنها سازمان سیاسی و متشکلی به‌شمار می‌رفت که با رژیم سر مخالفت داشت. رقابت جبههٔ ملی و حزب توده برای جذب مخالفان رژیم، هنگامی شدت

۲۲ـ جبههٔ ملی در آستانه انتخابات دورهٔ شانزدهم مجلس و به عنوان اعتراض نسبت به دخالت دولت در انتخابات، در تاریخ ۱ر۸ر۱۳۲۸، به رهبری دکتر مصدق، به‌وجود آمد. اعضای اولیه جبهه ملی عبارت بودند از :
دکتر محمد مصدق، دکتر شمس‌الدین امیرعلائی، یوسف مشار، دکتر سید علی شایگان، محمود نریمان، دکتر کریم سنجابی، دکتر کاویانی، دکتر مظفر بقائی، حسین مکی، عبدالقدیر آزاد، عباس خلیلی، حائری‌زاده، عمیدی نوری، دکتر حسین فاطمی، جلالی نائینی، احمد ملکی، ارسلان خلعتبری، مهندس زیرکزاده، آیت‌الله غروی ـ م.

گرفت که جبههٔ ملی علاوه بر جذب نیروی بورژوازی ملی [ملیّون]، توانست سایر نیروها نظیر قشر غیرتوده‌ای روشنفکران و حتی گروهی از کارگران را به سوی خود جلب نماید. [در واقع] جبههٔ ملی با این کار به‌جذب افرادی پرداخت که توده‌ای‌ها از سر رشک آن‌ها را در حیطهٔ انحصاری خود می‌دانستند.

تشکیل حزب زحمتکشان‌ملت‌ایران، نخستین قدم در راه سازماندهی جناح چپ غیرتوده‌ای، و حتی ضد توده‌ای، بود. چنانچه این کار با کامیابی قرین می‌شد. این حزب می‌توانست به‌طور جدی وضع توده‌ای‌ها را از لحاظ ادعای نمایندگی انحصاری جنبش کمونیستی در ایران، تحت‌الشعاع قرار دهد. حزب زحمتکشان در اوایل سال ۱۹۵۱ [اواخر سال ۱۳۲۹] تاسیس شد. این حزب، توانست عدهٔ زیادی از توده‌ای‌های میانه‌رو را که از حزب توده انشعاب کرده بودند (گروه خلیل ملکی) و گروهی از سایر روشنفکران چپ را، به‌سوی خود جلب کند. این گروه‌ها ، یا پس از سال ۱۹٤۵ از عضویت دوباره در حزب خودداری کرده بودند، یا به خاطر عقاید شخصی خود و یا ترس از عکس‌العمل دولت، از نو به حزب ملحق نشده بودند.(۲۳) به‌هرحال، این موضوع تحول دیگری بود که رهبران حزب توده نمی‌توانستند آن را نادیده انگارند.

حزب زحمتکشان که نمایندهٔ چپ غیر توده‌ای در طیف گستردهٔ جبههٔ ملی بود، برای جلب نظر روشنفکران سیاسی ـ که از زمان ممنوعیت آشکار فعالیت‌های کمونیستی(۲٤) دچار بی‌تفاوتی سیاسی

۲۳ـ جریان انشعاب در حزب توده ، از زمان عضویت برخی از رهبران آن‌ها درکابینه ائتلافی قوام شدت گرفت و با شکست غائلهٔ آذربایجان در ۲۱ آذر ۱۳۲۵، انشعاب از حزب علنی شد. انشعاب‌کنندگان شامل سه گروه عمده بودند: خلیل ملکی، دکتر اپریم و روشنفکران ـ م.

۲٤ـ از ۱۵ بهمن ۱۳۲۷ ، و پس از تیراندازی به شاه در دانشگاه تهران، این ممنوعیت به‌وجود آمد ـ م.

شده بودند ــ به‌فعالیت شدیدی دست زد. افزایش اعضای حزب زحمتکشان صرفاً به‌خاطر این نبود که حزب دارای کادر مجهز به‌مرام علمی سوسیالیسم غیر توده‌ای بود، بلکه جاذبهٔ ملـی نیز داشت و وعدهٔ بسیج‌کردن خلق‌ها را در یک مبارزهٔ بزرگ ملی می‌داد. [۲۷]

به‌این ترتیب ملاحظه می‌شود که حزب توده، خود را با مشکل بزرگی روبه‌رو می‌دید: این حزب دیگر در یک خلاء سیاسی فعالیت نمی‌کرد تا بتواند به‌مثابه تنها هوادار مـرام سوسیالیسم، فعالیت کند. رقبای حزب توده، دیگر محدود به احزاب دست راستی نبودند، که برحسب سنت، از وضع موجود و ناسیونالیسم افراطی، حمایت می‌کردند. مشی انترناسیونالیسم(۲۵) حزب، درگیر رقابت با یک ناسیونالیسم داخلی(۲۶) شده بود و حکومت نمایندهٔ آن، برای بهره‌گیری از حمایت امریکا ــ آن‌هم در زمانی که کمونیسم بین‌المللی به‌گونهٔ سازش ناپذیری با امریکا سر عناد داشت ــ اقدام می‌کرد.(۲۷)

[این مسایل مطرح است که] چگونه حزب توده می‌توانست در برابر این رقیبان، انحصاری بودن خـود را حفظ کند؟ به رقیبان خود چـه پاسخی دهد؟ راه حل‌های این مشکل، دیر از راه می‌رسیدند.

حزب مخفی توده و سازمان‌های وابسته به‌آن، در پایان سال ۱۹۵۰ [اواخر سال ۱۳۲۹ شمسی]، کامیابی‌های جبههٔ ملی را کـه با شتاب رو به‌فزونی بود، ناچیز می‌شمردند. توده‌ای‌ها عقیده داشتند که این پیروزی‌ها عمدتاً نتیجهٔ تضادهای داخلی درهیات حاکمهٔ ایران است. توده‌ای‌ها از سال ۱۹۴۶ [۱۳۲۵ شمسی] که حزب دچـار انشعاب گردید، همهٔ تحولات ایران را از چشم تحلیل یاد شده، می‌نگریستند. توده‌ای‌ها معتقد بودند که تحولات سیاسی ایران، بازتاب

۲۵ــ منظور همبستگی جهانی کارگران [انترناسیونالیسم پرولتاریا] است ــ م.

۲۶ــ مقصود جبههٔ ملی است ــ م.

۲۷ــ اشاره به سیاست موازنه منفی مصدق برای استفاده از آمریکا در جهت خنثی‌کردن نفوذ انگلیس و شوروی است ــ م.

رقابت ذاتـی میان اعضای اردوگاه امپریالیسـم جهانی [امـریکا و انگلیس] است. توده‌ای‌ها بر این باور بودند که کابینه‌های پی‌درپی کـه پس از سقوط رژیم انقـلابی آذربایجـان [غـائلهٔ پیشه‌وری در آذربایجان](۲۸) برسر کار آمدند، یا حافظ منافع امریکا و انگلیس بودند، یا بازتابی از رقابت قشرهای مختلف هیات حاکمه، به‌ویژه دربار سلطنتی و راست مرتجع، به‌شمار می‌رفتند. [۲۸]

در ابتدا، توده‌ای‌ها به‌مبارزهٔ [مردم ایران] برای ملی کردن نفت در محتوای این چارچوب محدود نظری، نگاه می‌کردند. این شیـوهٔ نگرش، نه‌تنها با اصول مارکسیستی آن‌ها سازگاری داشت، بلکه ناشی از این موضوع هم بود که توده‌ای‌ها نمی‌توانستند بفهمند که امکان دارد یک نهضت مردمی و متشکل دیگری هم بتواند درساختار مناسبات خارجی ایران دگرگونی‌های جدی به‌وجود آورد، در حالی که جای انکار نبود که مبارزات جبههٔ ملی نشانگر این دگرگونی‌ها بود. جبههٔ ملی، با تلاش زیاد، توانست راه‌حل‌های ریشه‌ای خود را برای مشکل نفت بر مجلس و هیات حاکمه تحمیل نماید، و به این ترتیب، مناسبات رژیم با جهان غرب، و شالوده قدرت رژیم را به گونهٔ غیرقابل تصوری، به مخاطره انداخت. از همهٔ این حرف‌ها گذشته، رژیم با وجود اقدامات متعددی که برای تحکیم موقعیت خود به عمل آورده بود(۲۹)، به راستی از امنیت برخوردار نبود.

فقط هنگامی که بر تعداد هواداران جبههٔ ملی به مقدار زیـادی افزوده شد، به طوری که نادیده گرفتن آن ناممکن شد و جبههٔ ملی در مبارزه برای ملی کردن نفت به‌کامیابی دست یافت، رهبران حزب توده تازه باورشان شد که این تحول جدید، یک مرحلهٔ گذران نیست. دراین

۲۸ــ حکومت پیشه‌وری در ۲۱ آذر ۱۳۲۵ سقوط کرد ــ م.

۲۹ــ اشاره نویسنده ظاهراً به‌تاسیس مجلس سنا، حق شاه در انحـلال مجلسین، تقویت قوای انتظامـی، محدود کردن فعالیت سیاسی گروه‌های مخالف ونظایر آن است ــ م.

شرایط بود که در اصول حزبی و سیاست‌های حزب توده، تجدیدنظری صورت گرفت.

همزمان با اعتقاد بیشتر توده‌ای‌ها به‌این‌که نهضت ملی چنان نیروئی است که باید آنرا به‌حساب آورند، کادر رهبری حزب، با برخورداری از حمایت اعضایش، به‌یک سیاست دوگونه دست‌یازید: از یک سو، با حداکثر بهره‌گیری از کاهش محدودیت‌های دولت در مورد فعالیت‌های سیاسی و به‌کار گرفتن تاکتیک ایجاد سازمان‌های پوششی، حزب به‌تجهیز هواداران قدیمی خود دست زد و اعضای جدیدی فراهم کرد. از سوی دیگر، حزب به عنوان یک سازمان کمونیستی‌تر و مخفی‌تر، تجدید سازمان یافت. حزب توده، نهایتاً توانست به پیشرفت چشمگیری در تعقیب این سیاست در سراسر این برهه دست یابد، اما هنوز سایر جهات مشکل، حل نشده بود و این مشغلهٔ توده‌ای‌ها را تشکیل می‌داد. این مشکل ، ناشی از جذب نیروهای ملی در جبههٔ ملی و به حکومت رسیدن ملیون بود.

هدف سیاسی و اصلی توده‌ای‌ها، این بود که با هر کابینه‌ای که متمایل به نزدیک شدن به دولت‌های غربی در دعوای نفت بود، یا خواستار کمک نظامی و اقتصادی خارجی [امریکا] می‌گردید، یا به شاه کاملا وفادار بود، بنای مخالفت را بگذارند. با چنین هدفی بود که توده‌ای‌ها آشکارا با کابینهٔ قوام به‌مخالفت برخاستند و علاقهٔ زیادی به حمایت از مخالفان قوام نشان دادند. همان‌گونه که در فصل‌های آیندهٔ این کتاب خواهد آمد، هدف توده‌ای‌ها، فقط حمایت از مخالفان شاه بود، چرا که ارتش و شاه به‌راستی دشمنان قدیمی آن‌ها به شمار می‌آمدند. در آستانهٔ انقلاب سی تیر، همهٔ نیروهای حزب توده بسیج شدند تا حکومت قوام را سرنگون سازند.

سازمان‌های اصلی پوششی حزب توده عبارت بودند از :

الف ــ انجمن ملی مبارزه با شرکت‌های استعماری نفت.

ب ــ انجمن صلح.

ج ــ باشگاه جوانان دموکرات.

اغلب نیروهای کارگری کشور که تشکل سازمانی داشتند، به این سازمان‌ها وابسته بودند. اگرچه آمار درستی دربارهٔ تعداد اعضای این سازمان‌ها وجود ندارد، اما با اطمینان می‌توان فرض کرد که توده‌ای‌ها می‌توانستند ادعا کنند که نیمی از جمعیتی که در روز دوشنبه سی‌تیر در خیابان‌های تهران با نیروهای انتظامی به زد و خورد پرداختند و به عمر کابینهٔ قوام پایان دادند، از حزب توده بودند.(۳۰)

وضعیت کابینهٔ قوام در آستانهٔ قیام سی‌تیر

قوام در برابر مخالفان خود ــ که به‌خوبی سازماندهی شده بودند ــ به سختی می‌توانست ادعا نماید که از حمایت واقعی نمایندگان مجلس یا گروه‌های سیاسی خارج از آن، برخوردار است. فزون براین، رویهٔ شاه و ارتش نسبت به قوام (به دلایلی که قبلا گفته شد) با سوء ظن همراه بود. اعضای مجلس ــ که طبعاً مایل نبودند کرسی‌های خود را از دست داده و برای مدت زیادی از صحنهٔ سیاست حذف شوند ــ از پیشنهاد قوام دایر بر انحلال مجلسین جانبداری نکردند. واقعیت این است که این نمایندگان چهار روز پس از رای‌دادن به کابینهٔ قوام، از او روی برگرداندند و به نخست‌وزیری مجدد مصدق رأی دادند.

در میان شخصیت‌های معروف، فقط چند نفری نگران خطر رخنهٔ توده‌ای‌ها در اقشار ملیون بودند و از اقدامات شدید قوام برای حفظ

۳۰ــ این ادعا، هم از سوی جبههٔ ملی، و هم از جانب طرفداران آیت‌اله کاشانی، رد شده است. نگاه کنید به: مصدق و نهضت ملی ایران، قیام ملت مسلمان ایران در ۳۰ تیر ۱۳۳۱.

نظم و قانون در کشور جانبداری می‌کردند. ناگفته نماند که این نگرانی محدود به هواداران قوام نبود، بلکه براساس شواهد موجود، برخی از هواداران پر و پا قرص مصدق نیز از این که می‌دیدند حزب توده از احساسات مردم به سود خود بهره‌گیری می‌کند، احساس خطر می‌کردند. از جمله، چپی‌های غیرتوده‌ای [دسته خلیل ملکی] را باید نام برد که در سال ۱۹٤٦ [۱۳۲۵ شمسی] ، از حزب توده جدا شده بودند. اینک ، آن‌ها از هدف مبارزهٔ ملی حمایت می‌کردند و به رهبران آتشین مزاج و تندروی جبههٔ ملی هشدار می‌دادند که زیاد به‌توده‌ای‌ها نزدیک نشوند. خلیل ملکی را باید نمونهٔ کامل این چپی‌های غیرتوده‌ای دانست ، چرا که وی مردی دانشمند ونویسنده‌ای توانا بود و با افشاگری‌های خود دربارهٔ توطئهٔ کمونیست‌ها و پس از آن‌که از حزب توده انشعاب کرد، ضربهٔ سختی را برپیکر دستگاه تبلیغاتی حزب وارد ساخت. در این موقع خلیل ملکی و یارانش درحزب زحمتکشان ملت ایران فعالیت می‌کردند، و می کوشیدند تا همکاران ساده دل خود را از خطر تحریکات توده‌ای‌ها آگاه سازند. [۲۹]

فصل سوم

قیام سی‌تیر ۱۳۳۱

در ساعت‌های نخستین روز دوشنبه، ۲۱ ژوئیه ۱۹۵۲ [۳۰ تیر ۱۳۳۱]، نه شرکت‌کنندگان در این قیام، نه ناظران رویدادهای آن روز، هیچ‌یک نمی‌توانستند پیش‌بینی کنند که پیشامدهای آن روز، با فرا رسیدن شب، آبستن چه نتایجی خواهد بود. گو اینکه هوا انباشته از تنش بود و خبر از بروز ناآرامی و خونریزی می داد، اما نتیجه نهائی این مبارزه شدید برای به‌دست آوردن قدرت، تا فرا رسیدن شب روشن نشد.

به‌دلایلی که قبلا بیان شد، کابینهٔ قوام کاملا عاری از قاطعیت و ثبات قدم، برای مقابله با این وضعیت بود. گو اینکه نیروهای‌ارتش و شهربانی، بر طبق حکومت نظامی، از اختیارات کامل برای برقراری نظم برخوردار بودند، اما هیچ‌گونه آگاهی آشکاری نداشتند که نخست‌وزیر یا شاه، تا چه اندازه وخامت اوضاع را پیش‌بینی‌کرده و تا چه حد اجازهٔ سرکوب مردم را داده‌اند.

قوام، این سیاستمدار زیرک و کارآزموده، به‌اندازه‌ای از شکست خود در انحلال مجلس شورای ملی و مجلس سنا دچار ناامیدی شده بود که در طول چهار روز نخست‌وزیریش، هرگز نخواست با تمام وجود، به مسند و مسئولیت سنگینی که پذیرفته بود، بیاندیشد. بدین‌سان، تردید و بلاتکلیفی ، در همهٔ حرکات شاه و ارتش و قوام، به‌گونهٔ یکسانی، در سراسر روز دیده می‌شد. حتی، جبههٔ ملی که با

تلاش خستگی‌ناپذیری برای ساقط کردن کابینهٔ قوام دست زده بود، نیز دچار ابهام و سر درگمی شده بود که دست کمی از بلاتکلیفی قوام و شاه نداشت. واقعیت این است که با وخیم‌ترشدن اوضاع در بعد از ظهر روز سی‌تیر، جبههٔ ملی به‌قدری از زیادی تلفات در جنگ‌های خیابانی، و خطر پیروزی نهائی توده‌ای‌ها دچار واهمه شده بود که از مردم درخواست کرد بی‌درنگ به‌اعتصاب عمومی پایان‌دهند. [۱]

در این میان، به نظر می‌رسید که فقط حزب توده بود که ازهدف و مبارزهٔ خود به‌خوبی آگاه بود. سازمان‌های پوششی حزب توده(۱) اعلامیه مشترکی انتشار دادند و هدف‌های سیاسی خود را اعلام کردند، که در زیر می‌آید:

۱ـ سرنگون کردن کابینهٔ قوام که متعهد به اجرای یک جهت ـ گیری امپریالیستی است.

۲ـ مخالفت با شاه که می‌خواهد کشور را، در زیر یوغ امپریالیسم غرب قرار دهد.

۳ـ مخالفت با هرگونه توافق نفتی با دولت‌های غربی.

۴ـ مخالفت با کمک‌های اقتصادی و نظامی امریکا به‌ایران، که خواه و ناخواه کشور را به یک پایگاه امپریالیسم تبدیل می‌کند.[۲]

حزب توده با هدف‌های کوتاه و دراز مدت خود، که به خوبی تعریف و تفهیم شده بود، عزم آن داشت که از خونریزی و اوضاع آشفتهٔ آن روز، به‌سود خود بهره‌گیرد.

با این‌که حکومت نظامی اعلام کرده بود که جمع‌شدن بیشتر از سه نفر در معابر عمومی ممنوع است، اما در ساعت ۱۰ بامداد تمام خیابان‌ها و کوچه‌های منتهی به میدان بهارستان، پر از جمعیت شده بود. حضور مردم در خیابان‌ها، سکوت آن‌ها، و این که چشم به سربازان دوخته بودند که با سرنیزه اطراف میدان بهارستان را در محاصره داشتند خود گواهی بر رعایت نشدن مقررات ممنوعیت

۱ـ منظور «جمعیت ملی مبارزه با استعمار» و «انجمن جوانان دموکرات» است ـ م.

اجتماعات عمومی بود.

بیشتر نمایندگان جبههٔ ملی، در ساختمان مجلس تحصن کرده بودند. قوام، همراه با چند نفر از مشاورانش ، در ساعات نخستین روز سی‌تیر به کاخ تابستانی وزارت امور خارجه در ده کیلومتری پایتخت رفته بود. شاه در کاخ تابستانی خود در سعدآباد بود که با تهران شش کیلومتر فاصله داشت. هم آیت‌الله کاشانی، و هم دکتر مصدق، هر دو در تهران بودند. آن دو، با یکدیگر، و با مشاوران‌خود در داخل و خارج از مجلس، در تماس بودند.

آغاز درگیری مردم با نیروهای ارتش و شهربانی

طولی نکشید که جمعیت پرجوش و خروشی که در اطراف خیابان‌های منتهی به میدان بهارستان ایستاده بودند، با نیروهای شهربانی و واحدهای گشتی ارتش مجهز به تانک و زره‌پوش، درگیر شدند. اولین برخورد در مدخل غربی و جنوب شرقی میدان بهارستان [خیابان اکباتان] صورت گرفت. در مدخل جنوب غربی، که درچند کیلومتری مقر حزب زحمتکشان قرار داشت، مردم کوشیدند تاصفوف نیروهای شهربانی و ارتش را کنار زده وخود را به در بزرگ مجلس برسانند. در همین مرحله بود که نبرد شدیدی میان توده‌ای‌ها و جوانان حزب زحمتکشان، با نیروهای شهربانی روی داد: سه جوان جان خود را از کف دادند، مردم یک جیپ پلیس را آتش زدند، عده‌ای از تظاهرکنندگان براثر ضربات سرنیزه و باتوم، زخمی شدند.

شبیه این حادثه در محلی روی داد که به در بزرگتر مجلس نزدیکتر بود [خیابان پامنار و سرچشمه] و عدهٔ زیادی جان خود را از کف دادند. در این نقطه، جمعیت نسبتاً زیادی که بیشتر از گروه‌های اسلامی تندرو و بازاریان بودند ـ و رزمندگان خیابانی حزب توده نیز داخل آن‌ها شده بودند ـ توانستند یک گروهان شهربانی

را وادار به عقب‌نشینی به پشت در مجلس بنمایند. هنگامی که‌پلیس به داخل مجلس رفت، تهدید کرد چنانچه جمعیت بخواهد با زور وارد محوطهٔ مجلس شود، به‌سوی آن‌ها آتش مسلسل خواهد گشود. نزدیک به ۱۰ تظاهرکننده، در همین نقطه، بر اثر آتش مسلسل، نقش زمین شدند. مردم، به شیوهٔ معمول، جنازهٔ قربانیان را در میان احساسات شدید مذهبی به روی شانه‌های خود بلند کرده و به مسجد مجاور آن [مسجد سپهسالار] بردند.

عکس‌العمل دکتر مصدق و آیت‌الله کاشانی

در این هنگام، نمایندگان جبههٔ ملی که برخی از آن‌ها به‌راحتی می‌توانستند صحنهٔ زد و خورد را از محل امن خود در داخل مجلس، تماشا کنند، خبر کشته شدن مردم را به آیت‌الله کاشانی و دکتر مصدق دادند و از آن‌ها کسب تکلیف کردند. دکتر مصدق بی‌درنگ واکنش نشان داد. آیت‌الله کاشانی دست به انقلابی‌ترین اقدامی زد که یک رهبر برجستهٔ شیعه می‌توانست انجام دهد: اعلام جهاد داد و از افراد نیروهای مسلح خواست که اسلحهٔ خود را به زمین گذارده و به مردم ملحق شوند. این اقدام کاشانی، عامل مؤثری در تصمیم‌گیری شاه دربارهٔ برکناری قوام و نخست‌وزیری دوباره دکتر مصدق بود.

رهبران مذهبی ایران که مجتهد یا آیت‌الله نامیده می‌شوند، معمولا در هنگام رویاروئی با یک ارتش مهاجم خارجی یا برای حراست از مذهب شیعه ـ که بر اثر اقدامات کافران به مخاطره افتاده است ـ فتوای جهاد صادر می‌کنند. این رویه، در روزهای نخستین قیام مشروطه ۱۹۰۵ ـ ۱۹۰۷ [۱۲۸۵ ـ ۱۲۸۶ شمسی] بکار گرفته شد تا مردم را برای دست یافتن برهدف‌های سیاسی، مانند مبارزه با استبداد قاجار یا لغو یک قرارداد [امتیاز تنباکو]، بسیج نمایند.

رهبران شیعه، با ایجاد یک جنبش سیاسی که استوار بر ویژگی‌های مذهبی پابرجا باشد، معمولا توانسته‌اند صاحب نفوذ زیادی درافکار عمومی مردم شوند، در حالی که افکار عمومی، به‌خودی خود، در تعیین مسیر سیاست رسمی کشور، مؤثر بوده است.

با وجود این، نخستین‌بار بود که سیاستمداری نظیر آیت‌الله کاشانی، آشکارا مردم را به قیام دعوت می‌کرد تا شاه ومجلس را ناگزیر به برکناری نخست‌وزیر قانونی بنماید.

دیدار نمایندگان جبههٔ ملی با شاه

اعلام جهاد آیت‌الله کاشانی از چنان اثرات عمیقی برخوردار بود که نمایندگان میانه‌روتر جبههٔ ملی در مجلس، بی‌درنگ درخواست ملاقات با شاه را کردند تا وی را برای برکناری قوام زیر فشاربگذارند. موضوع دیگری که این نمایندگان را بیشتر وادار به این دیدار می‌کرد، نگرانی فزاینده‌شان از تحریکات حزب توده، همزمان باگسترش زد و خوردهای خیابانی بود. [۳]

هیأت پنج‌نفرهٔ جبههٔ ملی، به ریاست مهندس احمد رضوی [نایب رئیس مجلس]، در انتظار پاسخ دربار برای ملاقات این هیأت با شاه، در کاخ سعدآباد بود. در این ضمن، نیروهای انتظامی بلاتکلیف مانده بودند، چون دستورات صریحی از شاه یا نخست‌وزیر دریافت نکرده بودند. نیروهای ارتش و شهربانی مامور مراقبت از مجلس که از کشته شدن ۳۷ نفر از تظاهرکنندگان دچار هراس شده بودند، به‌تدریج، از میدان بهارستان عقب نشستند. نمایندگان جبههٔ ملی، به فرماندهٔ این نیروها [سرهنگ قربانی] هشدار دادند که در برابر مردم خشمگین ایستادگی نکنند. نه سرلشکر علوی مقدم رئیس شهربانی وقت، و نه سرلشکر گرزن رئیس ستاد ارتش، هیچ‌یک به فرماندهٔ نیروهای یاد شده، دستور نداده بودند که تا چه اندازه می‌

تواند با جمعیت تظاهرکننده کنار بیاید. دستورات نظامی اولیه، این بود که واحدهای ارتشی و شهربانی فقط در صورتی که مورد حمله قرار گیرند، حق تیراندازی، و آن‌هم در صورت لزوم را دارند. پس از اینکه میدان بهارستان به تصرف کامل مردم درآمد وبرخی از افراد نیروهای مسلح اسلحهٔ خود را کنار گذاردند و به جمعیت پیوستند، کار دشوارتر گردید.

شاه در ساعت سه بعدازظهر آن روز، هیات جبههٔ ملی را به‌حضور پذیرفت. شاه بر سر دوراهی دشواری قرار داشت: یا می‌بایست قوام را برکنار کرده و به نیروهای انتظامی دستور بازگشت به‌سربازخانه‌ها را بدهد، یا به ارتش اجازه دهد که نظم را به هر قیمتی که باشد، برقرار کنند. شاه، به دلایل منطقی، راه اول را برگزید: مهمترین دلیل، اثر فتوای جهاد آیت‌الله کاشانی بر افراد نیروهای مسلح بود که آنان را آشکارا دعوت به‌سرپیچی از دستورات نظامی، به‌دلیل تکلیف شرعی آنان، می‌کرد. دلیل مهم دیگر، خطری بود که از بهره‌گیری توده‌ای‌ها از اوضاع آشفته آن روز ناشی می‌شد. نمایندگان جبههٔ ملی به‌خوبی توانستند این موضوع را به شاه تفهیم کنند. فزون براین‌ها، گزارش‌های هشداردهنده‌ای از شهرستان‌ها رسیده بود که حکایت از حمایت گستردهٔ مردم از کاشانی و مصدق داشت، چنانچه فشار افکار عمومی در شهرستان‌ها ادامه می‌یافت، امکان داشت که برخی از نواحی کشور از آن جدا شود. قبایل نیرومند قشقائی (در جنوب ایران) و کردها و لرها (در غرب ایران) دیگر مورد اطمینان دربار نبودند، و حتی خوانین رک‌گوی آنان، از جبههٔ ملی حمایت می‌کردند. بی‌علاقگی این خوانین به شاه و ارتش را، باید در این موضوع جستجو کرد که در گذشته، ارتش به سرکوب شدید و ددمنشانهٔ آنان در میان صحراها و کوهستان‌های جنوب ایران، دست زده بود.[۴]

هیات نمایندگان جبههٔ ملی، شاه را ترساندند که چنانچه واحد-

های ارتشی بی‌درنگ از صحنهٔ تظاهرات خیابانی دور نشوند، جبههٔ ملی مسئولیت عواقب بعدی آن را از خود سلب خواهد کرد، چرا که دیگر قادر نخواهند بود مردم خشمگین را آرام ساخته و تلاش توده‌ای ها را برای گرفتن ماهی از آب گل‌آلود بی‌اثر سازند. مهندس رضوی، بعداً فاش کرد که شاه در برابر قبول درخواست‌های جبههٔ ملی، از آنان تعهد گرفت که وی را مستقیماً درگیر مبارزات سیاسی در روز سی تیر نکنند.[۵] به‌محض اینکه نمایندگان جبههٔ‌ملی چنین تضمینی دادند، شاه به آن‌ها اجازه داد که استعفای قوام را رسماً اعلام کنند.

تشدید فعالیت حزب توده در روز سی‌تیر

تصمیم شاه به برکنارکردن قوام، تا اندازه‌ای توانست موقتاً اوضاع را آرام کند. در ضمن ، شاه به واحدهای ارتشی دستور داد که به سربازخانه‌های خود برگردند و به رئیس ستاد ارتش وسایر فرماندهان نظامی توصیه کرد که با جبههٔ ملی در استقرار نظم وآرامش در پایتخت همکاری کنند.

در حالی که این فعالیت‌ها کاملا دور از صحنهٔ تظاهرات در کاخ سعدآباد، در جریان بود، جنگ خیابانی در داخل و بیرون ساختمان مجلس ادامه داشت. جوانان و کارگران عضو حزب توده، از گرفتاری نیروهای انتظامی استفاده کرده و برخی از آن‌ها به‌دفاتر سازمان‌های پوششی حزب که در کنترل نیروهای شهربانی بود، حمله کردند. سایر توده‌ای‌ها نیز مأمورین انتظامی را با «جنگ و گریز» در سراسر پایتخت سرگرم کردند، به‌طوری که در ساعت‌های نخستین بعدازظهر، توده‌ای‌ها برخیابان‌های اصلی و چهارراه‌های تهران مسلط شده و می‌کوشیدند تا قیام سی‌تیر را به‌یک شورش عمومی علیه شاه، و به سود تأسیس یک رژیم جمهوری [توده‌ای]، تبدیل کنند. توده‌ای‌ها،

مجسمه‌های شاه را سرنگون و عکس‌های او را پاره کردند.

نمایندگان جبههٔ ملی که حامل پیام شاه در زمینهٔ برکناری قوام و دستور آتش‌بس بودند، در اجرای وظایف خود، با دشواری‌روبرو شدند. زیرا از یک سو، وضعیت ساختمان مجلس و اطراف آن، هنوز خطرناک بود، و از سوی دیگر، صدای تیراندازی‌های پراکنده از خیابان‌ها و کوچه‌های مجاور به‌گوش می‌رسید. باغ زیبای مجلس شورای ملی، انباشته از اقشار مختلف مردم با علاقه‌های سیاسی متفاوت بود که با خشم در آنجا جمع شده بودند.

هیأت نمایندگی جبههٔ ملی، برای این‌که مانع برخورد بیشتر میان سربازان و نظامیان متدین، با فرماندهان آن‌ها در اجرای اعلام جهاد آیت‌الله کاشانی شود، بی‌درنگ با ایشان تماس گرفت و از او خواستند که از مردم بخواهد که به اعتصاب عمومی پایان داده وبه سر کار خود برگردند. آیت‌الله کاشانی این درخواست را پذیرفت، اما حاضر نشد در مورد خطر حزب توده ــ که مورد تاکید نمایندگان جبههٔ ملی بود ــ به هواداران خود(۲) هشدار دهد. [٦]

در ساعت پنج بعدازظهر بود که خبر پیروزی جبههٔ ملی، در سراسر پایتخت پیچید. اما جلوی محوطه رادیوی تهران [میدان ارک سابق]، صحنهٔ زد و خورد نیروهای شهربانی و تانک‌های ارتشی با توده‌ای‌ها بود. اعلام پیروزی جبههٔ ملی، چندین‌بار به‌وسیله سخنرانان جبههٔ ملی، و با صدائی لرزان و به‌هیجان‌آمده، اعلام شد. جمعیت زیادی از مردم که چند تابوت قربانیان آن روز را بر شانهٔ خود تا جلوی ساختمان مجلس حمل کرده بودند، پس از شنیدن این خبر، غرق شادمانی شدند و به فکر انتقامجوئی افتادند. این جمعیت،

۲ـ این موافقت به صورت پیام رادیوئی آیت‌الله کاشانی از رادیو خوانده شد. به‌طوری که دکتر محمود کاشانی در کتاب قیام ملت مسلمان ایران در سی تیر (صفحه ۵۹ـ۶۰) می‌نویسد حزب توده نقش عمده‌ای در روز سی تیر نداشت. متن پیام یاد شده نیز در صفحات ۷۲ـ۷۵ همان کتاب آمده است ــ م.

با تحریک توده‌ای‌ها، شروع به دادن شعارهائی علیه شاه و ارتش کردند. کم‌کم جمعیت بیشتر شد و به سمت خانهٔ دکتر مصدق به راه افتادند. مصدق با دیدن آن‌ها، کنار پنجره آمد و به آن‌ها تبریک و تسلیت گفت. [۷] سپس جمعیت به سمت خانهٔ قوام رفت تا آن‌را غارت کند، اما محافظین خانه ایستادگی کردند و بر اثر تیراندازی آنان، سه نفر از تظاهرکنندگان کشته شدند و مردم پراکنده گردیدند. به‌این ترتیب، تعداد تلفات روز سی تیر به ۴۵ نفر رسید. در این ضمن، یک جلسهٔ سری مجلس تشکیل شد و نمایندگان به‌اتفاق‌آراء به نخست‌وزیری مجدد مصدق رأی تمایل دادند. اما، هنوز، نظم و آرامش در شهر برقرار نشده بود.

در اوضاع پیچیده‌ای که بر شهر حکمفرما شده بود، توده‌ای‌ها کنترل خیابان‌های اعتصاب زده تهران را به دست گرفته و شعارهای «مرگ برشاه! ما جمهوری توده‌ای می‌خواهیم» و نظایر آن، درساعات آخر غروب آن روز، در سراسر شهر طنین می‌انداخت. زد وخوردمیان توده‌ای‌ها و جبههٔ ملی‌های مخالف حزب توده، در قسمت‌های مختلف شهر روی داد. زیرا، دست کم، برخی از طرفداران دکتر مصدق فکر می‌کردند که با روی کارآمدن مجدد مصدق، اینک خطر واقعی که وی را تهدید می‌نماید، ارتش نیست، بلکه حزب توده است.

بر اثر اصرار هیأت نمایندگی جبههٔ ملی، منع عبور و مرور در شهر اعلام شد و رادیوی تهران بارها از مردم خواست که چون «هدف مبارزهٔ ملی برآورده شده است» به‌اعتصاب پایان دهند و به سر کار خود برگردند. [۸] اما این درخواست‌ها نتوانست تحریکات حزب توده را متوقف سازد.

به‌دستور دکتر بقائی رهبر حزب زحمتکشان ــ که به مخالفت با توده‌ای‌ها شهرت داشت ــ و با موافقت برخی از نمایندگان میانه‌روی جبههٔ ملی، مانند دکتر عبدالله معظمی و دکتر شایگان چند گروه از افراد جبههٔ ملی، وظیفهٔ حفظ نظم در پایتخت را عهده‌دار شدند تا

به‌ادامهٔ اغتشاش توده‌ای‌ها پایان دهند. طولی نکشید که خیابان‌های اصلی تهران تبدیل به صحنهٔ زد و خورد توده‌ای‌ها و مخالفان آن‌ها شد، در حالی که یکان‌های ارتشی به سربازخانه‌های خود بازگشته بودند و نیروهای شهربانی نیز به‌تدریج شهر را ترک می‌گفتند.

هنگامی که نیمه شب فرا رسید، سرانجام آرامش و سکوت بر شهر حکمفرما شد، گوئی که طلیعهٔ یکی از روزهای بسیار آرام تهران بود. این آرامش شبانه، به‌اندازه‌ای فریبنده بود که هیچ بیننده‌ای نمی‌توانست باور کند که در همان روز، تهران یک قیام خونین را پشت سر گذارده است. چرا که به‌جز میله‌های خون‌آلود در مجلس شورای ملی، پنجره‌های شکستهٔ برخی ساختمان‌های دولتی، شعارهای انقلابی که بردیوار سفارت‌خانه‌های امریکا و انگلیس نوشته بودند و صدای پیوستهٔ سوگواران که نماز میت را بر جنازهٔ قربانیان آن روز در مسجد بزرگ شهر [مسجد شاه سابق] می‌خواندند، هیچ چیز دیگری آرامش را در آن ساعت‌های نخستین شب بر هم نمی‌زد.[۹] در بامداد روز بعد، تهران سر از خواب شبانه برداشت تا دوباره مصدق را در موضع قدرت ببیند. شاه که درست پنج روز پیش با درخواست مصدق برای عهده‌دارشدن مقام وزارت جنگ، مخالفت کرده بود، این‌بار، شرایط او را برای نخست‌وزیری پذیرفت.

ملاقات مصدق با شاه

شاه در دیدار طولانی خود با مصدق [در اول مرداد ۱۳۳۱]، نهایت‌کوشش خودرابه‌عمل‌آورد تا ازمسیرسیاست‌آیندهٔ‌اومطمئن شود. بهترین گزارشاتی که در زمینهٔ این دیدار در دست است، حکایت از آن دارد که موضوعات زیر، میان مصدق و شاه مورد بحث و توافق قرار گرفت:[۱۰]

۱ـ نگرانی شاه از آشفتگی مداوم کشور، که حزب توده درجهت ایجاد احساسات ضدشاه آن را مورد بهره‌برداری قرار داد. شاه عقیده داشت که این موضوع، به همان اندازه که برای تخت و تاج سلطنت خطرناک است، در نهایت، به زیان حکومت جبههٔ ملی نیز می‌باشد.

۲ـ درزمینهٔ بن‌بست‌دعوای نفت‌ایران وانگلیس، شاه عقیده داشت که این بن‌بست باید هرچه زودتر شکسته شود تا دولت بتواند به‌نحو بهتری به اصلاحات اجتماعی و اقتصادی بپردازد. دکتر مصدق ــ که قبلا نخست‌وزیری خود را به مثابه «خدمتگذار مردم» توصیف کرده بود ــ به شاه پاسخ داد که ضمن پذیرش ضرورت اصلاحات اقتصادی واجتماعی در کشور، عقیده دارد که دعوای نفت باید فقط با شرایط منصفانه پایان یابد. مصدق معتقد بود که شاه نیز می‌تواند به‌تحکیم همبستگی ملی کمک کند، و این یاری شاه، به نوبهٔ خود، سبب‌خواهد شد که دولت بریتانیا برای کنارآمدن با ایران بیشتر قانع شود.

۳ـ یک بحث طولانی در زمینه شکل سازمانی و سیاسی روابط شاه با دو مجلس و همچنین با وزیران کابینه، درگرفت. دکتر مصدق صمیمانه به بیان این عقیدهٔ خود پرداخت که دخالت نکردن شاه در امور مملکتی، و به‌کار نبردن حقوق سیاسی وی، با خلق و خوی مردم ایران سازگاری بیشتری دارد. شاه، در پاسخ، به‌بیان نمونه‌هائی از سال‌های نخستین سلطنت‌اش پرداخت و دلیل آورد که دخالت تدریجی او در سیاست، به‌خاطر ضعف کابینه‌ها و مشکلات بزرگ داخلی و خارجی بوده است. شاه گفت: «به شکرانهٔ وجود نخست‌وزیری مردمی و قاطع که بر فعالیت اکثریت نمایندگان مجلس نظارت دارد»، وی به‌فعالیت سیاسی دست نخواهد زد. اما وقتی با بی‌ثباتی مداوم کابینه‌ها و در برابر فشارهای سیاسی داخلی قرار گیرد، چاره‌ای ندارد جز این که به‌اجرای «وظایف خود برطبق قانون اساسی و به عنوان دارندهٔ قدرت کامل» بپردازد. سپس شاه به شرح ماجرای

آذربایجان پرداخت و گفت که سفیر شوروی به نزد او آمده بود و درخواست داشت که دستور قوام نخست‌وزیر سابق را در مورد اعزام ارتش به‌آذربایجان لغو کند. اما او (شاه) درخواست سفیر شوروی را نپذیرفت. آنگاه، شاه از مصدق پرسید که آیا وی (مصدق) مقام سلطنت را به‌عنوان یک حفاظ در برابر مداخلهٔ خارجیان و جلوگیری از اعمال فشار بر کابینه قبول دارد یا خیر. دکتر مصدق پاسخ داد این موضوع را به شرطی قبول دارد که شاه ونخست‌وزیر در یک خط حرکت کنند و نه در دو جبههٔ مخالف. دکتر مصدق برای این‌که خاطر شاه را از این مناسبات توأم با همکاری در آینده مطمئن سازد، ابتدا ثابت کرد که شاه باید نخست‌وزیری مجدد مصدق را به عنوان نشانهٔ حمایت مردم تلقی نماید، که در ضمن به‌این معنی است که شاه باید سلطنت کند و نه حکومت. سپس، مصدق طرح مقدماتی یک نظام مشروطهٔ پارلمانی را که عقیده داشت خیلی دیر برای ایران تهیه شده است، به شاه ارائه داد و گفت: «پدر شما خدمات بزرگی به این مملکت کرد، اما اجازه نداد که تحولات قانون اساسی در سال ۱۹۲۵ [۱۳۰۴ شمسی](۳) صورت گیرد. نام شما در تاریخ به‌عنوان یک پادشاه محبوب در صورتی ثبت خواهد شد که با نیروهای دموکراتیک و ملی همکاری کامل کنید تا ملت ما، حتی‌الامکان ، به هدف کمال مطلوب خود نایل شود».

در پایان این گفتگو، شاه و مصدق توافق کردند که هریک به‌نوبهٔ خود برای عملی شدن این هدف تلاش کنند. شاه، اعتماد خود را به مصدق ابراز داشت و مصدق نیز به‌قرآن مجید سوگند خورد که تا وقتی زنده است هرگز علیه نظام سلطنت و شخص شاه توطئه نکند.

کوته زمانی پس از این دیدار، وعده‌های متقابل شاه و مصدق در

۳ـ منظور اعمال فشار رضاخان بر مجلس، برای انحلال سلسله قاجاریه و تاسیس سلسله پهلوی می‌باشد ـ م.

معرض سخت‌ترین آزمون‌ها قرار گرفت. در اواخر دورهٔ دوم نخست‌وزیری مصدق که اوضاع سیاسی کشور به وخامت بیشتری گرائید، ثابت شد که این وعده‌ها تا چه اندازه سست و غیرقابل اعتماد بودند.

فصل چهارم

تحولات ایران پس از قیام سی‌تیر

تأثیر پیروزی جبههٔ ملی در قیام سی تیر، بی‌درنگ احساس شد. هرچند به دلیل ابهامات سیاسی موجود، ارزیابی این پیشامد، دشوار می‌نمود، اما کمتر جای تردید بود که ثمره این قیام، پیروزی قاطع دکتر مصدق و هوادارانش در برابر عقب‌نشینی خفت‌بار شاه و ارتش باشد.

موقعیت شاه پس از قیام سی تیر و اقدامات مصدق

پیش از قیام سی‌تیر، شاه خود را از کشمکش‌های سیاسی داخلی به‌دور نگاه داشته و توانسته بود نفوذ محدودی را بر همهٔ رقیبان سیاسی خود، اعمال کند و به‌صورت یک نقطه تجمع، در فرآیند سیاسی کشور درآید. پس از قیام سی تیر، شاه، دست کم برای مدت کوتاهی، این نفوذ را از دست داد. دلایل متعددی وجود دارد که چرا شاه به این شکست تن در داد و نظرش دربارهٔ علل و اثرات این بحران، چه بود.

می‌توان دلیل آورد که شاه خفت شکست شخصی را پذیرا شد، تا از بروز جنگ داخلی و گسترش انقلاب جلوگیری نماید، چرا که ادامهٔ این بحران خطرناک، به تضعیف رژیم سلطنتی می‌انجامید.

همچنین، می‌توان استدلال کرد که شاه به دلیل خلق و خوی شخصی خود، تسلیم نگرانی واقعی مردم از قدرت‌طلبی حزب توده گردید و راه چاره دیگری در پیش نداشت. صرف‌نظر از مزایای دلایل یادشده، این حقیقت باقی می‌ماند که شاه با تسلیم شدن در برابر خواسته‌های مردم، توانست از گسترش یک انقلاب، اولیه جلوگیری نماید، انقلابی که نتیجهٔ نهائی‌اش در آن مرحلهٔ زمانی هنوز مشخص نبود.

تحولاتی که در پی بازگشت مصدق به قدرت، روی داد، زاییدهٔ نتایج منطقی بود که از پیروزی او در مبارزهٔ یک ساله‌اش برای‌کسب قدرت سیاسی بلامنازع، سرچشمه می‌گرفت. نخست‌وزیر که براثر قیام سی‌تیر از موقعیت محکم‌تری برخوردار شده بود، در صدد بر آمد که الگوی سنتی مناسبات قدرت در ایران را تغییر دهد. مصدق در موقعیتی قرار داشت که می‌توانست همهٔ موانع را از پیش پای حکومت خود بردارد. مصدق در اقداماتی که به عمل آورد، از تجربهٔ خود در ماه‌های نخستین دورهٔ اول نخست‌وزیریش بهره گرفت. در آن‌زمان، نیروهای مخالف، عملا حکومت او را فلج کرده بودند.

اقداماتی که مصدق برای تحکیم حکومت خود به عمل آورد، عبارت بودند از اثبات سلطهٔ خود بر ارتش [گرفتن مقام وزیرجنگ] محدود کردن نفوذ باقی‌ماندهٔ شاه که به‌وسیلهٔ درباریان اعمال می‌شد و به‌دست‌آوردن اختیارات فوق‌العاده برای شخص خود، به منظور اصلاح دستگاه اداری و توسعهٔ اقتصاد ملی (در صورتی که دعوای نفت لاینحل بماند).

تنها امتیازی که نصیب شاه شد، عبارت بود از قول مصدق به توطئه نکردن علیه تخت و تاج سلطنت و وعده ضمنی او در زمینهٔ ایستادگی در برابر توده‌ای‌ها در صورت لزوم. [۱] کابینهٔ مصدق، بر اساس وعدهٔ ضمنی که داده بود، رویه شدیدتری را نسبت به توده‌ای‌ها در نیمهٔ ماه اوت [مرداد ۱۳۳۱] در پیش گرفت. فزون بر این، برای خشنودکردن شاه، دستگاه تبلیغاتی حکومت اقداماتی را

برای محبوب جلوه‌دادن شاه و معرفی او به مردم به عنوان یک پادشاه آزادی‌خواه و خوش‌قلب ـ که خود را وقف خوشبختی مردم کشورش کرده است ـ به‌عمل آورد. [۲]

یکی از اختلافات قدیمی شاه و مصدق، این موضوع بود که دیپلمات‌های خارجی آزادانه [و بدون اطلاع دولت]، با شاه ملاقات می‌کردند. این ملاقات‌ها عموماً جنبهٔ تشریفاتی داشت،(۱) اما در مواقع بحرانی، دیدار سفیران خارجی، و به‌ویژه سفیران انگلستان شوروی و امریکا با شاه، از اهمیت زیادی برخوردار بود. در دورهٔ اول نخست‌وزیری مصدق، سفیران انگلیس و امریکا، در هنگام دیدار با شاه، به گله‌گزاری از مصدق می‌پرداختند. دکتر مصدق، همچون نخست‌وزیران پیش از خود، مستقیماً از این نوع دیدارها آگاه نمی‌شد. رویهٔ مرسوم این بود که وزیر دربار پس از پایان این ملاقات‌ها، موضوع را به وزیر خارجه اطلاع می‌داد، اما دربارهٔ اساس مذاکرات صورت گرفته، توضیحی نمی‌داد.

دکتر مصدق پس از این‌که دوباره به‌نخست‌وزیری رسید، در صدد برآمد رویه [عرف تشریفاتی] انگلستان را به‌کار برد وترتیبی دهد که وزیر خارجه نیز در این ملاقات‌ها حضور داشته باشد. خبر این موضوع، توسط حسین مکی نمایندهٔ جبههٔ ملی در مجلس، به نگارنده داده شد. نگارنده نیز در صفحهٔ اول روزنامهٔ باختر امروز، شرحی در این زمینه نوشت. به‌این ترتیب که همهٔ درخواست‌های سفیران برای دیدار با شاه، باید از مجرای وزارت امور خارجه [اداره تشریفات] صورت گیرد. چنانچه دیداری فقط جنبهٔ تشریفاتی داشته باشد (مانند تسلیم استوارنامه سفیران) رئیس تشریفات وزارت خارجه به عنوان نمایندهٔ دولت در آن مراسم حضور خواهد یافت. اما هنگامی که پای مذاکرات سیاسی در میان بود، وزیرخارجه

۱ـ ملاقات‌های تشریفاتی مزبور شامل مراسم تسلیم استوارنامه، تقدیم پیام رؤسای کشورها و شرکت در مراسم سلام نوروزی بود ـ م.

در ملاقات حضور می‌یافت تا به عنوان «نماینده دولت، اطلاعات مورد نیاز را در هنگام گفتگوی شاه با سفیران خارجی، در اختیار او بگذارد». در این مقاله نوشته شد که هدف دولت از این اقدام، حفظ منافع ملت و شاه، در برابر فشار نابجا و غیرقانونی خارجیان به منظور ضعیف‌کردن سیاست دولت، می‌باشد.

شاه و وزیر دربار او (حسین علاء) واکنش شدیدی نسبت به‌این مقاله نشان دادند، به طوری که شاه شخصاً از نخست‌وزیر گلایه کرد که انتشار این موضوع در روزنامهٔ متعلق به وزیر خارجهٔ کشور، با قول قبلی مصدق، مغایرت دارد. نخست‌وزیر نیز که می‌دید نقشه‌اش پیش از تصویب در هیات وزیران ، به طور بی‌موقع، انتشار یافته است، دستپاچه شد. مصدق، نگارنده را به خاطر نوشتن این مقاله ملامت کرد. چند روز بعد که به طور خصوصی با مصدق ملاقات کردم، او به شرح مشکلات خود با شاه در این زمینه پرداخت. نخست‌وزیر به‌نگارنده یادآور شد که وقتی پس از قیام سی تیر، آن ملاقات‌طولانی را با شاه نمود، با سختی توانست که به نوعی توافق موقتی(۲) با وی، دست یابد. [مصدق گفت که] شاه در موضوعات مهمی، چون اعطای مقام وزیر جنگ به نخست وزیر و اختیارات فوق‌العاده او، کوتاه آمده بود. همچنین، شاه پذیرفته بود که دیدار سفیران خارجی از وی با محدودیت همراه باشد، و مصدق نیز قول داده بود که هیچ اقدامی در این زمینه بدون اطلاع قبلی شاه صورت نگیرد.

نگارنده از مصدق پرسید که آیا تشریفات نوشته شده در این مقاله، با اصول حکومت مشروطه در جهان مخالف است؟ مصدق پاسخ داد، که چنین نیست، اما چون بی‌موقع چاپ شده است، لذا امکان دارد «تفاهم ظریف وی با شاه را که پس از قیام سی‌تیر بدست آمده بود» از بین ببرد.

2- Modus Vivendi

شایان ذکر است که حسین مکی (منبع خبر یاد شده) با وجود خدمات زیادی که به مصدق کرد، در ماه‌های آخر حکومت جبههٔ ملی از مصدق روی برگرداند. انشعاب حسین مکی از جبههٔ ملی به نویسنده ثابت کرد که گفتهٔ مصدق مبنی براین که «آن کسانی که دائماً برای خراب کردن روابط من با شاه فعالیت می‌کنند، در واقع، به هدف جبههٔ ملی آسیب می‌رسانند» کاملا درست بود.

امیدواری مصدق به‌پیروزی خود درمبارزه‌برای بدست‌آوردن‌قدرت مطلق، بستگی به‌عوامل عمده‌ای، مانند حفظ همبستگی هوادارانش و ادامه حمایت آنان از سیاست داخلی وی، داشت. ظاهراً این‌گونه به نظر می‌رسید که شاه با حسن نیت، شکست خود را پذیرا شده بود. کابینهٔ جدید، که دکتر مصدق مقام حساس وزارت جنگ را هم درآن به‌عهده داشت، به‌شاه و مجلس معرفی شد و اختیارات فوق‌العاده‌اش، همراه با برنامه دولت او، با رأی اکثریت به‌تصویب مجلس رسید.(۳)

اعتبار و حیثیت مصدق، با پخش خبر «پیروزی ایران» در دادگاه لاهه(٤)، از استحکام بیشتری برخوردار شد. [۳] مصدق که براثر

۳ـ مصدق در چهارم مرداد ۱۳۳۱ کابینهٔ خود را به شاه معرفی کرد. مجلس شورا و سنا نیز تقریباً به‌اتفاق آراء به کابینه مصدق رای اعتماد داد. مجلس در تاریخ ۱۲مرداد۱۳۳۱ باتصویب «ماده واحده» اختیارات فوق‌العاده مصدق را برای‌قانون‌گذاری به مدت شش ماه در مورد اصلاح قانون انتخابات مجلس شورای ملی و شهرداری‌ها، اصلاح امور مالی، اصلاح امور اقتصادی، بهره‌برداری از معادن نفت کشور، اصلاح سازمان‌های اداری، ایجاد شورای محلی در دهات، اصلاح قوانین دادگستری، اصلاح قانون مطبوعات و اصلاح امور فرهنگی و بهداشتی و وسایل ارتباطی تصویب کرد ـ م.

٤ـ در روز ۳۱ تیر ۱۳۳۱، دادگاه لاهه با اکثریت ۹ رای در برابر ٥ رای مخالف، اعلام کرد که صلاحیت رسیدگی به‌دعوای نفتی ایران و انگلیس را ندارد زیرا قرارداد نفتی ۱۹۳۳ [۱۳۱۲ شمسی] ایران و شرکت نفت ایران و انگلیس را نمی‌تواند یک معاهده دوجانبه [دولت‌ها] و بین‌المللی محسوب دارد ـ م.

پیروزی قیام سی تیر و رأی دادگاه لاهه، از موقعیت محکم‌تری در سیاست داخلی و مناسبات خارجی برخوردار شده بود، در صدد بر آمد تا از این اوضاع مساعد، برای تحکیم قدرت خود در داخل کشور، استفاده کند. ترک مخاصمه سست بنیان مصدق و شاه، برای مدتی ادامه یافت، اما چندی نگذشت که وی با تحریکات و مخالفت‌های جدیدی روبه‌رو شد.

زمینه‌های مخالفت جدید با مصدق

مصدق بر طبق اختیارات فوق‌العاده‌ای که از مجلس گرفته بود، یک رشته لوایح قانونی را به‌منظور تصفیهٔ ارتش و دستگاه قضائی از کارکنان فاسد و بی‌کفایت از مجلس گذرانید. فزون براین، مصدق مصمم بود که هزینه‌های عمومی [دولتی] را به مقدار زیادی کاهش دهد، چرا که در سال‌های پس از جنگ دوم جهانی [از شهریور ۱۳۲۰ به‌بعد] اقتصاد ملی براثر بالابودن هزینه‌های عمومی، به‌مرز تورم و ورشکستگی رسیده بود. سال‌ها بود که ۳۸ درصد از بودجه کل کشور به‌نیروهای مسلح تعلق داشت. اما هیچ کابینه‌ای [تابه‌حال] نتوانسته بُود، به‌دلیل مخالفت شاه، از بودجه نظامی بکاهد. [٤]

از این‌رو، اقدامات مصدق برای اصلاح، ارتش [درواقع]، مبارزه مستقیم با قدرت شاه بود و طبعاً بحران جدیدی را در روابط آن دو پدید می‌آورد. نخست‌وزیر که پیش‌بینی می‌کرد بر سراین موضوع دردسر بزرگی با شاه پیدا خواهد کرد، تلاش کرد تا با تأسیس شورائی از افسران ارشد لایق و شریف کشور، به کار بازنشسته‌کردن افسران فاسد و بی‌لیاقت بپردازد.

هدف آشکار مصدق از این اقدام، این بود که وظایف ارتش

را به امور غیرسیاسی، یعنی مسئولیت حفظ نظم و امنیت در داخل کشور و زیرنظر دولت، محدود سازد. این هدف، با الگوی سیستم حکومتی ایران در چارچوب قانون اساسی، سازگاری داشت، زیرا قانون اساسی، ارتش را از دخالت در سیاست (از طریق محرومیت نظامیان از شرکت در انتخابات مجلس) منع کرده بود.(۵) البته، در سال‌های اخیر، برخی از افسران فعال و بازنشستهٔ ارتش، نقش مهمی را در مبارزات سیاسی داخلی کشور، بازی کرده، حتی، به‌رقابت با حکومت غیرنظامی، پرداخته بودند. این نقش را می‌توان در نخست‌وزیری سرلشکر رزم‌آرا مشاهده کرد. در نتیجه تلاش‌های دولت برای غیرسیاسی‌کردن ارتش، کانون افسران بازنشسته، آمادگی زیادی برای پیوستن به مخالفان مصدق پیدا کرد و بر تعداد اعضای این کانون افزوده شد. داشتن هدف مشترک مخالفت سرسختانه با حکومت جبههٔ ملی، این کانون را تبدیل به یک نیروی واحد و نقطه تجمع مخالفان جدید مصدق در آورد. اصلاحات مشابهی که در سایر سازمان‌های دولتی ــ خصوصاً در دادگستری ــ صورت گرفت، به همان نتایج انجامید. یک گروه مخالف نیرومند از قضات عالی‌مقام ایستاده(٦)، به‌وجود آمد که سال‌های متمادی نظام قضائی ایران را در انحصار خود قرار داده و مانع هرگونه اقدام اصلاحی در نظام مزبور می‌شدند. این قضات، که از اصلاحات پیشنهادی دولت احساس خطر می‌کردند، به فکر افتادند تا از موقعیت خود دفاع کنند.

ــــــــــ

۵ـ برطبق مواد ۱۱ و ۱۳ قانون انتخابات مصوب ۲۸ شوال ۱۳۲۹ (دوره دوم مجلس شورای ملی)، افسران و افراد نیروهای مسلح و افراد شهربانی و ژاندارمری از حق رای‌دادن و انتخاب شدن در انتخابات محروم شده بودند ــ م.

٦ـ منظور از قضات ایستاده «دادستان و دادیارها و کارکنان دادسراها» می‌باشد. قضات دادگاه‌ها را اصطلاحاً «قاضی نشسته» می‌گویند ــ م.

مخالفت بالقوه مجلس شورای ملی و سنا با مصدق

علاوه بر مخالفان جدید مصدق، که کم‌کم شکل یک جبههٔ متحد را در برابر او می‌گرفتند، عوامل دیگری نیز وجود داشت که در تضعیف تدریجی قدرت دکتر مصدق مؤثر افتادند. اگرچه، هر دو مجلس شورای ملی و سنا، با اکثریت زیادی به اختیارات فوق‌العاده مصدق در تاریخ سوم اوت ۱۹۵۲ [۱۲ مرداد ۱۳۳۱] رای موافق دادند، اما [باید گفت که] بسیاری از این نمایندگان، بر اثر جبرزمان و اوضاع و احوال کشور پس از قیام سی‌تیر، به این کار تن در دادند.[۵] چرا که پر واضح بود رکن قانونگذاری کشور از سر طیب خاطر حاضر نبود از وظایف قانونی خود صرف‌نظر کرده و آن را به رئیس قوهٔ مجریه [نخست‌وزیر] واگذار کند. به‌این جهت ، عموماً تصور می‌شد که مجلس برای پس‌گرفتن این اختیارات اقدام خواهد کرد. در واقع نیز، چنین بود، زیرا در اواخر سال ۱۹۵۲ [اواخر سه ماهه سوم سال ۱۳۳۱]، این جریان آغاز گردید. حتی ، پیش از اینکه مجلس آشکارا به مخالفت با اختیارات قانونی مصدق بپردازد، درست پنج ماه پس از قیام سی تیر، بی‌میلی خود را به تمدید اختیارات فوق‌العاده مصدق نشان داد.

مجلس سنا، در این زمینه، طرز برخورد آشکارتری نشان داد و مآلا موجودیت خود را به‌مخاطره انداخت(۷). به‌این ترتیب، تعداد بیشتری از سیاستمداران کهنه‌کار به گروه مخالفان پیوستند، تا به تدریج، به صورت یک مانع بزرگ در سر راه حکومت مصدق، از نو ظاهر شوند. [۶]

۷ـ اشاره به انحلال مجلس سنا توسط دکتر مصدق در اول آبان ۱۳۳۱ (۲۱ اکتبر ۱۹۵۲) می‌باشد ـ م.

نظر حزب توده نسبت به اصلاحات و اقدامات مصدق

دربارهٔ عکس‌العمل توده‌ای‌ها در برابر این تحولات، کافی است بگوئیم که در این مرحلهٔ زمانی، همچون گذشته، توده‌ای‌ها تدابیر خود را برمبنای پیش‌بینی سازش حکومت با دولت‌های غربی، برسر مسالهٔ نفت، استوار کرده بودند. هروقت که حزب توده احساس می‌کرد کم‌ترین تغییری در سیاست نفتی دولت به‌وجود آمده است، افراد خود را به خیابان‌ها می‌ریخت تا از سیاست سرسختی در برابر غرب جانبداری کرده و خطر هرگونه سازش احتمالی در دعوای نفت را هشدار دهد.

درست سه هفته پس از قیام سی تیر ـ که در جریان آن توده‌ای‌ها و جبههٔ ملی‌های تندرو، دوش به دوش یکدیگر، برای نخست‌وزیری مجدد مصدق مبارزه کرده بودند ـ حزب توده، موضع مخالفت بامصدق را از سر گرفت و مخالفت شدید خود را با یک سازش احتمالی در دعوای نفت ابراز کرد.[۷] این موضع، به‌گونه سرسختانه‌ای، در سراسر دورهٔ دوم نخست‌وزیری مصدق ادامه یافت. البته، هرگاه که مصدق دچار اختلاف‌نظر آشکار با ارتش می‌شد یا زیر فشار شدید غرب برای پیداکردن راه حلی جهت دعوای ۱۹ ماهه نفت قرار می‌گرفت، توده‌ای‌ها نسبت به مصدق، رویه ملایم‌تری را در پیش می‌گرفتند.

قطع روابط سیاسی ایران و انگلیس

مذاکرات جدید نفت که مشترکاً به‌وسیله واشنگتن و لندن‌صورت گرفت، نتوانست به حل دعوای نفت بیانجامد. در سراسر ماه‌های اوت و سپتامبر ۱۹۵۲ [از اوایل مرداد تا مهر ۱۳۳۱]، سفارت انگلستان و امریکا در تهران، به‌تلاش سیاسی شدیدی برای شکستن

بن‌بست مذاکرات نفت، دست زدند. اما، نه پیام مشترک ترومن ـ چرچیل به مصدق، نه پیشنهاد امریکا برای اعطای ده‌میلیون دلار کمک بلاعوض اقتصادی به ایران، هیچ یک نتوانست موضع نخست‌ـ وزیر ایران را تغییر دهد. [۸]

نخست‌وزیر که پس از گرفتن رأی اعتماد از مجلس شورای ملی و سنا از موقعیت محکم‌تری برخوردار بود، و نیز فریب امضای قرارـ داد فروش نفت با شرکت‌های نفتی مستقل امریکا را خورده بود، [۹] به تدبیری دیگر دست یازید. مصدق در اواسط سپتامبر [در ۲ مهر ۱۳۳۱]، پیشنهادات متقابلی را برای حل مشکل نفت ارائه داد. [۱۰] در ضمن برای این که دولت‌های غربی را وادار به قبول پیشنهادات خود نماید، تهدید کرد که چنانچه این پیشنهادات مورد قبول قرار نگیرد، مبادرت به قطع روابط با انگلستان خواهد کرد. این هشدار که به یک اتمام حجت عملی انجامید، نتوانست نتیجه مورد نظر مصدق را به‌دست آورد. در ۲۰اکتبر ۱۹۵۲ [۳۰ مهر ۱۳۳۱]، با وجود تلاش‌های سیاسی شدیدی که در تهران و واشنگتن [درزمینه حل دعوای نفت] صورت گرفت، روابط سیاسی ایران و انگلیس قطع گردید.

برخی از ایرانیان ، قطع روابط دو کشور را به معنای آغاز مرحلهٔ جدیدی در سیاست ایران می‌دانستند. مخالفان مصدق به هراس افتادند که براثر قطع روابط با انگلستان، خلاء سیاسی پدید آید که برای دیپلماسی سنتی ایران مخاطره‌آمیز باشد. [آنان می‌گفتند] یکی از نتایج آن، این است که امریکا در مقابله با اوضاع بالقوه خطرناک ایران، تنها می‌ماند، و این وضعیت به‌سود کمونیسم بین‌الملل، برای بهره‌گیری از بحران داخلی ایران در جهت رسیدن به هدف‌های آن می‌باشد.

تحولات بعدی، ایران را از غرب دورتر کرد و به انزوای بیشتر کشانید. در چشم سیاستمداران محافظه کار [ایران]، مسیر حوادث

به‌جائی می‌انجامید که شرایط مساعدی را برای منافع توده‌ای‌ها فراهم می‌ساخت. [۱۱]

گروهی از ملیون، که یا دچار وسوسه اتخاذ یک موضع‌گیری بی‌طرفانه در سیاست بین‌المللی ایران شده بودند، یا ایالات متحده را به بریتانیا ترجیح می‌دادند، قطع روابط ایران و انگلستان را در حکم تیر خلاصی برای دیپلماسی در حال احتضار بریتانیا در ایران می دانستند.

فصل پنجم

اصلاحات اساسی مصدق

در پی قطع روابط سیاسی ایران و انگلیس، برهۀ مذاکرات طولانی و مستقیم دو کشور برسر مسألۀ نفت، به‌سر رسید. اگرچه این اقدام قابل پیش‌بینی بود، لکن تاثیر چشمگیری در اوضاع داخلی ایران به‌جای گذارد.

روابط سیاسی ایران و بریتانیا، شاهد فراز و نشیب‌هائی در گذشته بود. اما از سال ۱۸۵۹ به این سو، مناسبات دو کشور به مرحلۀ قطع روابط نرسیده بود.[۱] اینک برای نخستین‌بار درصد سال اخیر، اقدام شدیدی از سوی حکومت ایران برای قطع روابط با یک دولت نیرومند اروپائی صورت می‌گرفت. حتی در بحران شدید روابط ایران و شوروی در ۱۹٤٦ ـ ۱۹٤۷ [۱۳۲٤ـ۱۳۲۵ شمسی برسر مسألۀ حکومت پیشه‌وری درآذربایجان] نیز، پیشنهادی برای قطع روابط با شوروی ارائه نشد.

سیاستمداران محافظه‌کار کشور، به گونۀ منطقی، نسبت به اثرات جهت‌گیری جدید در سیاست خارجی ایران، اعلام خطر کردند. گزارش شده است که شاه قویاً با قطع کامل روابط با انگلستان مخالف بود. شاه عقیده داشت که قطع روابط با انگلیس ضرورتی ندارد چرا که تماس مستقیم با آن دولت را در آینده ناممکن ساخته، و برعکس، سوء ظن غرب را نسبت به اصیل بودن نهضت ملی و هدف‌های سیاست خارجی‌آن، برمی‌انگیخت. حتی گزارش شده‌است

که شاه به نخست‌وزیر گفته بود که در صورت قطع روابط باانگلستان از سلطنت استعفا خواهد کرد. [۲]

انحلال مجلس سنا

نخست‌وزیر که احساس می‌کرد سیاستمداران قدیمی ومحافظه‌کار (که نمایندگان آنان در مجلس سنا عضویت داشتند) با قطع روابط ایران و انگلیس سر مخالفت دارند، در اندیشه اقدام دیگری افتاد تا مخالفان خود را در هم بشکنند. مصدق شخصاً با مجلس سنا دشمنی می‌ورزید زیرا این مجلس با نخست‌وزیری مجدد او در اوایل ژوئیه ۱۹۵۲ [تیر ۱۳۳۱] مخالفت کرده و حیثیت او را جریحه‌دار کرده بود.

یک شب پیش از قطع روابط سیاسی ایران و انگلیس [۳۰ مهر ۱۳۳۱]، تلاش شدیدی در مجلس شورای ملی از سوی طرفداران مصدق، برای انحلال مجلس سنا صورت گرفت. در این مجلس، رقیبان سیاسی مصدق، از جمله سرلشکر زاهدی، عضویت داشتند. در تاریخ ۱۹ اکتبر ۱۹۵۲ [۲۷ مهر ۱۳۳۱] که مجلس شورای ملی در پی دو ماه تعطیلات تابستانی گشایش یافت، برخی از نمایندگان تندروی جبههٔ ملی صدای مخالفت خود را با ادامه کار مجلس سنا، «این پناهگاه نیروهای ارتجاع»، بلند کردند. [۳]

تأخیر سنا در تصویب لایحهٔ مجلس برای مصادره اموال قوام نخست‌وزیر سابق و مخالفت با آزادکردن خلیل طهماسبی قاتل سرلشکر رزم‌آرا را، دلایل انحلال این مجلس دانسته‌اند.(۱) درحالی

۱ـ انحلال مجلس سنا ظاهراً به‌این علت صورت گرفت که چون در قانون اساسی دوره معینی برای مجلس سنا در نظر گرفته نشده و اجلاسات سنا باید مقارن با مجلس شورای ملی باشد، لذا چون دوره دوسالهٔ سنا به پایان رسیده است، از اینرو باید تعطیل شود. ـ م.

که نمایندگان مجلس شورای ملی و مخالفان مصدق در این مجلس هیچ‌گونه تمایلی برای انتقاد از سیاست مصدق در زمینه نفت وروابط خارجی نداشتند، مخالفان مصدق در سنا، به‌شدت از او انتقاد می‌کردند و کابینه را متهم می‌نمودند که ایران را به سوی انزوا و انتحار سیاسی و اقتصادی سوق می‌دهد. سناتورهای رک‌گوئی مانند سرلشکر زاهدی و ابراهیم خواجه‌نوری، با لحن تندی از اقدامات مصدق انتقاد کرده بودند. این سناتورها، با وجود اینکه بااحساسات مخالف روبه‌رو شدند و طرفداران مصدق آن‌ها را محکوم کردند، اما همچنان به‌مخالفت خود با نخست‌وزیر محبوب ادامه دادند.

در ۲۳ اکتبر ۱۹۵۲ [اول آبان ۱۳۳۱] فراکسیون جبههٔ ملی در مجلس شورای ملی پیشنهاد کرد که دورهٔ مجلس سنا از شش سال به دو سال کاهش یابد.(۲) این پیشنهاد ــ که توسط دکتر حسین فاطمی وزیرخارجه جدید(۳) تهیه شده بود ــ توسط یک نمایندهٔ‌جبههٔ ملی در مجلس پیشنهاد شد و بی‌درنگ با اکثریت آراء به‌تصویب رسید وبرای توشیح شاه فرستاده شد.

توشیح این لایحه دو روز بعد صورت گرفت، یعنی هنگامی که نخست‌وزیر با شاه دیدار کرد و وعده داد انتخابات جدید سنا را در آینده برگزار کند. شاه ضمن توشیح این لایحه، با ارسال پیامی از دولت خواست که **«به‌فوریت در مورد انتخابات مجلس سنا اقدام کند زیرا تعطیل این شاخه از رکن قانونگذاری، مغایر با اصول قانون اساسی است.»** [۴]

با وجود پیام شاه در این زمینه، محل تردید بود که حکومت

۲ـ تفسیر مجلس شورای ملی از قانون اساسی این بود که اصولا دوره مجلس سنا باید دو سال باشد و قانون ۱۳۲۸ شمسی دایر بر دوره شش ساله سنا رامعتبر نمی‌دانست ـ م.

۳ـ چون دکتر فاطمی معاون نخست‌وزیر هم بود، لذا از حیث این مقام، پیشنهاد مزبور را ارائه داد ـ م.

قصد انجام انتخابات جدید سنا را داشته باشد و شاه از نیت واقعی مصدق در این زمینه بی‌خبر بود(٤). پس از انحلال مجلس سنا، طبعاً مصونیت‌های سیاسی و قضائی سناتورهای مخالف مصدق سلب شد و دولت می‌توانست برطبق مقررات حکومت نظامی، جلوی اظهارات مخالفت‌آمیز آنان را بگیرد.

سیاست جدید اقتصاد بدون نفت

کابینه دکتر مصدق پس از انحلال مجلس سنا ـ که یک منبع مخالفت با دولت به شمار می‌رفت ـ به‌آزمون‌های جدیدی در زمینه‌های داخلی و خارجی دست زد. در سطح داخلی، سیاست جدید «اقتصاد بدون نفت» تنظیم شد تا کشور از لحاظ تولیدات عمده و مایحتاج عمومی، به مرز خودکفائی برسد. مبنای این سیاست، این بود که در صورت ادامه دعوای نفت با انگلستان، اقتصاد کشور نیازمند ساختار نوینی خواهد بود. در این سیاست جدید اقتصادی، اتکا بر عواید نفتی در آیندهٔ قابل پیش‌بینی، حذف شده و به‌جای آن، برخود‌کفائی در تولید مواد غذائی عمده از طریق توسعه صنایع داخلی و ایجاد تعادل در صادرات و واردات تأکید شده بود.

مایحتاج عمومی، نظیر شکر و چای و قماش پنبه‌ای، تا اندازه‌ای در داخل تولید می‌شد و مقداری هم از کشورهای خارجی و از ممر عواید ارزی حق‌الامتیاز نفت که تا یک سال و شش ماه پیش پرداخت شده بود تأمین می‌گردید. دولت امید داشت که چنانچه بتواند نیاز‌های اصلی خود را از راه خودکفائی در تولید آن‌ها برآورده سازد، از اثرات بحران مالی ـ که اینک به تدریج خود را نشان می‌داد ـ

٤ـ مجلس سنا تا پایان حکومت مصدق تشکیل نگردید. بعد از ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، سناتورهای سابق دوباره مجلس سنا را به راه انداختند ـ م.

جلوگیری کند تا محبوبیت حکومت دچار ضعف نشود.

همزمان با این اقدام، دولت برنامهٔ گسترده‌ای را برای اصلاح دستگاه اداری، از راه پیاده‌کردن طرح کاهش هزینه‌های دولتی وتهیه یک بودجه متعادل در سال مالی جدید (از ۲۱ مارس ۱۹۵۳)(٥)، در نظر داشت. حکومت برای جامهٔ عمل پوشاندن این برنامه‌ها، به‌فکر افتاد که از نظرات مشورتی کارشناسان مالی و اقتصادی خارجی استفاده کند. هیاتی به‌ریاست «کامیل گوت»(٦) رئیس سابق صندوق بین‌المللی پول(۷)، در تاریخ ۲۰ اکتبر ۱۹۵۲ [۷ مهر ۱۳۳۱] به تهران آمد تا «نظرات مشورتی خود را در زمینه چگونگی حل مشکلات اقتصادی و مالی ایران» در اختیار دولت قرار دهد. [٥]

یک سخنگوی دولت [دکتر حسین فاطمی] از برنامه‌های جدید، به‌عنوان «یک سیاست داخلی اقتصاد بدون نفت» یاد کرد که به این منظور طرح‌ریزی شده بود تا در صورت حل‌نشدن دعوای نفت، ایران بتواند یک دورهٔ طولانی از صرفه‌جوئی اقتصادی و پایداری در برابر مشکلات را پشت‌سر گذارد. [٦] در تاریخ ۲٤ اکتبر [۱۱ مهر ۱۳۳۱]، حسین فاطمی وزیر خارجه ایران، توضیحات بیشتری در زمینهٔ این سیاست داد و اعلام داشت که :

«کلیهٔ هزینه‌های غیرضروری حذف می‌شود. سیستم جدید مالیاتی، برحسب درآمد، اصلاح می‌گردد. دستگاه دولت به‌نحوی اصلاح خواهد شد که با کمترین هزینه، بیشترین بازده را داشته

٥ـ در ایران، سال مالی از اول فروردین آغاز می‌شود و تاریخ مورد نظر نویسنده نیز اول فروردین ۱۳۳۲ است ـ م.

6- C. Gutt

۷ـ «کامیل گوت» قبلا وزیر دارائی و اقتصاد بلژیک بود. همراه وی در این سفر، «برزگرور» مدیر عامل کمک‌های فنی سازمان ملل بود. این هیات هنگام اقامت در تهران مذاکرات مفصلی با دکتر عالمی (وزیر کار) و مهندس زنگنه (مدیر عامل سازمان برنامه) و دکتر ابوالضیاء و دکتر کاظمی به عمل آورد ـ م.

باشد.»[۷]

نخست‌وزیر با استفاده از اختیارات فوق‌العاده خود ــ که در واقع به‌او اجازه انتشار لوایح قانونی را می‌داد ــ به انتشار یک رشته لوایح قانونی پرداخت تا امور مالی کشور را تنظیم کرده و سیاست جدید اقتصاد بدون نفت را به مرحلهٔ اجرا درآورد.

همان‌گونه که بعداً ملاحظه خواهید کرد، این اقدامات مصدق نتوانست محبوبیت او را در نزد قشرهائی از طبقهٔ برگزیده [بازرگانان عمده] فزونی دهد که از نفوذ قابل توجهی در سیاست کشوربرخوردار بودند. برعکس، از وقتی که دستگاه دولت این جریان کند از حرکت جدید اقتصادی و اصلاح کشور را آغاز کرد، نیروهای تازه‌ای ازمخالفان به‌هستهٔ مخالفان سابق مصدق اضافه شد.

تحول در اصول سیاست خارجی ایران

به موازات مسیر تازه‌ای که در سیاست اقتصادی کشور پدید آمده بود، نظریهٔ جدیدی در زمینهٔ اصول سیاست خارجی ایران در اندیشه نخست‌وزیر و یاران نزدیک او شکل می‌گرفت. این نظریه جدید زاییده ملاحظات زیر بود :

۱ــ رقابت صد ساله روسیه [شوروی] و انگلیس در ایران ، به‌ندرت توانسته است منافع واقعی کشور راتأمین کند.

۲ــ قطع روابط سیاسی با بریتانیا سبب گردید که موضع‌گیری بین‌المللی ایران از محتوای تازه‌ای برخوردار شود.

۳ــ بعید به‌نظر می‌رسد که ایالات متحده بتواند به عنوان یک قدرت بزرگ، جانشین بریتانیا در ایران شود، چرا که از لحاظ جغرافیائی فاصلهٔ زیادی با ایران دارد و فاقد هدف‌های استعماری قدیمی در ایران می‌باشد.

به‌این جهت، ایران باید یک سیاست واقعی «عدم تعهد» را در

قبال دولت‌های بزرگ در پیش گرفته و از رقابت‌های شرق و غرب برای توسعهٔ منافع ملی ایران به طرز منطقی و کمال مطلوب استفاده نماید.

این نظریه جدید بر دو محاسبه سیاسی استوار بود: نخست ، یک طرز تفکر مبهم و بسیار خوش‌خیالانه‌ای وجود داشت مبنی بر این‌که پیگیری سیاست یاد شده، سبب می‌شود که ایالات متحده از ترس توسعهٔ کمونیسم در ایران، به یاری این کشور آید. دوم، دولت پیش‌بینی می‌کرد که مخالفت ایران با منافع غرب موجب می‌شود که کشورهای عضو بلوک شوروی [اروپای شرقی] به‌حل مشکلات دشوار اقتصادی ایران کمک کنند.[۸] ملاحظهٔ اخیر از اهمیت‌زیادی برخوردار بود چرا که گسترش روابط اقتصادی و بازرگانی با بلوک شوروی را یک امر ضروری در کامیابی برنامه جدید اقتصاد بدون نفت، به‌شمار می‌آوردند.

ملاقات کاشانی با سفیر امریکا

در هفته‌های اول ماه نوامبر [اواسط آبان ۱۳۳۱]، اعتراضات شدیدی در مجلس نسبت به سیاست امریکا در ایران به عمل آمد. نمایندگان تندروی جبههٔ ملی ــ که به داشتن روابط نزدیک باآیت‌الله کاشانی معروف بودند ــ نارضائی شدید خود را از کوتاهی دولت امریکا در دادن یک وام بزرگ به ایران ابراز داشتند.

لوی هندرسن(۸) [سفیر امریکا در ایران] در ملاقات با آیت‌الله کاشانی (رئیس مجلس شورای ملی) کاملا از هدف‌های محکوم‌کردن سیاست امریکا در ایران آگاه شد. گزارش شده است که کاشانی در این ملاقات پیشنهاد کرد که امریکا برای بالابردن موقعیت خود در

8- Loy Henderson

ایران، دو اقدام زیر را انجام دهد: فوراً یک وام ۱۰۰ میلیون دلاری در اختیار ایران قرار دهد، بی‌درنگ به دولت ایران در پیدا کردن مشتریانی برای نفت صادراتی خود، کمک کند. همچنین، گزارش شده است که کاشانی به سفیر امریکا هشدار داد که ادامه سیاست کنونی امریکا سبب خواهد شد که رهبران مذهبی و ملی ایران نتوانند در برابر اقدامات احتمالی حزب توده برای قبضه‌کردن قدرت باتوسل به زور، ایستادگی کنند.[۹]

با این که به‌نظر می‌رسد گفته‌های کاشانی در خط سیاست کلی بود که دولت در صدد اتخاذ آن بود، اما حکومت از سخنان آشکار کاشانی در زمینهٔ سیاست خارجی استقبال نکرد. معروف است که [مصدق گفته‌بود] این‌اظهارات غیرمسئولانه کاشانی، یکی‌از گلایه‌های عمده مصدق را به‌وجود آورد که بعداً به یک اختلاف جدی میان او و آیت‌الله کاشانی تبدیل شد.

سیاست خودکفائی اقتصادی و اثرات آن

در این میان، دولت اقداماتی را برای تامین خودکفائی کشور از لحاظ تولید مایحتاج عمومی و سایر کالاهای وارداتی، آغاز کرد که علی‌الاصول ، بخش بزرگی از ذخایر ارزی کشور صرف خریداری آن‌ها از خارج می‌شد. از میان سه قلم مایحتاج عمومی، یعنی شکر وبرنج و چای، ایران از نظر تولید برنج و چای خودکفا بود. تولید داخلی شکر۰۰۰ر۵۰تن ومعادل چهل‌درصد مصرف‌سالانه آن‌بود. مابقی‌آن‌نیز ازطریق موافقتنامه بازرگانی با شوروی، تامین می‌گردید، و مقداری شکر هم از کشورهای حوزهٔ استرلینگ(۹) وارد می‌شد. البته پس از

۹- حوزه استرلینگ (Sterling Area) به‌کشورهائی از جهان گفته می‌شود که ذخایر عمده ارزی خود را به لیره انگلیسی در بانک‌های لندن نگاهداری می‌ ←

قطع بهرهٔ مالکانه ایران از محل نفت [به دلیل ملی شدن نفت] در تابستان سال ۱۹۵۱ [تابستان ۱۳۳۰ شمسی]، واردات شکر از حوزه استرلینگ امکان‌پذیر نبود زیرا دولت بریتانیا ذخایر محدود ایران به لیره انگلیسی را که خزانه‌داری کل در بانک انگلستان نگاهداری می‌کرد، به تلافی ملی‌کردن صنعت نفت، مسدود کرده بود.

علاوه بر اقدام یاد شده، واردات پارچه‌های پنبه‌ای نیز بسیار مورد نیاز بود. وقتی که واردات آن از حوزه استرلینگ غیرممکن گردید، دولت تلاش کرد تا با توسعه صنعت پارچه بافی داخلی، به مرز خودکفائی برسد. [در آن زمان] تولید پارچه داخلی فقط ۲۱ درصد نیاز کشور را تأمین می‌کرد.[۱۰]

سازمان برنامه، طبق دستور دولت ، مامور مطالعه دربارهٔ راه‌ها و وسایل اجرای طرح‌های جدید اقتصادی شد. این سازمان در گزارشی که برای نخست‌وزیر فرستاد، پیش‌بینی کرد که می‌توان در ظرف سه سال آینده، تولید داخلی شکر را به ۰۰۰ر۱۵۰ تن بالا برد و کارخانه‌های پارچه‌بافی را جهت تامین کامل نیازهای داخلی توسعه داد.

براساس برآورد سازمان برنامه، هزینهٔ کلی این طرح‌ها از ۹۰۰ میلیون دلار تجاوز می‌کرد. این سازمان پیشنهاد کرد که ماشین‌آلات مورد نیاز براساس قراردادهای پایاپای از آلمان غربی و برخی از کشورهای اروپای شرقی، در برابر صادرات محصولات کشاورزی ایران، وارد شود. [۱۱]



کنند. کشورهای یادشده ، دارای سیاست‌های پولی و بازرگانی مشترک بابریتانیا هستند. دولت ایران تا دوران مصدق، از لحاظ نگاهداری ذخایر ارزی خود به‌لیره، در شمار کشورهای حوزه استرلینگ بود. اما پس از بحران نفت ایران و انگلیس، دکتر محمد نصیری رئیس بانک مرکزی وقت ایران از سیستم چند ارزی استفاده کرد و پیوند ایران با حوزه استرلینگ قطع شد ـ م.

نتیجه این گزارش، و سایر مطالعات انجام شده در زمینه مسائل اقتصادی ایران ، این بود که نظر به فقر عمومی در کشور، و به‌دلیل خودکفائی در تولید اقلام اساسی خوراک مردم،یعنی نان و برنج ، تحریم نفتی تحمیل شده بر ایران به وسیله بریتانیا و اغماض‌امریکا در این زمینه، تاثیر ناگواری در وضع اکثریت مردم در آینده نخواهد داشت.

در واقع دلایل بسیار وجود داشت که چنانچه اکثریت مردم ، منبع اصلی قدرت حکومت بودند، شکست دادن حکومت جبههٔ ملی فقط از راه فشار اقتصادی مقدور نبود. اما چون این اکثریت فاقد قدرت مؤثر در کشور بودند، لذا باید تاثیر بحران اقتصادی کشور را در محتوای تاثیر آن برقشرهائی از هیأت حاکمه مورد بررسی قرارداد که از نفوذ عمده‌ای در سیاست داخلی برخوردار بودند.

اتاق بازرگانی ــ که بازرگانان طراز اول کشور در آن عضویت داشتند ــ را باید نمونه‌ای از قشرهای یاد شده به‌شمار آورد. [چرا که] اجرای سیاست‌های اقتصادی جدید مصدق، سبب گردید کــه منافع مسلم این اتاق از لحاظ روابط اقتصادی با غرب به شدت به مخاطره بیافتد.

بازرگانان متعدد مانند «علی نیکپور» و «محمد خسروشاهی» و «علی وکیلی» که موقتاً و از سر اکراه از دکتر مصدق حمایت کرده بودند، با شدت گرفتن بحران اقتصادی کشور و در پی انحلال‌مجلس سنا، ازنفوذ و قدرتشان کاسته شد، و جانبداری خود را از مصدق پس گرفتند. با وجود این، بازرگانان طبقه پائین و متوسط ــ کــه فعالیت خود را در بازار متمرکز کرده و معمولا به تجارت داخلی اشتغال داشتند ــ از رویه بازرگانان یاد شده، پیروی نکردند. نخستیـن گروهی که تا اندازه‌ای در انجمن بازاریان تهران عضویت داشتند، به حمایت خود از جبههٔ ملی ادامه دادند. اما وقتی خطر حزب تــوده بیشتر شد، از علاقه آن‌ها به جبههٔ ملی ، کاسته گردید.

در مورد [وضع مالی] حکومت، باید خاطرنشان شود که ملی‌کردن صنعت نفت، حکومت را گرفتار مشکلات بزرگ مالی کرد. هزینـهٔ نگاهداری از تاسیسات صنعت نفت در آبادان، به صورت بارگرانی بر دوش تعهدات مالی دولت درآمد. کسری بودجه که در مواقع عادی بین ۱۵ تا ۲۵ درصد نوسان داشت، پس از ملی شدن نفت به ۲۸ درصد رسید.

پیش از آنکه پرداخت بهرهٔ مالکانهٔ نفت به خزانه ایران قطع شود، نزدیک به ۲۵ در صد از بودجه کل کشور از طریق فروش ارز به‌بازرگانان و واردکنندگان کالا تامین می‌شد و هفتاد و پنج درصد از تجارت خارجی کشور در دست آنان بود. پس از آنکه پرداخت بهرهٔ مالکانهٔ نفت [به دلیل ملی‌شدن] قطع گردید، درآمد دولت، خود به‌خود، تا میزان ۳۷ درصد پائین آمد و کسری بودجه نیز، نزدیک به ۱۰۰ میلیون دلار، بیشتر شد. کسری بودجه موضوعی بود کــه حکومت دکتر مصدق از پیشینیان خود به ارث برده بود. [۱۲]

کارشناسان مالی برآورد کردند که دست کم نیمی از این کسری را می‌توان از محل اصلاح سیستم مالیاتی و دریافت حقوق و عوارض گمرکی تامین کرد. چرا که سال‌های متمادی بود وصول مـالیات و حقوق و عوارض گمرکی وضع درستی نداشت. کسری باقی‌مانده نیز، با به‌کارگرفتن سیاست‌های پولی، نظیر انتشار اسکناس‌های جدیـد دارای پشتوانه محکم یا فروش اوراق قرضه به مبلغ معینی و در زمان معینی، قابل تامین بود.[۱۳] با وجود این، پیش از این که اقدامات مزبور عملی شود، حکومت با فخر و مباهات از بودجه متعادل خـود برای سال آینده سخن گفت. باقر کاظمی (وزیر دارائـی وقت) در اواخر دسامبر ۱۹۵۲ [اوایل دی ۱۳۳۱] اعلام کرد که برای‌نخستین بار در ده سال اخیر، حکومت توانسته است با وجود ۳۵۰۰ میلیون ریال کسری، یک بودجه متعادل تهیه نماید. وی از جزئیات ایـن بودجه سخن نگفت. [۱٤]

افزایش مالیات املاک و مستغلات و سایر دارائی‌های غیر‌منقول، ده درصد کاهش در هزینه‌های عمومی و اصلاح شدید روش وصول مالیات، به عنوان علل کامیابی دولت در تهیه یک بودجه متعادل برشمرده شدند. با این حال، هنگامی که دولت لایحه بودجه را به مجلس برد، این‌گونه به نظر می‌رسید که دولت از لحاظ افزایش درآمد خود، دچار خوش‌بینی شده است. حتی در صورتی که سیاست‌های مالی دولت قرین کامیابی می‌گردید، باز هم راه درازی برای برطرف کردن مشکلات مالی ناشی از متوقف شدن صنعت نفت، وجود داشت.

در شرایطی که مشکلات اقتصادی فکر حکومت دکتر مصدق را در ماه نوامبر و اوایل دسامبر ۱۹۵۲ [از اواسط آبان تا اوایل آذر ۱۳۳۱] به‌خود مشغول داشته بود، در حالی که اقتصاد کشور با آهستگی وارد مرحلهٔ جدیدی از تحرک می‌شد، تحولات سیاسی تازه و کارسازی در پشت پرده سیاست صورت می‌گرفت.

نفاق‌افکنی میان مصدق و کاشانی

مخالفان مصدق در مجلس، به‌تدریج خود را در وضعی قراردادند که توانستند میان دکتر مصدق و آیت‌الله کاشانی اختلاف بیاندازند. مخالفان مصدق درست می‌اندیشیدند که با پاشیدن تخم این نفاق، می‌توانند حکومت جبههٔ ملی را نابود سازند. گو این‌که هنوز نخست‌وزیر مورد احترام مجلس بود و نمایندگان مستقیماً از او انتقاد نمی‌کردند، اما اعضای کابینه و مشاوران برجستهٔ وی از این مزیت برخوردار نبودند. جناح مخالف مصدق در مجلس، آشکارا و به شدت از اعضای کابینهٔ مصدق انتقاد می‌کرد، و همواره از ابراز وفاداری خود به کاشانی به مثابه «حافظ قانون اساسی در رژیم پارلمانی»، دریغ نمی‌ورزید. [۱۵]

نخستین شکاف در روابط نخست‌وزیر و مجلس، در اوایل دسامبر [اواسط آذر ۱۳۳۱] روی‌داد. یک نماینده ناراضی جبههٔ ملی از یکی از وزیران کابینه به‌شدت انتقاد کرد و گفت که این وزیر به‌قدرت مجلس احترام نگذارده و صرفاً متکی بر اختیارات فوق‌العاده نخست‌وزیر، به مثابه تنها منبع قانون‌گذاری، است. واکنش مصدق در برابر این انتقاد آن بود که به‌اعضای کابینه‌اش دستور داد از شرکت در جلسات مجلس خودداری کنند.

پیشامد یادشده ، از این نظر اهمیت داشت که سرآغاز یک‌رشته رویدادها بود که سرانجام با ایجاد شکاف پرنشدنی میان کاشانی و مصدق، ضربه سختی را بر پیکر همبستگی و یکپارچگی کادر رهبری جبههٔ ملی وارد آورد. اختلاف مصدق و کاشانی در اواسط ژانویه ۱۹۵۳ [۱۸ دی ۱۳۳۱] و بر سر تصویب تمدید لایحهٔ اختیارات فوق‌العاده نخست‌وزیر به مدت یک سال دیگر، آشکار شد. به‌محض این‌که این لایحه در مجلس عنوان گردید، کاشانی به‌دلیل این‌که لایحه مزبور مخالف با اصول قانون اساسی است، مخالفت خود را باآن ابراز داشت. در جریان یک بحث طولانی در مجلس بر سر این لایحه، معدودی از نمایندگان جبههٔ ملی که از کاشانی هواداری می‌کردند، به انتقاد شدید از نخست‌وزیر پرداختند و او را متهم کردند که مجلس را از اعتبار انداخته و دستگاه قانون‌گذاری را تضعیف می‌کند. گو این که‌این لایحه سرانجام با ۵۹رأی موافق در برابر ۷رأی مخالف به‌تصویب مجلس رسید، اما این پیشامد سبب شد که ترس مخالفان از استیضاح نخست‌وزیر بریزد. همچنین، برخی اختلافات اساسی میان کادر رهبری جبههٔ ملی ـ که تا آن زمان بر مردم نامعلوم بود ـ علنی گردید. موضوع تمدید اختیارات فوق‌العاده مصدق، سبب شد که مخالفانش خود را به‌سلاح جدید حمایت از قانون اساسی مجهز نمایند، چرا که این سلاح در گذشته برای مبارزه با خودکامگی بسیار کارساز افتاده بود. آیت‌الله کاشانی که می‌دانست مردم احترام زیادی

برای قانون اساسی قایل هستند و نیز آگاه بود که اتهام خیانت یا نوکر خارجی‌بودن به‌مصدق نمی‌چسبد ـ دو اتهامی که در سیاست ایران بارها به‌افراد زده شده است ـ حملات خود را به کابینه مصدق در قالب حمایت از قانون اساسی عنوان کرد. همان‌گونه که بعداً یکی از هواداران کاشانی در مجلس گفت: «**خداوند او [کاشانی] را مأمور کرده بود تا قانون اساسی را از گزند سوء استفاده و غصب آن به وسیلهٔ سیاستمداران تشنهٔ قدرت حراست نماید.**»[۱۶]

در جریان این مباحثات، دکتر مظفر بقائی و علی زهری از حزب زحمتکشان (که به ضدیت با توده‌ای‌ها شهرت داشت) از عضویت در گروه پارلمانی جبههٔ ملی استعفا کردند. به این ترتیب، تعداد مخالفان مصدق در مجلس به ۱۱ نفر افزایش یافت و زمینه را برای مبارزه اساسی مصدق و کاشانی هموار کرد.

رأی نهائی مجلس دربارهٔ تصویب اختیارات فوق‌العاده دکتر مصدق، به تیرگی بیشتر روابط حکومت و مجلس انجامید. با وجود این، مصدق و کاشانی از همبستگی نهضت ملی سخن گفتند و تلاش کردند تا اهمیت موضوعی را که این چنین باعث تفرقه آن‌ها شده بود، بی‌اهمیت جلوه دهند.

نخست‌وزیر که این بار هم بر مجلس پیروز شده بود، رویه حزم و احتیاط را در روابط با کاشانی درپیش گرفت. کاشانی نیز گفت که توافق وی با مصدق [بر سر لایحهٔ اختیارات فوق‌العاده مصدق] به این منظور صورت گرفت تا از حکومت مصدق ـ که در آستانهٔ آزمودن سیاست خارجی بی‌طرفانه در قبال بلوک شرق و غرب بود ـ حمایت نماید.

فصل ششم

آزمون سیاست عدم تعهد

دکتر مصدق بانی سیاست عدم تعهد در جهان

دکتر مصدق در سراسر زندگی‌اش، هوادار سیاست بی‌طرفی ایران به شیوه سویس(۱) بود که تحصیلات دانشگاهی‌اش را در آنجا تکمیل کرده بود.(۲) وی سرانجام این فرصت را یافت تا عملی بودن چنین سیاست خارجی را در کشورش بیازماید.

اگرچه اصطلاح «عدم تعهد» در آن زمان مرسوم نبود، اما دکتر مصدق اندیشه اجرای آن تصمیمی را در سر می‌پرورانید که در نیمهٔ دوم دههٔ ۱۹۵۰ [۱۹۵۶] از سوی رهبران سرشناس جهان مانند «جواهر لعل نهرو» و «مارشال تیتو» و «جمال عبدالناصر» و «دکتر سوکارنو» برای توجیه یک وضعیت «عدم تعهد» در امور بین‌المللی اتخاذ شد. اساس سیاست مصدق، صرف‌نظر از موضوع رسمیت یافتن این سیاست، خودداری از اتحاد [سیاسی و نظامی] با یکی از دو ابر قدرت انگلیس و شوروی و کوشش برای بهره‌گیری ازرقابت

۱ـ کشور سویس از بدو استقلال تا کنون از سیاست بی‌طرفی حمایت کرده و از اینرو در سازمان ملل متحد هم عضویت ندارد ـ م.

۲ـ مصدق دوره دکترای حقوق خود را در دانشگاه «نوشاتل» سویس گذراند و مدتی هم در سویس وکالت دادگستری می‌کرد. به همین جهت، پس از بازگشت به ایران، در «مدرسه علوم سیاسی» به‌تدریس حقوق و مالیه پرداخت ـ م.

آن‌دو در جهت تأمین حداکثر منافع ایران بود.

از آن‌جائی که دست یافتن بر چنین هدفی در ایران، آن‌هم در دوران پس از جنگ دوم جهانی، نیاز به ریشه‌کن کردن نفوذشوروی و بریتانیا داشت، از این‌رو، به‌سیاست «ناسیونالیسم منفی» یا «موازنه منفی» شهرت یافت. در واقع، پس از سقوط حکومت مصدق و به قدرت رسیدن مجدد شاه [پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲]، شاه سیاست «ناسیونالیسم مثبت» خود را در برابر سیاست «ناسیونالیسم منفی» مصدق قرارداد و به مخالفت با آن برخاست. این سیاست شاه، به‌ویژه در نیمهٔ دهه ۱۹۶۰ [۱۳٤۲ شمسی به بعد] به مرحلهٔ اجرا درآمد. مبنای «ناسیونالیسم مثبت» شاه این بود که کشورهائی مانند ایران که دارای اهمیت استراتژیک [جغرافیائی ـ سیاسی] هستند، باید به‌جای مقابله با دو ابر قدرت رقیب [امریکا و شوروی]، با هر دو آن‌ها همکاری کرده و به این ترتیب حداکثر امنیت و منافع ملی کشور را حفظ نمایند.[۱]

دکتر مصدق پس از اینکه توانست نفوذ انگلستان در ایران را مسدود کند، دست به اقداماتی برای ایجاد تعادل میان سیاست شوروی و امریکا در ایران زد. مصدق عقیده داشت که برای رسیدن به‌چنین مقصودی، باید اصولا از رقابت آشکار آن‌ها در ایران کاست و در صورت لزوم، با به‌جان هم‌انداختن آن‌دو، منافع ایران راتامین نمود، بی‌آنکه ایران با هیچ‌یک از آن‌ها متحد شود. مصدق در سخنرانی‌های نخستین خود در مجلس شورای ملی و نیز در سخن‌رانی‌هائی که برای مردم ایراد می‌کرد، به شرح این نظریه پرداخت که برای حفظ منافع ملی ایران، باید سیاست عدم تعهد در برابر ابرقدرت‌ها را در پیش گرفت و دخالتی در اختلافات مسلکی وسیاسی دولت‌های خارجی نکرد. مقدمه قانون ملی کردن نفت ایران، بیانگر چنین اندیشه‌ای است: مصدق ابراز امیدواری می‌کند که با پایان دادن به نفوذ اقتصادی و سیاسی یکی از قدرت‌های بزرگ غرب،

ایران می‌تواند به تحکیم صلح و ثبات در جهان و خصوصاً در خاورمیانه کمک نماید.[۲]

زندگی سیاسی مصدق و پافشاری‌های پیوسته او در گذشته برای اتخاذ سیاست بی‌طرفی، وی را به صورت قهرمان سیاست بی‌طرفی درآورده بود. مردم به یاد می‌آوردند که در بحران روابط ایران و شوروی بر سر امتیاز بدفرجام نفت شمال به شوروی در دوران پس از جنگ دوم جهانی، دکتر مصدق که در آن زمان رهبر اپوزیسیون [اقلیت مخالف] در مجلس بود، به مخالفت با موضع نمایندگان حزب توده در طرفداری از تصویب این قرارداد پرداخت و موضع آن‌ها را به «**آدم ابلهی تشبیه کرد که تلاش می‌کند با یک دست خود دست دیگرش را قطع کند تا بتواند تعادل بدنش را حفظ نماید!**»[۳]

با توجه به زمینه یادشده، تلاش‌هائی را که مصدق برای تحکیم موضع بی‌طرفی ایران در امور بین‌المللی به عمل آورد، نمی‌توان صرفاً به‌عنوان یک اقدام تاکتیکی [سیاسی] برای وادارکردن‌امریکا به‌دادن کمک‌های اقتصادی به ایران، در شرایط دشوار اقتصادی‌آن زمان، تفسیر کرد. گو اینکه چنین ملاحظاتی مد نظر وی بود، اما سیاست بی‌طرفی‌اش را باید اساساً در آرمان‌های درازمدتش جستجو کرد.

مخالفت مصدق با پذیرش قرارداد پیمان متقابل با امریکا

نخستین آزمون روند عدم تعهد در سیاست خارجی ایران، در هنگام تجدید موافقت‌نامه کمک نظامی امریکا به ایران پیش آمد، که با توجه به مقررات قانون «پیمان امنیت متقابل»(۳) تنظیم شده

3- Battle Act

بود.(٤) این موضوع در روابط ایران و امریکا تأثیر گذارد.[٤] مصدق شرط مقررات «پیمان امنیت متقابل» را نپذیرفت زیرا ایران را متعهد می‌ساخت که در برابر دریافت این کمک، خود را به دفاع از منافع غرب متعهد سازد. مصدق معتقد بود که پذیرش چنین تعهدی از سوی ایران، سبب خواهد شد که موضع بی‌طرفی ایران در امور بین‌المللی شدیداً به‌مخاطره بیافتد. به این جهت بود که ارسال کمک نظامی امریکا به ایران در اوایل ژانویه ۱۹۵۲ [اواخر دی ۱۳۳۰] متوقف گردید. شایعاتی درباره پایان یافتن قریب‌الوقوع خدمات مستشاران نظامی امریکا در پایتخت بر سر زبان‌ها افتاد که موجب شادمانی بسیار توده‌ای‌ها و افراد تندروی جبههٔ ملی گردید. البته مصدق نگذارد که این مشکل به شکاف غیرقابل مرمتی در روابط ایران و امریکا بیانجامد. لوی هندرسن سفیر وقت امریکا در ایران نیز تلاش نمود تا مانع تیرگی روابط دو کشور شود. چاره‌ای که برای حل مشکل پیدا شد این بود که ایران به‌جای پذیرش مقررات «پیمان امنیت متقابل»، تعهدات خود را دایر بر وفاداری به منشور سازمان ملل اعلام کرد.[٥] کمک نظامی امریکا از سر گرفته شد و نخست‌وزیر آشکارا اعلام کرد که این کمک‌ها مغایرتی با سیاست عدم‌تعهد

٤- برطبق مقررات «پیمان امنیت متقابل»، در صورتی که امریکا با کشور دیگری وارد جنگ می‌شد، دولت‌های امضاء کننده این پیمان نیز می‌بایست در آن جنگ به‌سود امریکا شرکت کنند. موضوع مورد نظر نویسنده این است که در دی ماه ۱۳۳۰ و در هنگام تجدید موافقت نامه مربوط به خدمات و مستشاران نظامی امریکا در ژاندارمری ایران و ارسال کمک‌های نظامی به ایران، دولت امریکا شرط تجدید موافقتنامه یادشده را پذیرش پیمان امنیت متقابل از سوی ایران دانست. مصدق نیز آن را رد کرد چون آن را مغایر با سیاست بی‌طرفی ایران می‌دانست. مقصود از موافقتنامه کمک نظامی امریکا به‌ایران، همان قرارداد تیر ۱۳۲٦ میان دو دولت است ـ م.

ایران ندارد.(٥)

لغو قرارداد شیلات ایران و شوروی

کمتر از دو هفته پس از موضوع پیش‌آمده در روابط ایران و امریکا، یک مشکل نسبتاً مشابه در روابط ایران و شوروی بر سر مسألهٔ قرارداد شیلات پیش آمد. در سراسر دوران نخست‌وزیری دکتر مصدق، دولت شوروی از انجام هر اقدامی که امکان داشت موجب ترغیب آشکار ایران در ملی‌کردن نفت شود، خودداری می‌کرد. روس‌ها مایل نبودند این تصور به‌وجود آید که آن دولت در صدد است تا از بحران روابط ایران و انگلیس به سود خود بهره‌گیری کند. برداشت کلی روس‌ها در این برههٔ زمانی، شبیه به واکنش یک رقیب شکست خورده بود که کمتر از ده‌سال پیش از دست ملیون ایرانی آسیب دیده بود(٦) و اینک با حزم و احتیاط، مراقب رقیب نیرومند اروپائی خود [انگلستان] بود که طعم همان شکست شدید سیاسی واقتصادی

٥- براثر مذاکراتی که میان مصدق و هندرسن صورت گرفت و در پی موافقت آورل هریمن (مسئول کمک‌های نظامی خارجی امریکا) فرمولی تهیه شد که برطبق آن مصدق نامه زیر را برای سفیر امریکا در تهران فرستاد:

«... دولت اینجانب نظر به‌وضعیات مالی و اقتصادی، کمکی را که دولت متبوعه آن جناب حاضر است به این کشور بنماید استقبال می‌کند و تا آنجا که منابع ثروت و اوضاع ایران اجازه می‌دهد، از اصول منشور ملل متحد پشتیبانی ودفاع می‌نماید و همچنین برای تقویت استعداد دفاعی خود آنچه می‌تواند می‌کند و از هرطرفی که مورد حمله قرار گیرد، با تمام قوا از آزادی و استقلال خود دفاع خواهد کرد» (روزنامه اطلاعات شماره ۷۷۹٤ مورخ ٦ر۲ر۱۳۳۱) ـ م.

٦- اشاره نویسنده به‌پیشنهاد دکتر مصدق دایر بر «ممنوعیت دولت از دادن امتیازات نفتی به کشورهای خارجی» است که در مهر ۱۳۲٦ به‌صورت قانون درآمد. این لایحه در ارتباط با فشار شوروی برای تصویب قرارداد امتیاز نفت شمال، به مجلس شورای ملی تسلیم شد ـ م.

را می‌چشید.

همچنین دولت شوروی یقین داشت چنانچه ایران در لغو قرارداد امتیاز نفتی بریتانیا کامیاب شود، در این صورت بخت و اقبال شوروی برای به‌دست آوردن قرارداد امتیاز نفت شمال ایران بعیدتر می‌گردد. چرا که حکومت مصدق در صدد برمی‌آمد تا تعادلی میان منافع دو ابرقدرت ایجاد نماید. بعداً کاشف به عمل آمد که روس‌ها با وجود شکست خود در به‌تصویب رساندن قرارداد نفت شمال۱۹۴۳ ـ ۱۹۴٤ [رد قرارداد توسط مجلس شورای ملی در ۲۹ مهر ۱۳۲٦]، هنوز امیدوار بودند که نوعی امتیاز نفت در ایران به‌دست آورند. از این‌رو، مایل نبودند موضعی در قبال دعوای نفت ایران وانگلیس در پیش گیرند که امید به‌دست آوردن یک قرارداد دیگر نفت را، نقش بر آب سازد.

بااین‌که ملاحظات یاد شده، در هیچ سندی آشکارا منعکس نیست، لکن کوتاهی روس‌ها در ارائه یک پیشنهاد واقعی برای خرید نفت از ایران، یا دادن کمک‌های اقتصادی همه‌جانبه به حکومت جبههٔ ملی را، کلا ناشی از این ملاحظات دانسته‌اند. هر چند که فروش نفت ایران به شوروی، با توجه به فاصله زیاد جغرافیائی شوروی با آبادان، با دشواری‌هائی همراه بود، اما احساس می‌شد چنانچه روس‌ها به‌راستی می‌خواستند نفت ملی شده ایران را خریداری وبه اقتصاد بحرانی ایران کمک کنند، عملا قادر به این کار بودند(۷)

۷ـ در تائید نظر نویسنده ، لازم به یادآوری است که وقتی صادرات نفت ایران به غرب تعطیل شد و ایران در محاصره اقتصادی قرار گرفت، مصدق در صدد فروش نفت به شوروی و کشورهای اروپای شرقی برآمد. از این رو، ماده (۷) قانون خلع ید را لغو کرد و به تمام کشورهای جهان (از جمله شوروی و کشورهای اروپای شرقی) اعلام کرد که حاضر است نفت ایران را با تخفیف کلی به آن‌ها بفروشد. اما کشورهای مزبور از خرید نفت ایران خودداری کردند (به نقل ازکتاب گذشته چراغ راه آینده است، صفحات ٦۰۱ـ٦۰۲) ـ م.

البته این رویهٔ احتیاط‌آمیز و غیرمشخص روس‌ها، فقط مربوط به سیاست خارجی شوروی بود. [توده‌ای‌ها که متوجه این جنبه از سیاست خارجی شوروی نبودند] هیچ فرصتی را برای استفاده از بحران اقتصادی کشور برای گسترش کمونیسم در ایران از دست نمی‌دادند، به طوری که همزمان با تشدید لحن ضد غربی حکومت جبههٔ ملی، توده‌ای‌ها تلاش کردند تا هدف‌های درازمدت کمونیسم بین‌الملل را در ایران پیاده کنند و این کار در واقع مؤثرتر از هرگونه دخالت مستقیم شوروی در بحران ایران بود.

مخالفت مصدق با پیشنهاد روس‌ها دایر بر تجدید قراردادشیلات، سبب شد که شوروی به رویهٔ مشکوک و درازمدت خود پایان دهد. در ۲۹ ژانویه ۱۹۵۳ [۹ بهمن ۱۳۳۱] کابینهٔ مصدق با نادیده‌گرفتن پیشنهاد شوروی در زمینهٔ انحصار خرید و نظارت بر تولید [خاویار] به‌مدت ده سال، تصمیم به لغو این قرارداد گرفت.

مصدق در جلسهٔ سری مجلس، به تشریح نظریهٔ خود دربارهٔ رفتار یکسان دولت ایران با همهٔ دولت‌های خارجی پرداخت. مصدق کوشید تا برخی از نمایندگان مجلس را که نگران انزوای کامل‌ایران «در عصر وابستگی و همکاری بین‌المللی» بودند، از نگرانی بیرون آورد. برخی از نمایندگان طرفدار مصدق که به رادیکالیسم [تندرو] شهرت داشتند، از نخست‌وزیر خواستند که به‌نحوی از انحاء با همسایه نیرومند شمالی ایران [شوروی] به‌تفاهم برسد تا از ایجاد یک تنش زیانبار در روابط ایران و شوروی ، آن هم در زمانی که دعوای خطرناک نفت با غرب لاینحل مانده است، جلوگیری نماید.[٦]

برخی از محافل ملیون که روابط نزدیکی با مصدق داشتند، این امید خود را پنهان نکردند که دولت با رد نمودن پیشنهاد مسکو، دولت‌های غربی را وادار خواهد کرد تا موضع مساعدتری را در برابر دعوای نفت ایران و انگلیس در پیش گیرند. تصور عمومی براین بود که دکتر مصدق پس از به کار گرفتن روش چانه‌زنی به منظور

به‌دست آوردن امتیازات بیشتر، سرانجام با روسها به‌توافق خواهد رسید، و در این صورت، گروه‌های طرفدار شوروی [حزب‌توده] ازیک راه‌حل احتمالی برای حل‌مشکل نفت باانگلستان‌حمایت‌کرده یادست‌کم مخالفت نخواهند کرد[۷] در حالی که دو ملاحظه یاد شده در ذهن نخست وزیر نیز وجود داشت، اما بسیاری از هواداران مصدق عقیده داشتند که‌اقدام مصدق دراین‌زمینه، ناشی‌ازرشد زیادومنطقی‌نظریه‌اش درباره اتخاذ سیاست بی‌طرفی در روابط با بریتانیا وشوروی است.

دولت شوروی که می‌دید مردم ایران به‌پیشنهاد آن دولت دایر برانحصار خریداری محصولات شیلات [خاویار] اعتراض دارند، دست از پافشاری برداشت و کوشید تا تبلیغاتی درباره تسلیم نهائی شوروی در برابر تقاضای ایران در زمینه لغو قرارداد ۲۵ ساله شیلات به‌عمل آورد.[۸] مسکو با ارسال یادداشتی به‌تهران، آمادگی خود را برای همکاری با ایران در زمینهٔ انحلال شرکت شیلات و محدود کردن درخواست خود به داشتن اولویت در خریداری محصولات شیلات طبق قرارداد ۱۹۲۱ ایران و شوروی اعلام داشت. در قرارداد مودت ۱۹۲۱ ایران و شوروی ذکر شده بود که محصولات شیلات خزر «غذای اصلی مردم روسیه» است.[۹]

حکومت مصدق نیز با پیشنهاد شوروی موافقت کرد و اعلام داشت که اولویت خریداری محصولات شیلات را، همچون محصولات نفتی«به‌عنوان ابرازحسن‌نیت خودنسبت‌به‌همسایگان‌ایران که‌شرکت‌های بازرگانی آنان یا ملی شده یا طبق قوانین داخلی منحل شده است» به دولت شوروی می‌دهد که مشتری قدیمی این محصولات است.(۸) فرض‌های سیاسی یاد شده، در محافل سیاسی ایران ونیز

۸ـ در تاریخ ۹ بهمن ۱۳۳۱ دکتر مصدق به سادچیکف (سفیر شوروی در تهران) اطلاع داد که مدت قرارداد شیلات پایان یافته و دولت ایران حاضر به تمدید آن نیست. مصدق از آن دولت خواست که نمایندگانی را برای تصفیه امور شیلات به‌تهران بفرستد. هیات مزبور به‌تهران آمد و مساله به‌نحو دوستانه‌ای حل شد ـ م.

در میان برخی از ناظران خارجی، به عنوان اثبات بیشتر خواسته واقعی مصدق برای تعقیب یک سیاست بی‌طرفی کامل در امور خارجی تلقی گردید.[۱۰]

در این اوضاع بود که روی کارآمدن حکومت جدید امریکا [ریاست جمهوری ژنرال آیزنهاور از حزب جمهوری‌خواه] موجب نوعی خوش‌بینی در تهران شد. مصدق ناامیدانه کوشید تا نظر مساعد حکومت جدید امریکا را [در مسألهٔ نفت]، با توجه به رد درخواست شوروی دایر بر انحصار شیلات، جلب نماید. لوی هندرسن سفیر امریکا در ایران به تلاش‌های بردبارانه خود برای نزدیک‌کردن نظرات ایران و انگلیس در حل مشکل نفت ادامه داد. فرمول جدیدی که به وسیله دکتر مصدق در ۲۰ مارس ۱۹۵۲ [۲۹ اسفند ۱۳۳۱]، به عنوان اساس حل‌مشکل نفت داده شد، ازسوی انگلستان رد گردید(۹).[۱۱]

این تحولات در روابط خارجی ایران سبب گردید که از اهمیت مسائل مهم داخلی کاسته شود. مسائل مزبور، ناشی از احتمال تفرقه در کادر رهبری جبههٔ ملی بر اثر بروز اختلاف میان مصدق و کاشانی بر سر قانون اساسی بود.

تشدید جبهه‌گیری داخلی علیه مصدق

هنگامی که دکتر مصدق با همسایهٔ نیرومند شمالی ایران [شوروی] در مسألهٔ قرارداد شیلات درگیر شد، نوعی ترک مخاصمه سیاسی و موقت میان او و مخالفانش به وجود آمد. البته، در همان زمان، نیروهای سیاسی رقیب سرگرم تحکیم مواضع خود بودند. مخالفان مصدق ـ که اینک با اطمینان بر روی اختلاف کاشانی و

۹ـ در مورد پیشنهادات مصدق و اقدامات هندرسن نگاه کنید به: پنجاه سال نفت ایران، مصطفی فاتح، صفحه ۶۴۱ به‌بعد.

مصدق حساب می‌کردند ـ در فاصله‌ای که این ترک مخاصمه به‌وجود آمد، در صدد برآمدند تا شکست خود را در مورد مسألهٔ تمدید اختیارات فوق‌العاده مصدق جبران نمایند. به نظر می‌رسید که تنها زمینه مشترک همکاری آنان با کاشانی، ناشی از مخالفتشان با مصدق بود. در میان مخالفان، چند سناتور سابق و امرای بازنشسته ارتش و نیز گروهی از نمایندگان مجلس دیده می‌شدند که به دلیل داشتن مصونیت پارلمانی، از تعقیب دولت در امان بودند.

سرلشکر زاهدی ـ که در پی از دست دادن کرسی خود در مجلس سنا، در مجلس شورای ملی تحصن اختیار کرده بود ـ به صورت نقطه تجمعی برای مخالفان مصدق درآمد. با انشعابی که در حزب زحمتکشان پدید آمد، جبههٔ ملی ضعیف‌تر شد. گواین‌که هنوز اکثریت اعضای جبههٔ ملی به آن وفادار مانده بودند، اما برخی از اعضای کادر رهبری جبههٔ ملی، مانند دکتر بقائی و علی زهری، مصدق را رها کردند و به کاشانی پیوستند. مجاهدین اسلام نیز به طرفداری از کاشانی از مصدق جدا شدند و به جناح اپوزیسیون جبههٔ ملی پیوستند که ترکیب سست و ناهمگنی از همهٔ مخالفان مصدق بود.

حزب توده پس از لغو امتیاز شیلات و از سر گرفته شدن کمک‌های نظامی امریکا به ایران، به‌شدت با مصدق مخالفت می‌کرد و طرفداران خود را به خیابان‌ها گسیل می‌داشت تا حکومت را به‌مبارزه بطلبد. اما همین حزب بعداً، باالهام ازمسکو، در روابط خود با حکومت مصدق تغییراتی داد. یعنی به‌محض این‌که مشکل شیلات حل شد و معلوم گردید که دولت شوروی مایل نیست ایران را در شرایط مبارزه با غرب ناراحت کند، حزب توده نیز به نیروهای طرفدار مصدق پیوست. این نیروها در برابر جبهه‌گیری جدید مخالفان مصدق جهت‌گیری خود را از دست داده بودند.

حزب توده برای بهره‌گیری از آخرین شکاف پدید آمده میان احزاب جبههٔ ملی و رهبران آن‌ها، به یک حرکت ناگهانی دست زد

و نامه سرگشاده‌ای به نخست‌وزیر و گروه پارلمانی طرفدار او نوشت. این گروه پس از بروز اختلاف میان مصدق و کاشانی، نام خود را به «نهضت مبارزه ملی» تغییر داده بود. حزب توده، در این نامه، خواستار آشتی با مصدق شد و همکاری کامل خود را باحکومت در برابر پذیرش شرایط حزب اعلام داشت. شرایط حزب توده عبارت بود از: دولت حزب توده را به عنوان یک حزب قانونی به رسمیت بشناسد، کاهش محدودیت‌های وضع شده برفعالیت آزاد حزب در زمینه‌های کارگری و آموزشی‌و غیره، حزب طرح وسیعی را برای احیای اقتصاد ایران و ادامه ایستادگی در برابر تحریم نفتی و اقتصادی بریتانیا ارائه داد،[۱۲] اخراج مستشاران فنی و نظامی امریکا از ایران، تعطیل کردن اصل چهار، کاهش بودجه نظامی، ممنوعیت ورود کالاهای تجملی از کشورهای غربی.

حزب توده اقدامات یادشده را چنین توصیف کرده بود: «**مؤثرترین اقداماتی که یک حکومت ملی می‌تواند با حمایت خلق‌های مردم ایران انجام دهد**».[۱۳] حزب توده برای اتحاد با «نهضت مبارزه ملی» به محکوم‌کردن نیروهای «ارتجاع سیاه» پرداخت که رهبری آن با آیت‌الله کاشانی بود. [حزب توده در این نامه نوشته بود که] برخی از افسران بی‌اعتبار ارتش در این اتحاد دست دارند و «دست به‌دست یکدیگر داده‌اند تا تیشه به ریشه حکومت ملی بزنند».

در حالی که حکومت مصدق درخواست جنون‌آمیز حزب توده را برای اتحاد، با حزم و دوراندیشی تلقی کرد، اما به نظر می‌رسید که برخی از هواداران تندرو نخست‌وزیر، مایل به پذیرفتن شرایط حزب توده برای بی‌اثر کردن فعالیت مخالفان بودند. در میان آن‌ها «خسرو قشقائی» رئیس قبیلهٔ نیرومند قشقائی وجود داشت که هدف‌های سیاسی خود را زیر تاثیر مخالفت همیشگی‌اش با شاه و ارتش تعیین کرده بود. چند عضو حزب ایران نیز در شمار آنان بودند. این افراد که قبلا در کابینهٔ ائتلافی قوام شرکت داشتند

مایل بودند تا دوباره قدرتی برای خود کسب کنند. [۱۴]

به‌این ترتیب، ماه فوریه ۱۹۵۳ [بهمن ۱۳۳۱] با جبهه‌گیری جدیدی از نیروهای سیاسی مشخص شد که خود را آماده یک نبرد سرنوشت‌ساز می‌کردند. در این مبارزه، بسیاری از توطئه‌گران پشت صحنه، این‌بار نقاب از چهره برداشتند و نوعی آشتی سیاسی میان گروه‌های متعدد هیأت حاکمه صورت گرفت. در پایان این ماه [اوایل اسفند ۱۳۳۱] بود که موضوع مسافرت شاه به اروپا [در نهم اسفند ۱۳۳۱] پیش آمد. این موضوع به بحران جدیدی انجامید که آخرین جبهه‌گیری و مسیر رویدادهای آینده را روشن کرد.

فصل هفتم

نبرد سرنوشت‌ساز مصدق با شاه و آیت‌الله کاشانی

ماجرای نهم اسفند ۱۳۳۱

پس از این‌که برنامه سفر شاه به یک کشور اروپائی برای گذراندن تعطیلات، به‌ناگهان فاش شد، این ماجرا بر شدت بحران کشور افزود. دولت برنامه این سفر را در خفا طوری تنظیم کرده بود که سیاستمداران مخالف دولت نتوانند فرصت بهره‌برداری از آن را بیابند. با وجود این، چند ساعت پیش از عزیمت شاه از ایران، خبر سفرش فاش گردید و در ظرف چند دقیقه، مخالفان نخست‌وزیر این موضوع را به‌صورت یک دردسر سیاسی برای دولت درآوردند.

آیت‌الله کاشانی در مقام خود به عنوان رئیس مجلس، در صدد برآمد که مانع مسافرت شاه شود. وی شخصاً [با نوشتن نامه‌ای] از شاه درخواست کرد که از این سفر منصرف شود و جلسه‌ای سری در مجلس تشکیل داد تا موضوع را به نمایندگان اطلاع داده و به‌آنها هشدار دهد که حتی خروج موقتی شاه از کشور، سبب خواهد شد که نخست‌وزیر عملا به‌صورت یک دیکتاتور درآید. [۱]

در هنگامی که جلسهٔ سری مجلس در جریان بود، چند هزار نفر از هواداران شاه و کاشانی در جلوی کاخ سلطنتی اجتماع کردند. سپس، به‌خانه نخست‌وزیر سنگ پرتاب نمودند. سخنرانان، این

اجتماع را دلیل علاقه مردم به شاه توصیف کردند. در این تظاهرات که به زودی گسترش یافت، تعدادی از امرای بازنشسته ارتش و شهربانی نظیر سرلشکر علی گرزن و سپهبد شاه‌بختی شرکت داشتند که در شمار قربانیان تصفیه‌های اخیر مصدق در کادر بالای نیروهای مسلح بودند. چند ساعتی نگذشت که تظاهرکنندگان به سمت خانهٔ مصدق حرکت کردند. جمعیت طرفدار کاشانی، به‌گونه فزاینده‌ای به خشونت گرائیدند. گروهی از اوباش و کشتی‌گیران باستانی، تلاش کردند تا در خانه دکتر مصدق را بشکنند و به زور وارد آنجا شوند. محافظین خانه مصدق به سوی تظاهرکنندگان تیراندازی کردند و یکی از آنها زخمی شد.

در ساعات نخستین بعدازظهر بود که شاه مقابل کاخ ظاهر شد و به جمعیت طرفدار خود گفت که از رفتن به خارج منصرف شده است. مخالفین مصدق، با شنیدن خبر انصراف شاه، به‌بهره‌برداری از وضعیتی پرداختند که به نظر می‌رسید شکستی برای مصدق به شمار می‌آمد. مصدق بی‌درنگ دست به اقدامات متقابل زد، از آن نوع اقدامات ناگهانی که شیوه سیاسی او بود، تا فعالیت‌های مخالفان خود را بی‌اثر سازد.

نخست‌وزیر در حالی که پیژامه به تن داشت و عصائی به زیر بغل، از پشت خانه‌اش خارج شد و به دفتر رئیس ستاد ارتش [سرلشکر بهارمست] رفت.[۲] مصدق در آنجا به رئیس ستاد ارتش گفت که به‌هیچ‌وجه نباید از پادگان تهران [پادگان باغشاه سابق] خواست که تظاهر کنندگان برابر کاخ شاه را متفرق کند چون امکان دارد که افراد پادگان به‌نخست‌وزیر پشت کرده و دستورات شاه را به عنوان فرماندهٔ کل نیروهای مسلح اطاعت کنند. مصدق، سپس با اتوموبیل به‌مجلس رفت و جلسهٔ سری مجلس را تشکیل داد [و طی سخنانی گفت که] «عوامل دشمن مشترک ما، از این موضوع بهره‌برداری کرده‌اند تا میان مردم و ارتش اختلاف بیاندازند.

مصدق از ماجرای نهم اسفند استفاده کرد و مقامات بالای نظامی را در ارتش و شهربانی برکنار کرد، در حالی که تا پیش از نهم اسفند، مصدق به دلیل مخالفت شاه، جرأت این کار را نداشت. سرتیپ تقی ریاحی به‌عنوان رئیس جدید ستاد ارتش تعیین گردید و دو افسر عالی‌رتبه که معروف به داشتن تمایلات جبههٔ ملی بودند، به ریاست شهربانی [سرتیپ افشار طوس] و فرماندار نظامی تهران [سرهنگ اشرفی] تعیین گردیدند.

تعیین رئیس جدید ستاد ارتش توسط مصدق، آن هم بدون مشورت یا حتی اطلاع قبلی شاه، بحران جدیدی را از لحاظ قانون اساسی [تفسیر اختیارات شاه به عنوان فرمانده کل قوا در قانون اساسی] پدید آورد که موجب تیرگی بیشتر روابط شاه و مصدق شد. همچنین، دکتر مصدق کوشید تا مسئولیت بازنشسته کردن برخی از افسران ارشد ارتش را به دوش کمیته‌ای از افسران معتمد بگذارد تا با رضایت شاه این کار را انجام دهند. فزون بر این، مصدق دست مخالفان تندروی شاه را باز گذارد، یا دست کم در برابر اقدامات خشونت‌آمیزشان عکس‌العملی نشان نداد، تا به شاه نشان دهد که فقط حکومت او می‌تواند شاه را زیر کنف حمایت خود بگیرد. به نظر می‌رسید که مصدق به‌جای کوتاه آمدن در برابر شاه، می‌خواست به شاه هشدار دهد که به صلاح او است تا با حکومت همکاری کند.

اگرچه شاه نقشه نخست‌وزیر را بی‌اثر کرد و از ایران خارج نشد، لکن بعداً مصدق به تصفیه شدیدی در ارتش دست زد وحملات خود را متوجه کاشانی و سایر روحانیون مخالف خود ساخت، به طوری که به نظر می‌رسید همهٔ آن‌ها را غافلگیر کرده است.[۳]

در مدت سه روز اغتشاش و تظاهراتی که در پی نهم اسفند۱۳۳۱ آمد، به‌نظر می‌رسید که مقامات بالای نظامی کشور دچار این تردید شده بودند که به شاه وفادار بمانند یا به مصدق. اما یک نتیجه مهم ماجرای نهم اسفند ۱۳۳۱، این بود که مقامات نظامی و از جمله

نیروهای انتظامی، با وجود این که گلایه‌های بسیار از دولت داشتند، لکن از دستورات نخست‌وزیر به عنوان منبع قانونی و مسئول حفظ نظم و امنیت در کشور پیروی کردند. این‌گونه به نظر می‌رسید که ارتش به اطاعت از مصدق ادامه خواهد داد، مگر آنکه مقامات بالای نظامی دستوراتی خلاف آنرا از شاه دریافت کنند. ماجرای نهم اسفند ۱۳۳۱ سبب شد که مخالفان مصدق نیز درس گرانبهائی را بیاموزند: مخالفان پی‌بردند که در قدرت‌نمائی نهائی خود با نخست‌وزیر در آینده، باید متکی بر ارتش باشند. از اینرو، تلاش‌های خود را دوچندان کردند تا حمایت عناصر ناراضی نظامی را به سوی خود جلب نمایند. در میان این عناصر، سرلشکر زاهدی نیز وجود داشت که پس از تحصن کوتاه مدت در مجلس شورای ملی، اینک به خارج از تهران فرار کرده و منتظر فرصت بود تا ضربه خود را بر مصدق وارد سازد.

موضوع تفسیر اختیارات نظامی شاه در قانون اساسی

هنگامی که مجلس شورای ملی در آوریل ۱۹۵۳ [اردیبهشت ۱۳۳۲] تشکیل شد، با مشکل جدیدی روبه‌رو گردید که ناشی از آخرین برخورد سرنوشت‌ساز شاه و نخست‌وزیر بود. این مشکل اساساً یک موضوع قانون اساسی و مربوط به حدود اختیارات شاه، به عنوان فرمانده کل قوا، بر نیروهای مسلح بود. مصدق که برنقش حیاتی ارتش در مبارزه برای حفظ قدرت خود [در ماجرای نهم اسفند ۱۳۳۱] آگاه شده بود، با شتاب دست به‌کار شد تا اطمینان خاطر یابد که شاه سلطه او بر دستگاه نظامی کشور رامحدود

نسازد. چون قانون اساسی تا حدودی در این زمینه ابهام داشت(۱)، لذا مصدق در صدد برآمد تا با موافقت مجلس از اختیارات شاه بر نیروهای مسلح بکاهد. در پاسخ به درخواست نخست وزیر، یک کمیته هشت نفره از نمایندگان مجلس مأموریت یافت تا درباره اختلافات شاه و مصدق تحقیق کرده و راه‌ها و وسایل برطرف‌کردن آن‌ها را به هر دو آنان گزارش کند. کمیته، پس از این که چندبار با شاه دیدار کرد، گزارشی را تهیه کرد که ابهام مواد قانونی مربوط به اختیارات شاه در قوای مسلح [اصول ۴۷ و ۵۰ و، ۵۱ متمم قانون اساسی] را به‌نحوی روشن می‌ساخت و در واقع بقایای اختیارات شاه بر ارتش را حذف می‌کرد. نخست‌وزیر، این گزارش را به‌عنوان اعتماد مجلس به کابینه تفسیر کرد و در یک سخنرانی رادیوئی که برای مردم ایراد داشت، تا آنجا پیش رفت که دربار سلطنتی را متهم کرد که در تلاش‌های وی برای آزادی ملی و سیاسی کشور از «نفوذ خارجی» کارشکنی می‌کند.[۴]

موضوع یادشده ، با این که صرفاً تفسیری بود بر حدود اختیارات شاه یا نخست‌وزیر در نیروهای مسلح، اما برای مخالفان مصدق یک مسألهٔ حیات و مرگ بود. مخالفان مصدق، اساس مبارزه خود را بر این اصل بسیار مهم قرار دادند که دیگر به مصدق فرصتی ندهند تا

۱ـ اصول ۴۷ و ۵۰ و ۵۱ متمم قانون اساسی سابق در مورد اختیارات شاه نسبت به‌نیروهای مسلح به شرح زیر است:

اصل چهل و هفتم

اعطای درجات نظامی و نشان و امتیازات افتخاری، با مراعات قانون، مختص شخص پادشاه است.

اصل پنجاهم

فرمانفرمائی‌کل قشون بری و بحری با شخص پادشاه است.

اصل پنجاه و یکم

اعلان جنگ و عقد صلح با پادشاه است.

باز هم اختیارات شاه را محدود سازد. گروه‌های مخالف مصدق در مجلس، با استفاده از شگردهای پارلمانی مانند «از اکثریت انداختن مجلس» و «اطاله کلام»، کوشیدند تا مانع تصویب آن در مجلس شوند. طرفداران مصدق نیز بیکار ننشسته و از همهٔ امکانات خود نظیر انجام تظاهرات خیابانی و تهدید به انحلال مجلس و اقدامات مشابهی استفاده کردند که در گذشته نزدیک از آن‌ها به سود خود بسیار بهره گرفته بودند.

مسألهٔ نفت در روابط ایران با امریکا و شوروی

در شرایط یاد شده ، مسألهٔ نفت عملا به‌دست فراموشی سپرده شده بود. در ۲۰ مارس ۱۹۵۳ [اول فروردین ۱۳۳۲]، نخست‌وزیر آخرین پیشنهادات غرب را در مورد «پرداخت غرامت ملی‌کردن نفت» رد کرد.(۲) به‌این ترتیب بود که تلاش‌های بردبارانه دکتر مصدق و «لوی هندرسن» سفیر امریکا برای جلوگیری از قطع مذاکرات، به شکست انجامید. تیرگی بیشتر روابط ایران و امریکا هنگامی‌صورت گرفت که «جان فاستر دالس»(۳) وزیر خارجه جدید امریکا، در هنگام سفر خود به چند کشور آسیائی، از مسافرت به تهران خودداری کرد، و به طوری که گزارش شده بود، هشدارهای ایالات متحده درباره

۲ـ در آخرین پیشنهادی که دولت انگلستان توسط «هندرسن» سفیر امریکا در تاریخ اول اسفند ۱۳۳۱ به دولت ایران تسلیم کرد، تغییراتی در الفاظ عبارات صورت گرفت‌اما‌معنای آن نظیر پیشنهادات گذشته بود. انگلستان پیشنهاد کرده بود که به‌جای جمله «وضع حقوقی طرفین بلافاصله پس از ملی شدن نفت»، جمله «غرامت منصفانه برای از دست رفتن کسب و کار شرکت نفت» گنجانده شود. مصدق به استناد اینکه در سیستم ملی‌کردن ، غرامت شامل تاسیسات شده و کسب وکار را در بر نمی‌گیرد، این پیشنهاد را رد کرد ـ م.

3- John Foster Dulles

خطر مداوم حزب توده نسبت به امنیت جانی کارکنان امریکائی در ایران از هیچگونه پاسخ رسمی دولت ایران برخوردار نشد.(٤)

در اواسط ماه آوریل [اوایل اردیبهشت ۱۳۳۲] بود که حکومت مصدق برای جلب حمایت از امریکا، در مبارزه خود با انگلستان [بر سر مسألهٔ نفت و تحریم صادرات آن]، دچار ناامیدی گردید. دست کم، برخی از یاران مصدق، به این فکر افتادند که از نقش فعال و بالقوه، شوروی برای ایستادگی بیشتر در برابر محاصره اقتصادی ایران (ناشی از تحریم صادرات نفت ایران) استفاده کنند. آنان می‌اندیشیدند که اتحاد شوروی می‌تواند در دو زمینه مهم به حکومت جبههٔ ملی کمک نماید: ۱ـ خرید نفت ملی شده ایران به صورت نقدی یا معاملات بازرگانی پایاپای، ۲ـ دولت شوروی به‌کادر رهبری حزب توده دستور دهد که از اقدامات مداوم خود به صورت اتخاذ خط مشی‌های تندرویانه در مسائل داخلی و خارجی و خصوصاً علیه ایالات متحده، دست بردارد و موجبات تضعیف حکومت مصدق را فراهم نسازد.

نگرانی‌هائی نظیر«عملی‌نبودن خریدنفت‌ایران توسط شوروی»(۵)،

٤ـ لازم به توضیح است که سیاست خارجی امریکا در ایران در این زمان استواربر ملاحظات‌سیاسی زیر بود:

۱ـ امریکائی‌ها نگران بودند که با سقوط احتمالی مصدق، حزب توده قدرت را در ایران به دست گیرد.

۲ـ حزب توده برای قطع روابط ایران و امریکا تلاش زیادی می‌کرد.

۳ـ امریکائی‌ها هنوز امیدوار به حل مسألهٔ نفت بودند.

٤ـ امریکا در نظر داشت سفیر خود را در ایران تغییر دهد.

در این زمینه نگاه کنید به متن انگلیسی خاطرات سیاسی «آنتونی ایدن» وزیر خارجه سابق انگلستان، صفحات ۲۱۱ـ۲۱۳ و روزنامه کیهان شماره ۲۹۵٦ مورخ ۸ر۱ر۱۳۳۲ ـ م.

۵ـ در آن زمان دولت شوروی نیاز چندانی به نفت وارداتی نداشت و چنانچه نفت ایران را هم می‌خرید، ناگزیر می‌شد که آنرا به غرب بفروشد ـ م.

یا «تردیدهای ناشی از مبارزهٔ قدرت در شوروی پس از مرگ استالین»(٦)، مورد قبول ایرانیانی نبود که معتقد بودند چنانچه دولت شوروی واقعاً بخواهد نفت ایران را خریداری کند، قادر است که این هدف را در سیاست خارجی نامحدود خود بگنجاند. حکومت مصدق، در زمینهٔ روابط حزب توده با دولت شوروی، عقیده داشت که این رابطه بی‌اهمیت‌تر از نظر اساسی شوروی نسبت به ایران است، چنانچه حکومت مصدق می‌توانست این نظر اساسی را به یک همکاری در اصول مورد نظر خود، تبدیل نماید، طبعاً حزب توده با الهام از مسکو، از ایجاد دردسر برای حکومت جبههٔ ملی به‌صورت فشار مداوم در نظرات افراطی خود، دست برمی‌داشت.

تلاش‌های مصدق برای نزدیک شدن به کادر جدید رهبری شوروی، به ثمر نرسید زیرا امریکا با اعمال فشار زیاد، این تلاش‌ها را بی‌اثر می‌کرد. موضوعی که در اواخر آوریل ۱۹۵۳ [اوایل اردیبهشت ۱۳۳۲] پیش آمد و نگارنده در آن دست داشت، حکایت از شدت فشار سیاسی امریکا می‌کرد. نگارنده در تفسیری در روزنامه باختر امروز، موضوع «دو راهی سیاست خارجی» ایران را مورد بحث قرار داد که ناشی از نزدیکی بیشتر سیاست خارجی آیزنهاور [رئیس جمهور وقت امریکا] به‌سیاست خارجی انگلیس، خصوصاً پس از رد پیشنهادات مشترک امریکا و انگلیس در زمینهٔ حل مشکل نفت، بود. در این تفسیر نوشتم که بر اساس سنت سیاسی قدیمی ایران، این کشور برای حفظ منافع خود در برابر همسایگان زورمندش،

٦ـ استالین در ۵ مارس ۱۹۵۳ درگذشت و رهبری دستجمعی با شرکت خروشچف و بولگانین و مالنکف و بریا به‌وجود آمد. جنگ قدرتی که در شوروی درگیر شد، سرانجام به تیرباران کردن «بریا» و حذف مالنکف و قدرت بلامنازع خروشچف انجامید. طبیعی بود که در این شرایط، حزب کمونیست شوروی از دادن هرگونه «رهنمود آشکار» به «احزاب برادر» خودداری کند و از آنها بخواهد که بر اساس اصول «مارکسیسم لنینیسم» و تحلیل عینی شرائط زمانی رفتار نمایند ـ م.

دست به دامان کشورهای ثالث دور دست خواهد زد. لذا از امریکا توقع می‌رفت که این نقش را بازی کند و در دوران پس از جنگ دوم جهانی، به‌عنوان یک دولت ثالث، خود را در ایران متعهد سازد. در این تفسیر، خاطرنشان کردم که چون نظرات سیاسی انگلیس و امریکا در مسألهٔ ایران به‌هم نزدیک شده است، لذا امریکا نمی‌تواند این نقش را ادامه دهد، در نتیجه، سیاست مصدق دایر بر ایجاد موازنه در روابط با انگلیس و شوروی و امریکا، بر اثر نزدیکی‌سیاست امریکا و انگلیس بر هم خورده بود. از این‌رو، درچنین شرایطی امکان داشت که ایران به‌یکی از اصول سیاست سنتی خود روی آورد، یعنی برای کاستن از فشار مشترک انگلیس و امریکا بر ایران (چنانچه نتواند این فشارها را بی‌اثر سازد)، به جلب حمایت همسایه نیرومند شمالی خود [شوروی] بپردازد.

چون دکتر فاطمی [صاحب امتیاز روزنامه باختر امروز] وزیر خارجه وقت ایران بود، لذا هم مطبوعات خارجی و هم نمایندگی‌های سیاسی مقیم تهران از تفسیر نگارنده چنین برداشت کردند که این تفسیر دست کم منعکس‌کننده سیاست جدید مصدق است. روزنامه لوموند(٦) در سرمقاله‌ای تحت عنوان «**ایران نخستین قربانی شوروی پس از استالین است**»، قسمت‌هائی از تفسیر مرا نقل کرد تا به حکومت ایران و غرب در برابر تسلیم ایران به خواسته‌های شوروی، هشدار دهد. حتی کار به‌جائی رسید که «لوی هندرسن» سفیر امریکا شخصاً از مصدق خواست تا تضمین نماید که موضوع تفسیر یاد شده، صحت ندارد. سفیر امریکا با یک رفتار خارج از نزاکت‌سیاسی، به‌دکتر مصدق هشدار داد که روس‌ها قابل اعتماد نیستند و هرگونه نزدیکی ایران به شوروی با عکس‌العمل جدی امریکا روبه‌رو خواهد شد. دکتر مصدق ، ضمن این که به سفیر امریکا اطمینان داد که

6- Le Monde

تفسیر یاد شده، منعکس‌کننده نظرات دولت ایران نمی‌باشد، موضع ملی‌گرایانه ودیرپای خودرا به‌لوی‌هندرسن یادآور شد(۷) «**اگر کسی نیازمند پند و اندرز درباره خطرات بالقوه در روابط با روس‌ها باشد، بدون شک کسی نخواهد بود که در دوران اشغال ایران به وسیله روس‌ها، از این درایت و خردمندی برخوردار بود تا مانع مذاکرات قرارداد نفت با شوروی تا پایان جنگ گردد**»(۷). [۵]

این موضوع، نشانهٔ دیگری بود از شدت مشکلات داخلی و خارجی که دکتر مصدق در آخرین بهار حکومتش با آن مواجه شد. با وجود این، نخست‌وزیر از تلاش‌های خستگی ناپذیر خود برای ترغیب رئیس جمهور جدید امریکا [ژنرال آیزنهاور] برای کمک به ایران برای برطرف‌کردن تحریم نفتی ایران توسط انگلستان، دست برنداشت. مصدق ، پیام‌هائی برای «آیزنهاور» پس از پیروزی‌اش در انتخابات ریاست جمهوری و پس از رفتن به کاخ سفید، فرستاد. مصدق در پیام ۲۸ مه ۱۹۵۳ [۷ خرداد ۱۳۳۲] خود به آیزنهاور، نوشت:

«ملت ایران امیدوار است که با کمک و مساعدت حکومت امریکا موانع به‌وجود آمده در کار فروش نفت ایران برطرف گردیده وچنانچه حکومت امریکا قادر نیست چنین موانعی را مرتفع سازد، می‌تواند کمک‌های اقتصادی را در اختیار ایران قرار دهد تا این کشور بتواند

۷ـ اشاره به لایحه‌ای است که دکتر مصدق در جریان امتیاز نفت شمال و فشار توده‌ای‌ها در مجلس برای تصویب قرارداد آن، در تاریخ ۱۱ آذر ۱۳۲۳ به مجلس داد (که به تصویب مجلس رسید). این لایحه دارای چهار ماده بود و ماده اول آن حاکی از این بود که :

«هیچ نخست‌وزیر و وزیر و اشخاصی که کفالت از مقام آن و یا معاونت می‌کنند، نمی‌توانند راجع به امتیاز نفت با هیچ یک از نمایندگان رسمی و غیر رسمی دول مجاور و یا نمایندگان شرکت‌های نفت و هرکس غیراینها، مذاکراتی که اثر قانونی دارد، بکنند یا اینکه قراردادی امضاء کنند.» ـ م.

سایر منابع خود را مورد بهره‌برداری قرار دهد. ایران، سوای نفت، منابع طبیعی دیگری نیز دارد که بهره‌برداری از آن‌ها به حل مشکلات آن کمک می‌نماید، لکن تحقق این منظور بدون کمک اقتصادی خارجی مقدور نیست.

در خاتمه، توجه مساعد و مثبت آن جناب را به‌وضعیت خطرناک کنونی ایران جلب نموده و اطمینان دارم که جنابعالی نسبت به کلیهٔ نکات این پیام توجه لازم مبذول خواهید داشت.»[۶]

اشاره ضمنی مصدق به خطر کمونیست در ایران در این پیام [...وضعیت خطرناک کنونی ایران...] با هیچ‌گونه پاسخ مثبت رئیس جمهور امریکا روبرو نشد. «آیزنهاور» یک ماه بعد، یعنی در ۲۹ ژوئن ۱۹۵۳ [۱۲ تیر ۱۳۳۲] پاسخ مشروحی به دکتر مصدق داد و نتیجه‌گیری کرد که:

«من نیز کاملا درک می‌کنم که حکومت ایران باید رأساً به‌تعیین سیاست‌های داخلی و خارجی بپردازد که بهترین مزایا را برای دولت و ملت ایران در برداشته باشد. همان‌طوری که در این پیام گفته‌ام، قصد ندارم که به حکومت ایران توصیه‌ای در تعیین منافع عالیه آن بنمایم، بلکه صرفاً می‌خواهم تشریح کنم که چرا حکومت ایالات متحده امریکا در شرایط حاضر قادر نیست کمک‌های بیشتری به‌ایران کرده یا از ایران نفت خریداری کند.

چنانچه دولت ایران مایل باشد، حکومت ایالات متحده امیدوار است که بتواند کمک‌های فنی و نظامی خود را به‌ایران، برمقیاس سال گذشته، ادامه دهد.

من نگرانی شما را از بابت وخامت اوضاع ایران درک کرده و صمیمانه امیدوارم که حکومت ایران پیش از اینکه فرصت از دست رود، در حدود قدرت خود به‌اقدامات لازم جهت جلوگیری از وخامت بیشتر اوضاع بپردازد.»[۷]

تشدید فعالیت مخالفان مصدق

در اوایل ژوئیه [در هفته دوم تیر ۱۳۳۲]، معلوم شد که علاقه حکومت جمهوری‌خواهان امریکا به حمایت از موضع ایران در مسألهٔ نفت، بیشتر از حکومت دموکرات‌ها [ترومن] نیست. درک این واقعیت، تأثیر عمیقی بر هواداران میانه‌روی مصدق به‌جای گذارد و این موضوع از اظهارنظرهای آنان در داخل و خارج از مجلس برمی‌آمد.

در داخل مجلس، تعداد نمایندگان «نهضت مبارزه ملی» که به طور نامشروط از مصدق حمایت می‌کردند، به ۳۰ نفر کاهش یافت. نزدیک به ۲۰ نماینده منفرد، از سر اکراه، از مصدق جانبداری می‌کردند. ۲۵ نماینده باقی مانده نیز ناامیدانه می‌کوشیدند تا کابینه مصدق را سرنگون سازند.

ربودن و کشتن موفقیت‌آمیز سرتیپ محمد افشار طوس (رئیس شهربانی)، در ۲٦ آوریل ۱۹۵۳ [۳۱ فروردین ۱۳۳۲]، ضربه سختی را بر قدرت دولت وارد ساخت. این توطئه ـ که به‌وسیله چند امیر بازنشسته ارتش و شهربانی از قبل تدارک دیده شده بود ـ طبق ادعای دولت با همکاری فعال برخی از نمایندگان جبههٔ ملی صورت گرفت که اینک در جبههٔ مخالف مصدق قرار داشتند. قتل رئیس شهربانی منجر به یک رشته بازداشت‌ها گردید و دولت مصونیت پارلمانی دکتر بقائی (نماینده معترض جبهه ملی) را سلب کرد تا وی را به جرم شرکت در قتل افشارطوس محاکمه کند.(۸)

۸ـ براساس اکثر منابع تاریخ معاصر ایران، قتل سرتیپ افشارطوس که صادقانه از حکومت مصدق دفاع می‌کرد، مقدمه‌ای بود برای دستگیری مقامات نظامی و کشوری طرفدار مصدق. امرای بازنشسته ارتش که در جریان قتل افشارطوس دست داشتند عبارت بودند از : سرتیپ مزینی، رئیس سابق ستاد ارتش، سرتیپ ←

در اواخر ماه مه [اوایل خرداد ۱۳۳۲]، نشانه‌های ضعف و ناکامی دولت از بهبود روابطش با مجلس به چشم می‌خورد. گزارش [کمیسیون هشت‌نفره] درباره تفسیر اختیارات شاه در نیروهای مسلح، به قدری اهمیت خود را از دست داده بود که حتی دیگر مورد بحث قرار نمی‌گرفت. مخالفان مصدق، آشکارا مجلس را از اکثریت می‌انداختند تا تصمیمی در این زمینه گرفته نشود. نه تظاهرات‌عمومی در جلوی ساختمان مجلس برای ناگزیرکردن نمایندگان مخالف به‌دست برداشتن از شگردهای «از اکثریت انداختن مجلس»، نه انتقاد شدید نخست‌وزیر از شاه و دربار که رادیو آن را پخش می‌کرد، هیچیک نتوانست به مصدق کمک کند تا در مبارزهٔ خود بر سر کسب قدرت نهائی در نیروهای مسلح، پیروز شود. برعکس، تظاهرات یادشده سبب گردید که از حمایت مجلس نسبت به نخست‌وزیر کاسته شود. برخی از نمایندگان کهنه‌کار جبههٔ ملی، درباره افزایش همکاری حزب توده با حکومت در تظاهرات ضدشاه، هشدار دادند. سخنرانی رادیوئی نخست‌وزیر برای جلب حمایت مردم به‌جائی نرسید، در حالی که استدلال‌های او در مورد محدود کردن قدرت شاه منطقی به‌نظر می‌رسید.

→ دکتر منزه رئیس بهداری ارتش، سرتیپ بایندر و سرتیپ نصراله زاهدی و سرلشکر زاهدی. نامبردگان سرتیپ افشار طوس را در منزل حسین خطیبی غافلگیر کرده و سپس به غار «تلو» (در نزدیکی لشکرک) بردند و بعد از دو روز شکنجه او را کشتند. وزیر دادگستری (لطفی) طی نامه‌ای به مجلس خواستار سلب مصونیت از دکتر بقائی شد اما تا انحلال مجلس هفدهم این اقدام صورت نگرفت. مصدق به‌جای افشارطوس، سرتیپ دفتری (از اقوام خود را) به ریاست شهربانی تعیین کرد که بعداً معلوم شد با سرلشکر زاهدی سر و سری داشته است و در کودتای ۲۸ مرداد نقش مهمی را بازی کرد. برخی منابع خارجی نوشته‌اند که افشارطوس اسنادی درباره مقدمات کودتا علیه مصدق به‌دست آورده بود . (لئونارد ماسلی ، بازی‌های نفت در خاورمیانه ، فصل مربوط به مصدق) ـ م.

اصل «شاه باید سلطنت کند و نه حکومت»، به‌نظر نمی‌رسید که توجیه قانع‌کننده‌ای برای تلاش شدید دولت جهت به‌دست‌آوردن موافقت مجلس شورای ملی با گزارش هیأت هشت نفره باشد. زیرا عملا پس از حادثهٔ اول مارس ۱۹۵۳ [ماجرای نهم اسفند۱۳۳۱] و برکنار شدن عده‌ای از مقامات بالای نظامی به‌وسیله نخست‌وزیر، وی از سلطه کامل بر ارتش برخوردار بود. در این فاصله زمانی ، همهٔ تماس‌های میان رئیس ستاد ارتش [سرتیپ ریاحی] و شاه (به عنوان فرماندهٔ کل قوا)، قطع گردید. انتصابات جدید در مشاغل مهم نظامی یا نقل و انتقال نیروها در اطراف پایتخت و سایر اقدامات امنیتی ــ که تا آن زمان برای کسب موافقت شاه به وی گزارش می‌شد ــ به‌شاه اطلاع داده نشد. به‌دلیل یاد شده، و با توجه به این موضوع که شاه از سال گذشته تا کنون دائماً تسلیم خواسته‌های مصدق شده بود و پشت سر هم به او امتیاز می‌داد، لذا تحریک بیشتر مردم علیه شاه امکان‌پذیر نبود. این موضوع، خصوصاً در مورد گروه‌های غیر توده‌ای صادق بود، چرا که با وجود طرفداری از مصدق، می‌دیدند که قدرت شاه به پائین‌ترین نقطه ممکن رسیده است. برخی از آن‌ها احساس می‌کردند که مبارزه مصدق با شاه ، اساساً ناشی از ناخشنودی نخست‌وزیر از مجلس بود.

در همان ماه، دکتر مصدق از حمایت یکی از شخصیت‌های برجسته جبههٔ ملی ، یعنی حسین مکی محروم گردید.(۹) وی در گذشته نقش مهمی را در پیروزی‌های جبههٔ ملی بازی کرده بود. [۸]

دراین‌شرایط بود که بی‌نظمی‌وناامنی درپایتخت روبه‌شدت گذارد. خیابان‌های تهران از نو صحنهٔ زدوخوردهای پراکنده میان طرفداران

۹- استعفای حسین مکی از شورای عالی نفت، ظاهراً به‌دلیل انتخاب دکتر رضا فلاح (به‌عنوان مدیر پالایش) و سهام‌السلطان بیات به سمت مدیر عامل شرکت نفت (پس از استعفای مهندس بازرگان)، صورت گرفت. مکی معتقد بود که این دو نفر جاسوس انگلستان هستند ــ م.

مصدق و نیروهای انتظامی با مخالفان او گردید. در نتیجهٔ این زد و خوردهای روزانه، قدرت نیروهای انتظامی به میزان زیادی کاهش یافت و روحیهٔ نظامیان نیز ضعیف گردید.

شاه با انجام اقدامی ــ که به‌نظر می‌رسید یک اقدام حساب‌شده برای گرفتن آخرین برگ برنده از دست مصدق برای مبارزه با شاه بود ــ با تعیین ابوالقاسم امینی به‌عنوان کفیل وزارت دربار موافقت کرد و حسین علاء را که متهم به‌دخالت در ماجرای نهم اسفند ۱۳۳۱ شده بود، از سمت وزیر دربار برکنار ساخت. فزون بر این، شاه موافقت کرد که برنامه تقسیم زمین‌های خود را متوقف کرده و همهٔ املاکش را به دولت منتقل کند تا دولت در صورت لزوم، به‌تقسیم این زمین‌ها بپردازد.

مخالفت مصدق با اصلاحات ارضی شاه

مشکل اصلاحات ارضی شاه [تقسیم املاک سلطنتی میان کشاورزان آن] همواره یک علت ناخشنودی در روابط شاه و مصدق بود. مصدق عقیده داشت که تقسیم املاک سلطنتی فقط به‌نارضائی سایر کشاورزان خواهد انجامید و کار دولت را در اجرای اصلاحات ارضی، دشوارتر خواهد ساخت. اگرچه منطقی به‌نظر می‌رسید که چنین نگرانی، در واقع ، علت مخالفت دولت با تقسیم املاک‌سلطنتی بود، اما مصدق سایر ملاحظات را نیز در نظر داشت. یکی از این ملاحظات، این بود که در شرایطی که دولت سرگرم اصلاحات ارضی در کشور است، شاه سعی می‌کند با تقسیم املاک سلطنتی، نظر مثبت مردم را به‌سوی خود جلب کند.

در نیمهٔ ماه مارس و آوریل، مصدق با استفاده از اختیارات فوق‌العاده خود و با صدور دو لایحهٔ قانونی، سهم دهقانان را از محصول

از ۱۵ به ۲۵ درصد افزایش داد.(۱۰) این لوایح ، عملاً، و به دلیل نبودن دستگاه اداری مؤثر در نقاط دورافتاده کشور و مخالفت شدید بزرگ مالکان، اجرا نگردید. تحریکات حزب توده مبنی بر این که اصلاحات ارضی مصدق فاقد هرگونه ارزش واقعی است، مانع دیگری در اجرای این لوایح به‌شمار می‌رفت. شکست دولت در اقدامات واقعی خود برای بهبود زندگی دهقانان تهی‌دست را می‌توان دلیل دیگری بر بی‌علاقگی وی به برنامه تقسیم املاک سلطنتی دانست. این موضوع خصوصاً با توجه به‌موفقیت تدریجی و محدود شاه در این زمینه، درست به نظر می‌رسید.

فشار نخست‌وزیر برای قطع برنامه تقسیم املاک سلطنتی، سرانجام به صدور فرمان شاه دایر بر واگذاری تمام املاک سلطنتی (نزدیک به ۵۰۰۰ روستا) به دولت انجامید.[۹] شاه با دادن این امتیاز به نخست‌وزیر، کوشید تا علاقه گروه‌های سیاسی غیرتوده‌ای و مردم باسواد را که از یک اصلاحات ارضی تدریجی (صرف‌نظر از محدودیت و عامل اجرائی آن) حمایت می‌کردند، جلب نماید. با وجود این، بحران در روابط مصدق و شاه بر سر گزارش کمسیون هشت نفره، ادامه یافت.

تشدید اختلافات مصدق و مجلس

اینک، مصدق، شخص شاه را مسئول خودداری مجلس از تصویب گزارش هیأت هشت نفره می‌دانست که به فلج شدن تنها رکن قانونگذاری کشور انجامیده بود. هنگامی که پس از دو ماه، مجلس باالکثریت اعضاتشکیل شد، تماموقت جلسه به‌انتقادازسیاست‌

۱۰ـ منظور لایحه ازدیاد سهم کشاورزان و سازمان عمران کشاورزی و لایحه الغاء عوارض در دهات مصوب ۲۰ مرداد ۱۳۳۲ است ـ م.

های کابینه گذشت. هراس مخالفان‌مصدق ازانتقادازسیاست خارجی و نفتی او کاملا از میان رفته بود و برخی از هواداران سابق مصدق به مخالفت با او بر سر مشکلات ناشی از قطع روابط سیاسی بابریتانیا و ادامه توقف صنعت نفت برخاستند. هنگامی که گزارش مربوط به اختیارات شاه، سرانجام برای نخستین‌بار در مجلس مورد شور قرار گرفت، مخالفان مصدق پس از انتقاد شدید از وی، از مجلس خارج شدند و مجلس از اکثریت افتاد.

این جریان، درسراسر ماه‌های مه وژوئن [خرداد و تیر۱۳۳۲] ادامه یافت و کاملا روشن شد که حتی در یک «مجلس وامانده»(۱۱) نیز، گروهی از سیاستمداران کهنه‌کار می‌توانند به گونهٔ مؤثری مانع تلاش دولت شوند، درست همان‌گونه که شخص مصدق نیز در حیات پارلمانی خود و به عنوان رهبر «اپوزیسیون»، به همین ترتیب با کابینه‌های وقت مخالفت کرده بود.[۱۰]

در اواسط ماه ژوئن [اواخر خرداد ۱۳۳۲]، پیش‌بینی می‌شد که مصدق دیگر قادر نیست این مجلس سرسخت را که به صورت تحصن‌گاه مناسبی برای نمایندگان مخالف به‌رهبری آیت‌الله کاشانی و برخی از شخصیت‌های سابق جبههٔ ملی مانند ابوالحسن حائری‌زاده و دکتر بقائی درآمده است، تحمل کند. در آخر ماه ژوئن [اوایل مرداد ۱۳۳۲]، مبارزه تازه‌ای میان مصدق و آیت‌الله کاشانی بر سر تعیین هیأت رئیسه مجلس درگیر شد. دکتر عبدالله معظمی (کاندیدای جبههٔ ملی) توانست با به‌دست آوردن ۴۱ رأی موافق در برابر ۳۲ رای مخالف، به ریاست مجلس برسد و بر کاشانی پیروز شود. اما نزدیک بودن آراء دو رقیب، ثابت کرد که همچنان روابط دولت و مجلس به‌بن‌بست خواهد رسید، از این‌رو، فکر انحلال مجلس یک اقدام منطقی و بعدی مصدق به شمار می‌رفت.

11- A Rump Assembly

مصدق و انحلال مجلس هفدهم

در ماه رمضان ۱۳۷۲ قمری [خرداد ۱۳۳۲ شمسی]، تنش در سیاست‌های داخلی کشور، به اوج خود رسید. هر روز، در پایتخت و سایر شهرهای بزرگ، میان مذهبیون تندروی طرفدار کاشانی وگروه‌های هوادار مصدق زد وخورد می‌شد و محرکان حزب توده نیز از این آشفته‌بازار به‌سود خود بهره‌گیری می‌کردند. ماه رمضان که ماه نماز و روزه است، شدت بیشتری به‌مبارزات هواداران و مخالفان مصدق داد. طرفداران کاشانی تلاش کردند تا مبارزه خود با مصدق را به عنوان «جنگ حق علیه باطل» توجیه کنند. ضعف آشکار مصدق، هنگامی هویدا گردید که تقریباً همهٔ هواداران اصلی‌اش از او جدا شدند و به مخالفان وی، از هر رنگ و تمایلی، در یک مبارزه راسخ و همه‌جانبه پیوستند.

همهٔ افسران بازنشست شدهٔ ارتش و شهربانی و تمامی اعضای مجلس منحلهٔ سنا، همراه با قشر بزرگی از روحانیون (به‌ویژه آنان که در سیاست فعالتر بودند) یک به یک از جبههٔ ملی گسستند و به‌حمایت از مخالفان سرسخت مصدق در مجلس جهت سرنگون‌کردن کابینه‌اش برخاستند. در طرف مصدق، ۳۰ یا ۵۰ نماینده مجلس باقی مانده بودند، و نیز انشعابی از حزب زحمتکشان [گروه خلیل ملکی] که هرگز به‌عنوان یک نیروی کارساز در سیاست داخلی ایران به‌شمار نیامد، و یک گروه دچار تردید و دودل از افسران ارتش که توسط مصدق به‌مشاغل بالای نظامی گمارده شده بودند. اغلب این افسران را در جهل کامل از موضوع جنگ قدرت شاه و مصدق [در ارتش] و در رویدادهای سیاسی کشور در آن دوران بحرانی نگاه داشته بودند.

در اواسط ماه ژوئن [اواخر خرداد ۱۳۳۲]، شاه پایتخت را به مقصد کاخ تابستانی‌اش در ساحل دریای خزر [رامسر] ترک گفت

و کفیل وزارت دربار [ابوالقاسم امینی] به عنوان تنها رابط میان شاه و دولت بود. هنگامی که شاه در رامسر به‌سر می‌برد، چند نفر از مخالفان مصدق با وی تماس گرفتند و شاه را ترغیب کردند تا با صدور فرمانی مصدق را برکنار سازد و اجازه دهد که ارتش به‌نام او و به‌خاطر او دست به‌کودتا بزنند.[۱۱] اگرچه در آن زمان معلوم نشد که شاه برای جلب نظر هواداران سابق مصدق چه اندازه تلاش کرده بود، اما بعدها کاشف به عمل آمد که خارج شدن شخصیت‌هائی مثل حسین مکی و دکتر بقائی از جبههٔ ملی، به تشویق شاه صورت گرفته است. آنچه که انشعاب این دو نفر را از جبههٔ ملی آسانتر کرد، این بود که هر دو آنان خواب و خیال نخست‌وزیر شدن ونشستن برمسند قدرت و قهرمان سیاسی شدن را در سر می‌پروراندند.[۱۲]

در شرایطی که تعداد مخالفان مصدق در مجلس رو به‌افزایش بود، موضوع انحلال مجلس به تدریج به صورت تنها چاره برای مصدق در می‌آمد. البته انحلال مجلس کار آسانی نبود چرا که قانون اساسی به نخست‌وزیر اجازه نمی‌داد مجلس را در دوره اجلاس دو ساله‌اش منحل کند.[۱۳] با این حال، اصلاحی که در قانون اساسی در سال ۱۹۴۹ [اسفند ۱۳۲۷] صورت گرفته بود، به شاه حق می‌داد که با پیشنهاد هیأت دولت، و با توجه به دلایل کافی برای این کار، به انحلال مجلس مبادرت کند و هیأت دولت بی‌درنگ ترتیب انتخابات جدید را بدهد .

مصدق که می‌دانست شاه درخواست او را برای انحلال مجلس نخواهد پذیرفت و نیز آگاه بود که تهدید محض به انحلال مجلس برای خاموش‌کردن صدای مخالفان کافی نیست، برای رسیدن به منظور خود، به یک تدبیر سیاسی دست زد که دو جهت داشت. از یک‌سو، از هواداران خود در مجلس می‌خواست که از کرسی‌های خویش استعفا دهند ، و از سوی دیگر با تدارک یک رفراندوم [مراجعه به آراء عمومی] در مورد سرنوشت مجلس هفدهم تصمیم بگیرد. چنانچه

مصدق در این کار کامیاب می‌شد، شاه در برابر یک عمل انجام شده قرار می‌گرفت و دولت می‌توانست استدلال کند که مجلس خود به‌خود انحلال یافته است. فزون براین، نخست‌وزیر می‌توانست از نتیجه رفراندوم استفاده کرده و شاه را ناگزیر سازد تا فرمان انحلال مجلس را صادر کند.

برطبق این نقشه، فراکسیون نهضت ملی در اوائل ماه ژوئیه [۲۳ر٤ر۱۳۳۲] از نمایندگی مجلس استعفا کردند.(۱۲) به‌دنبال آنان، گروهی از نمایندگان منفرد که به آن‌ها تفهیم شده بود که مجلس به‌هرحال منحل خواهد شد و اگر دوباره بخواهند به مجلس راه یابند باید استعفا دهند ، از مجلس کناره‌گیری کردند. از سوم تا دهم اوت [۱۲ تا ۱۹ مرداد ۱۳۳۲] رفراندومی درباره سرنوشت مجلس هفدهم در سراسر کشور برگزار گردید.[۱٤] نحوهٔ رای دادن در رفراندوم به صورت «علنی» بود و رأی‌دهندگان می‌بایست رای خود را در مورد انحلال یا ابقای مجلس بدهند.[۱۵] احزاب مخالف به «علنی‌بودن» آراء اعتراض کردند و دلیل آوردند که چون شرکت در رفراندوم به معنای تأیید اعتبار آن است، لذا آن را تحریم می‌کنند.

با اینکه نتیجه رفراندوم با ۹۹درصد آراء موافق، به پیروزی مصدق انجامید، اما به سختی می‌توانست نشانه قدرت نسبی مصدق و مخالفانش باشد. پرواضح بود که برگزارکنندگان این رفراندوم نمی‌توانستند ادعا کنند که آزادی بیشتری را نسبت به انتخابات مجلس هفدهم رعایت کرده‌اند. با وجود این، باید گفت که ترکیب احزاب شرکت‌کننده در رفراندوم و موضوعات اساسی کشور در این مقطع زمانی، اساساً متفاوت از سایر انتخابات بود. علاوه بر حزب توده و هواداران آن که از انحلال مجلس حمایت می‌کردند، اکثر

۱۲ـ اعضای فراکسیون نهضت ملی به‌استناد اینکه وضع کنونی مجلس مساعد برای ادامه وظیفه نمایندگی نیست، به‌طور جمعی استعفا کردند ـ م.

کارمندان دولت (که معمولا از کابینه مصدر کار حمایت می‌کنند) و افراد قبایل بزرگ و نیرومند ایل قشقائی (که در شمار هواداران سرسخت مصدق بودند)، در این رفراندوم شرکت کردند. طرز انجام رفراندوم و نقض اصل «سری بودن» رأی، سبب گردید که مخالفان مصدق بهانه‌ای به‌دست آورده و مبارزه با وی را به مثابه یک مبارزه مقدس قانون اساسی با استبداد و حکومت غیر پارلمانی و به سود دموکراسی و آزادی سیاسی تعبیر کنند.

با توجه به‌این که رفراندوم انجام شده توسط دولت، از لحاظ قانون اساسی قابل توجیه نبود، لذا، دولت دلایل فوق قانون اساسی را برای این کار ارائه داد. دولت گفت که این رفراندوم بر اساس حق حاکمیت مردم انجام گرفته، چرا که قانون اساسی، حاکمیت مردم را به مثابه منبع نهائی قدرت سیاسی پذیرفته است. همچنین دلیل آورده شد که چون عده زیادی از نمایندگان مجلس استعفا کرده و رکن قانونگذاری فلج شده از این رو، نیاز به رفراندوم می‌باشد.(۱۳)

مصدق در محاکمهٔ تاریخی‌اش، و هنگامی که او را متهم کردند ازقدرت قانونی خود سوء استفاده کرده است، دلایل زیر را ارائه داد: «نظر به‌این‌که دربار سلطنتی علناً در جریان رأی‌گیری دخالت می‌کرد، ما ناگزیر شدیم باقی‌مانده انتخابات را به حالت تعلیق درآوریم.(۱٤) مگر برای ما چاره دیگری باقی مانده بود که جز با

۱۳ـ به‌نظر می‌رسد که برداشت نویسنده از پیام ۵ مرداد ۱۳۳۲ مصدق خطاب به‌ملت ایران گرفته شده است. مصدق در این پیام گفت «چون بین مجلس و افکار عمومی ملت اختلاف وجود دارد، لذا اراده قاطبه ملت باید درباره مجلس تصمیم بگیرد چرا که ملت ایران به‌وجودآورنده قانون اساسی و مشروطیت و مجلس و دولت است...» در مورد متن کامل این پیام، نگاه کنید به: گذشته چراغ راه آینده است، صفحات ۶۰۳، ۶۰٤ ـ م.

۱٤ـ اشاره به انتخابات دوره هفدهم مجلس است که به دلیل دخالت دربار و ارتش، قسمتی از آن انجام نگرفت ـ م.

مشورت مردم و با دموکراتیک‌ترین شیوه رأی‌گیری مستقیم، رفراندوم را انجام دهیم؟»

دادگاه نظامی استدلال مصدق را نپذیرفت و انجام رفراندوم را یکی ازجرایم موجب محکومیت وی‌به‌شمار آورد. موضوع جالب توجه‌آن است که چون رژیم شاه در فوریه ۱۹۶۳ [٦ بهمن ۱۳٤۱] در وضع دشواری قرار داشت، لذا برای جلب حمایت مردم نسبت به اصلاحات ارضی و سایر اصلاحات شاه، دست به رفراندوم زد و همان دلایل مصدق را ارائه کرد. [۱٦]

به‌هرتقدیر، انجام این رفراندوم به معنای نشانه پایان مشکلات مصدق نبود. مصدق پس از برگزاری رفراندوم یادشده، بی‌درنگ به‌اقدام بعدی دست زد که عبارت بود از صدور فرمان شاه در مورد «انحلال مجلس» به خواستهٔ ملت ایران. مصدق در ۱۲ اوت ۱۹۵۳ [۲۱ مرداد ۱۳۳۲] در یک پیام رادیویی که برای ملت ایران فرستاد، به‌موضوع لزوم فرمان شاه برای انحلال مجلس اشاره کرد و به طور ضمنی به‌شاه هشدار داد که ناگزیر به صدور این فرمان است. [۱۷]

با وجود این، مشکل انحلال مجلس، طبق دلخواه مصدق حل نشد. زیرا در هفته ناآرامی که در فاصله زمانی فرستادن درخواست دولت (برای صدور فرمان انحلال مجلس) به نزد شاه در رامسر و تعیین جانشین دکتر مصدق توسط شاه [سرلشکر زاهدی]، سپری شد، فعالیت‌های سیاسی‌یی در جریان بود. بعدها بود که مردم ایران فهمیدند این فعالیت‌ها به خاطر چه هدفی صورت گرفت.

در ۱٦ ژوئیه [۲۵ تیر]، سرلشکر زاهدی که از جانب دکتر معظمی رئیس جدید مجلس شورای ملی، اطمینان خاطر یافته و بو برده بود که مجلس در شرف انحلال است، از تحصن در مجلس خارج شد و به دهکده‌ای در اطراف تهران [حصارک] رفت تا مبارزه مخفی خود را با مصدق آغاز کند. تلاش دولت برای پیداکردن محل اقامت سرلشکر زاهدی، با وجود تعیین جایزه بزرگی [۰۰۰ر٤۰

تومان] برای یابنده محل اقامت او ، به نتیجه نرسید. یک هفته بعد که توده‌ای‌ها نمایندگان مخالف مصدق را تهدید به‌مرگ کردند(۱۵)، برخی از این نمایندگان به مخفی‌گاه زاهدی رفته و به او پیوستند، تا اقدام نهائی را در زمینه تفرقه‌افکنی میان مقامات بالای نظامی انجام داده و زمینه کودتائی را برای سقوط مصدق تدارک ببینند.

نخستین اقدامات مخالفان مصدق برای سرنگونی او

مخالفان مصدق که می‌دانستند پادگان تهران اصولا زیر فرمان دولت است، با برخی از فرماندهان ارتش در استان‌ها تماس گرفته و از آن‌ها خواستند که با نیروهای تحت فرماندهی خود، به‌سمت تهران حرکت کنند، حکومت مصدق را سرنگون کنند و شاه را به قدرت برسانند. مقدمات این پیشروی تقریباً کامل شده بود که شاه‌سرانجام خطر برکناری مصدق و تعیین سرلشکر زاهدی را به‌جای وی، پذیرفت.

در شرایطی که این تحولات در جریان بود، نخست‌وزیر درپایتخت بی‌صبرانه در انتظار فرمان شاه دایر بر انحلال مجلس بود. در این لحظات حساس بود که دکتر فاطمی وزیر امور خارجه و یار وفادار دکتر مصدق، با شتاب از اروپا [از کنفرانس سفرای ایران در اروپا] به‌تهران بازگشت . سفر دکتر فاطمی به اروپا به خاطر درمان زخم‌هائی هم بود که در سوء قصد به او در ماه فوریه [اسفند ۱۳۳۱] برداشته بود.

نخست‌وزیر با اینکه اقداماتی را از سوی مخالفان پیش‌بینی می‌کرد، اما گزارش شده است که وی اطمینان داشت شاه فرمان انحلال مجلس را صادر خواهد کرد، از این‌رو، هیچ‌گونه اقدامات

۱۵ـ اشاره به فعالیت‌های حزب توده در ۲۲ و ۲۳ مرداد ۱۳۳۲ است. نگاه کنید به گذشته چراغ راه آینده است، صفحات ٦۰۷ ـ ٦۰۸ ـ م.

متقابلی را برای مقابله با مخالفان خود، تدارک ندیده بود. با وجود این مصدق از وفاداری ارتش نسبت به حکومت، کاملا اطمینان نداشت. مصدق بر اثر اصرار دکتر فاطمی، دستور انحلال لشکر اول را داد که مستقر در پایتخت بود، و افراد آن را تحت فرماندهی سرهنگ اشرفی (فرماندار نظامی تهران) قرار داد.

برخلاف مصدق که وخامت اوضاع را درک نمی‌کرد، مخالفانش از هر فرصتی برای سرنگون‌کردن او، استفاده می‌کردند. آنان ضمن غیرقانونی اعلام‌کردن رفراندوم، تلاش کردند تا نظامیان را به‌حمایت از شاه تشویق کنند. این‌گونه به نظر می‌رسید که آن‌ها کاملا فهمیده بودند که موضوع انحلال مجلس تنها موضوع و فرصتی بود که به وسیله آن می‌توانستند حکومت مصدق را سرنگون سازند، چنانچه اجازه می‌دادند این آخرین فرصت هم از دست برود، مقابله با مصدق در آینده نزدیک بسیار دشوار می‌شد.

مخالفان مصدق، شاه را زیر فشار گذاردند تا از امضای فرمان انحلال مجلس خودداری کند. آن‌ها به شاه اطمینان دادند که نقشه‌شان برای سرنگون‌کردن مصدق با موفقیت همراه خواهد بود، به شرط این‌که چنانچه کار به اعمال زور و خونریزی (مانند قیام سی تیر) کشید، شاه به‌حمایت از مصدق نپردازد. سرتیپ تیمور بختیار (یکی از خوانین بختیاری و پسرعموی ملکه ثریا) شخصاً به‌شاه قول داد که چنانچه مصدق فرمان عزل خود را نپذیرد، افراد ایل خود را در حمایت از شاه بسیج خواهد کرد. [۱۸]

شاه پس از مدتی تفکر و اندیشیدن درباره پیشنهاد آنان، سرانجام با نقشه بختیار موافقت کرد. شاه امیدوار بود که به‌محض انتشار فرمان برکناری مصدق، ارتش [مجدداً] از وی اطاعت خواهد کرد و سرلشکر زاهدی می‌تواند به راحتی نخست‌وزیر شود. اما پیش‌آمدهائی که در پی این اقدام بروز کردند، ثابت کرد که چنین پیش‌بینی، گو این‌که در ابتدا به شکست انجامید، لکن در درازمدت،

کاملا غیرقابل توجیه نبود. این‌گونه به‌نظر می‌رسید که در آن مرحله زمانی، هم شاه، و هم مصدق، سرنوشت خود را با اتکاء برارتش، به‌مخاطره انداخته بودند. بر اثر وخامت اوضاع کشور، وزنه ارتش در تعادل نیروهای سیاسی داخلی، سنگین‌تر شده بود.

در حالی که تاکید این فصل برتاثیرات متقابل نیروهای داخلی دریکدیگربه‌مثابه پیش‌درآمدی برسقوط مصدق‌می‌باشد، اماسایرعوامل نیز در واژگون‌کردن حکومت مصدق سهمی داشتند. در فصل آینده، ما از این عوامل صحبت خواهیم کرد، و در بخش نتیجه‌گیری‌های کتاب، این عوامل در چشم‌انداز درست خود، بررسی خواهد شد.

فصل هشتم

سقوط مصدق از اریکه قدرت

۲۴ مرداد: عزل مصدق از نخست‌وزیری و فرار شاه از ایران

در ساعت‌های نخستین بامداد روز ۱۵ اوت ۱۹۵۳ [۲٤ مرداد ۱۳۳۲]، سرهنگ نعمت‌الله نصیری [ارتشبد نصیری معروف] فرمانده گارد سلطنتی، رامسر را به‌قصد تهران ترک گفت. وی حامل فرمان شاه مبنی بر برکناری دکتر مصدق و تعیین سرلشکر زاهدی به‌جای او بود.[۱] نصیری به محض ورود به تهران، درخواست ملاقات با نخست‌وزیر را کرد تا «پیام محرمانه شاه» را تسلیم وی کند. هنگامی که سرهنگ نصیری [همراه با چهار کامیون سرباز و دو جیپ و یک زرهپوش] به جلوی منزل دکتر مصدق رسید، یک رشته رویدادها آغاز گردید.

نخست‌وزیر پس از خواندن فرمان شاه و اعلام وصول آن، به گارد محافظ خود دستور داد که سرهنگ نصیری را بازداشت نمایند.(۱) دستور بازداشت به‌این دلیل داده شد که مصدق قبلا

۱ـ مصدق، ضمن مدافعات خود در دادگاه، در این زمینه گفت:

«... دستخط که تانک و زرهپوش نمی‌خواهد ... برفرض می‌خواستند مرا عزل کنند، روز دستخط را به کفیل دربار می‌دادند و می‌آوردند. اگر قبول می‌کردم، که هیچ و اگر نمی‌کردم، هر کاری می‌خواستند، می‌کردند...»

(به‌نقل از صفحه ۲۰ مدافعات دکتر مصدق) ـ م.

اطلاع یافته بود که دکتر حسین فاطمی (دست راست مصدق) و چند نفر از نمایندگان جبههٔ ملی و وزیران کابینه، توسط افسران ارشد گارد شاهنشاهی بازداشت و به کاخ سعدآباد برده شده بودند.(۲) دکتر مصدق، بی‌آن‌که متن فرمان شاه را افشا کند، به سرتیپ ریاحی (رئیس ستاد ارتش) دستور داد که همهٔ افراد گارد شاهنشاهی را خلع سلاح نموده و رهبران توقیف شده جبهه ملی را آزاد نماید. دستگاه تبلیغاتی حکومت، بی‌درنگ به‌کار افتاد و اعلام شد که گروهی از افسران طرفدار شاه، قصد کودتا داشتند اما دولت و ارتش توانسته‌اند این توطئه را بی‌اثر سازند. شاه وقتی خبر بازداشت سرهنگ نصیری و خلع سلاح افراد گارد سلطنتی را شنید، آنگاه یقین کرد که اقدامش برای برکناری مصدق به شکست انجامیده است. از این‌رو، شاه که قادر به انجام اقدام متقابل نبود و نسبت به جان خود هم نگران بود، تصمیم گرفت که بی‌درنگ ایران را ترک گوید. شاه، به همراه ملکه ثریا و خلبان خصوصی‌اش سوار هواپیمایش [در رامسر] شد، و پیش از ظهر، به مقصد نامعلومی حرکت کرد. (۳)

۲ـ کودتاچیان در ساعت یازده شب ۲۳ مرداد ۱۳۳۲ مبادرت به دستگیری دکتر فاطمی، مهندس حق‌شناس (وزیر راه) و مهندس زیرکزاده کردند. کودتاچیان قصد دستگیری سرتیپ ریاحی را هم داشتند، اما چون وی در منزل نبود، موفق به این کار نشدند ــ م.

۳ـ شاه سابق، پس از بازگشت به‌ایران، در مصاحبه‌ای با خبرنگار «المصور» دراین زمینه گفت:

«... وقتی تصمیم به‌برکناری مصدق از حکومت گرفتم ... به‌سرهنگ نصیری رئیس گارد نگهبانی سلطنتی گفتم که با عده‌ای از سربازان خود، این فرمان را نزد مصدق ببرد... و رسید دریافت دارد ... وقتی مصدق فرمان برکناری خود را رد کرد و به این مساله صورت انقلاب داد و خواست از قدرتی که در دست داشت، برای سیطره برکشور استفاده نماید، هواپیمای مخصوص من کاملا برای ترک ←

هنگامی که هواپیمای دو موتوره دی.سی. ۴۷ شاه(۴)، از چمن سرسبز کاخ تابستانی‌اش در رامسر، بلند می‌شد، هوای تهران در آن روز گرم تابستان، آغشته به بحران شدیدی بود. ظهر همان‌روز، خبر پیشامد بامدادی، همراه با شایعات و حدس‌های زیادی، انتشار یافت. رادیوی تهران اعلامیه دولت را پخش کرد. در این اعلامیه از حوادث بامدادی، بدون اشاره به فرمان عزل مصدق، سخن گفته شده بود. نزدیک غروب بود که خبرگزاری «رویتر» به نقل از جراید محلی عراق، خبر ورود شاه به بغداد را منتشر کرد.

۲۵ مرداد: انحلال مجلس شورای ملی و مصاحبه مطبوعاتی سرلشکر زاهدی

دکتر مصدق از ابهامی که در پی خارج شدن شاه از ایران پدید آمده بود، استفاده کرد و با صدور اعلامیه‌ای، انحلال مجلس شورای ملی را بر طبق رفراندوم انجام شده، اعلام کرد.(۵) در این ضمن، سرلشکر زاهدی که در منطقه کوهستانی دماوند، واقع در شمال تهران، پنهان شده بود، تصمیم به برگزاری یک مصاحبه مطبوعاتی گرفت.

→

ایران آماده بود و **من بیشتر برای جلوگیری از خونریزی می‌خواستم ایران را ترک کنم.»**

به‌نقل از روزنامه کیهان، شماره ۳۰۸۹ مورخ ۳۰ر۶ر۱۳۳۲ ــ م.

4- D. C. 47

۵ـ متن اعلامیه چنین است:

«بنابه اراده ملت ایران که به وسیله مراجعه به آراء عمومی اظهار شده، بدین وسیله انحلال دوره هفدهم مجلس شورای ملی اعلام می‌گردد. انتخابات و قانون تقسیمات کشوری به‌زودی انجام خواهد گرفت و طبق قانون اعلان خواهد شد ــ **دکتر محمد مصدق**» ــ م.

وی در این مصاحبه اعلام کرد که نخست‌وزیر جدید ایران است و فرمان نخست‌وزیری خود را به خبرنگاران نشان داد.[۲]

نیروهای طرفدار دکتر مصدق، و توده‌ای‌ها، به محض شنیدن خبر رفتن شاه از ایران، به خیابان‌ها ریختند و تظاهرات شدیدی علیه خانواده سلطنتی کردند. عصر همان روز، تظاهرات بزرگی در برابر میدان بهارستان انجام شد. سخنرانان نهضت ملی، با کلمات شدیداللحنی، شاه را متهم‌به‌خیانت به‌کشور کردند. دکترفاطمی ـ که به‌رکگوئی شهرت داشت ـ با چنان شدتی از شاه انتقاد کرد که تا به‌حال چنین عملی از یک عضو کابینه دیده نشده بود. دکتر فاطمی خواستار لغو نظام سلطنتی در ایران شد.[۳]

۲۶ مرداد: روشن نبودن موضع ارتش

بامداد روز بعد، رادیوی تهران از پخش سرود شاهنشاهی ـ که به‌معنای وفاداری به شاه بود ـ خودداری کرد و رئیس ستاد ارتش به‌واحدهای ارتشی دستور داد که در هنگام مراسم نیایش بامدادی، به‌جای نام شاه، کلمات میهن و ملت گفته شود.[٤]

تا این زمان، دکتر مصدق هنوز دربارهٔ فرمان عزل خود، حرفی به‌اعضای کابینه نزده بود. جلسه کوتاه کابینه که در غروب همان روز تشکیل شد، نتوانست از ابهام این موضوع بکاهد. اینگونه به نظر می‌رسید که نگرانی عمده دکتر مصدق، از وفاداری و قابل‌اعتماد بودن ارتش سرچشمه می‌گرفت، در حالی که در آن موقعیت، ارتش در چشم همهٔ ناظران، به عنوان کلید اصلی حل بحران قریب‌الوقوع، به‌شمار می‌رفت.

در همان روز ، دکتر فاطمی وزیر امور خارجه [و سخنگوی دولت] با ستایش از طرز برخورد ارتش [با فرار شاه] و پیوند وفاداری ارتش در برابر حکومت و حیثیت ملی کشور، به طور ضمنی به‌اهمیت

ارتش اشاره کرد. دکتر مصدق که کاملا مطمئن نبود افراد ارتش پس از آگاهی از فرمان شاه دایر بر عزل وی، همچنان نسبت به او وفادار بمانند، موضوع برکناری خود را به رئیس ستاد ارتش (که مورد اعتمادش بود) نگفت.

مشکلات داخلی و سردرگمی مصدق

در گذران سه روز ۲۶ و ۲۷ و ۲۸ مرداد، سردرگمی بسیاری بر پایتخت حکمفرما شد. این وضعیت، اساساً ناشی از نشانه‌های تردید و دودلی مصدق بود که نمی‌دانست چه اقدامی به‌عمل آورد. فرار شاه از ایران یک پیشامد برخلاف انتظار به‌شمار می‌رفت که مصدق آن را پیش‌بینی نکرده بود، از این‌رو، توانائی انجام اقدام متقابل را نداشت. مشکل دیگر مصدق، این بود که سرلشکر زاهدی، دشمن دیرینه او، نخست‌وزیر شده بود. بااین‌که نخست‌وزیری زاهدی هنوز مراحل پارلمانی خود [رأی اعتماد مجلس] را طی نکرده بود، اما مصدق نمی‌توانست آن را نادیده بگیرد، چرا که تعیین یک نخست‌وزیر با فرمان شاه، در سال‌های اخیر سابقه داشت.[۵] البته، مشکل مصدق محدود به‌این‌ها نبود. حزب توده برای تأسیس رژیم جمهوری در ایران، فریاد برآورده و حتی برخی از احزاب جبههٔ ملی نیز از آن جانبداری می‌کردند، و به‌نظر می‌رسید که می‌خواستند برای چنین درخواست انقلابی، با حزب توده همصدا شوند. اینک مصدق برای نخستین‌بارطعم دشواری بزرگ برای‌مهارکردن‌واکنش‌خشونت‌آمیز مردم را می‌چشید، همان واکنشی که وی زمانی از آن به‌عنوان ابزار عمده قدرت خود استفاده کرده بود. به‌نظر می‌رسید که دکتر مصدق نسبت به وفاداری ارتش به‌حکومت، بسیار مشکوک بود. چرا که در صورت موافقت وی با درخواست تندروها برای لغو نظام سلطنتی، ارتش دیگر به حمایت از او ادامه نمی‌داد. از سوی دیگر،

مصدق تا چه مدت دیگر، می‌توانست در برابر درخواست‌های گروه‌های ملی و توده‌ای ـ که در مواقع بحرانی، برآن‌ها بسیار متکی بود ـ ایستادگی کند؟

ملاقات سفیر امریکا با مصدق

مصدق، هنگامی شدت این مشکلات را دریافت که «لوی هندرسن» سفیر امریکا، در ۲۵ مرداد از مصدق درباره ادعای سرلشکر زاهدی [دایر بر نخست‌وزیری‌اش] پرسش کرد، و به‌طور ضمنی می‌خواست به‌مصدق بگوید که مقامات امریکائی چنین ادعائی را مورد بررسی قرار داده‌اند. در جریان این دیدار بود که سفیر امریکا، بر اساس گزارشات، تهدید کرد که چنانچه دولت نتواند جلوی تحریکات توده‌ای‌ها را علیه امریکائی‌ها[ی مقیم ایران] بگیرد، دولت امریکا همهٔ کارکنان خود را از ایران فرا خواهد خواند.(۶) سفیر امریکا، پس از ملاقات با مصدق، هنگام گفتگو با خبرنگاران، از بکاربردن عنوان نخست‌وزیر در مورد دکتر مصدق، خودداری کرد. [۶]

گزارش‌های رسیده حاکی از تحریکات شدید ضدامریکائی به صورت پرتاب سنگ به اتومبیل‌های مقامات امریکائی در ایران و غارت کردن کتابخانهٔ امریکائی‌ها و مراکز اطلاعاتی آنان در تهران و سایر شهرها بود. زد و خوردهای مداوم میان توده‌ای‌ها و نیروهای انتظامی صورت گرفت. این موضوعات سبب شد که مصدق سرانجام

۶ـ طبق نوشته جراید آن روز تهران، هندرسن در این دیدار به مصدق گفته بود که دولت امریکا دیگر نمی‌تواند حکومت او را به رسمیت بشناسد، و به مصدق تکلیف کناره‌گیری از سمت خود را نمود. مصدق هم تهدید کرده بود که فردا با امریکا قطع رابطه سیاسی خواهد کرد ـ م.

تصمیمی بگیرد که بعداً تبدیل به ضربهٔ مرگباری علیه حکومت خود او شد.

۲۷ مرداد: سرکوب تظاهرات توده‌ای‌ها

مصدق بر مبنای تصمیمی که گرفت ، به‌افراد پادگان تهران اجازه داد که از سربازخانه‌های خود بیرون آمده و با یاری مأمورین شهربانی و چند واحد ارتشی دارای نفرات غیرکافی، جلوی تظاهرات توده‌ای‌ها را بگیرند. مصدق در ساعات آخر شب ۲۷ مرداد به‌سرتیپ ریاحی رئیس ستاد ارتش دستور داد که به‌حفظ نظم و امنیت در اطراف محوطه سفارت امریکا و دفتر اصل چهار بپردازد. همزمان با آن، دکتر مصدق به دکتر غلامحسین صدیقی (وزیر کشور) دستور داد که اقدامات مقدماتی را برای برگزاری یک رفراندوم جدید در زمینه تعیین سرنوشت رژیم کشور و با توجه به سفر شاه، تدارک ببینند. گزارش شده است که مصدق در نظر داشت نماینده ویژه‌ای را نزد شاه به «رم» بفرستد و از او بخواهد که یا بی‌درنگ به ایران بازگردد یا مسئولیت بی‌نظمی کشور را که در آستانه جنگ داخلی بود، پذیرا شود. [۷]

۲۸ مرداد: سقوط حکومت مصدق

وقتی مخالفان مصدق دیدند که ارتش آشکارا از او حمایت می‌کند، بر آن شدند تا فرمان شاه دایر بر عزل مصدق را از طریق انداختن پارازیت به‌روی رادیو تهران و پخش پیام سرلشکر زاهدی به‌عنوان نخست‌وزیر جدید، به اطلاع مردم برسانند. هنگامی که این کار انجام می‌گرفت، چند دسته از افراد پادگان تهران، به سوی مرکز

شهر اعزام شدند تا تظاهرکنندگان را متفرق کرده و نظم و آرامش را، به‌هرقیمتی که باشد، حفظ کنند. این دسته‌های نظامی که مجهز به تانک و زره‌پوش بودند، هنگام نزدیک‌شدن به میدان بهارستان، به تدریج تظاهرات طرفداری از شاه را آغاز کردند. دو تظاهرات کوچک توسط طرفداران شاه، که از کشتی‌گیران باستانی [زورخانه] و وزنه‌برداران و دسته‌های ورزشی جنوب تهران تشکیل می‌شد(۷)، با نیروهای انتظامی روبه‌رو شدند اما برخوردی پیش نیامد. افسران فرمانده نیروهای انتظامی به رؤسای خود گزارش کردند که تظاهرکنندگان فقط از شاه حمایت می‌کنند و پراکنده‌کردن آن‌ها در این مرحله، ممکن است تأثیر ناگواری در روحیه سربازان باقی گذارد.

سرتیپ ریاحی، موضوع را به دکتر مصدق اطلاع و هشدار داد که نمی‌توان به‌واحدهای ارتشی در اجرای دستورات نظامی، زیاد اطمینان داشت چرا که در مرکز شهر عده زیادی به هواداری از شاه برخاسته و تعداد آنان، لحظه به لحظه، رو به افزایش است، به طوری که ارتش قادر به کنترل اوضاع نیست. علاوه براین، معلوم شد که تعدادی از افسران مسئول دفاع از رادیوی تهران، همراه با افراد گروهان‌های خود به مخالفان مصدق پیوسته‌اند(۸) و آماده حمله به‌خانه مصدق شده‌اند. در این هنگام جمعیت مرکب از نظامیان و غیرنظامیان طرفدار شاه به ساختمان شهربانی و ستاد ارتش نزدیک می‌شدند. نماینده سرلشکر زاهدی با رئیس ستاد ارتش تماس گرفت و از او درخواست کرد که یا در برکناری مصدق به‌آن‌ها کمک کند یا مسئولیت خونریزی را بپذیرد. رئیس ستاد ارتش، این پیام را به مصدق رساند که در آن

۷ـ منظور دار و دسته «شعبان جعفری» و «رمضان یخی» و «محمد مسگر» و «طیب حاج رضائی» است ـ م.

۸ـ منظور گروهبان‌های ارتشی است که لباس شخصی پوشیده بودند ـ م.

وقت در خانه خود واقع در خیابان کاخ (شماره ۱۰۱) بود وطرفداران شاه آن را محاصره کرده بودند.

هیاتی که از جانب حزب توده با مصدق تماس گرفت، نتوانست موافقت او را برای پخش اسلحه میان توده‌ای‌ها و جبهه‌ملی‌های تندرو جلب کند. گزارش شده است که مصدق به نمایندگان حزب توده و تنی چند از یاران وفادار خود گفته بود که ترجیح می‌دهد طرفداران شاه او را زجرکش کنند اما خطر یک جنگ داخلی را نپذیرد.[۸] مصدق به‌جای این کار، فرمانده گارد محافظ خود [سرهنگ ممتاز] را احضار کرد و از او خواست که از خانه و جان وی دفاع نماید اما «تاکید کرد که به هیچ‌طریقی به‌روی واحدهای ارتشی(۹) تیراندازی نکنند».[۹]

در این میان، سرتیپ ریاحی که ستاد ارتش را در محاصره واحدهای پادگان تهران می‌دید و شاهد نبرد مختصر تظاهرکنندگان با افراد شهربانی در جلوی ساختمان آن بود، به فکر افتاد که میان دکتر مصدق و سرلشکر زاهدی میانجیگری کند. به‌این ترتیب که به‌دکتر مصدق پیشنهاد کرد چنانچه تسلیم شود و به گارد محافظش دستور دهد که اسلحه خود را به زمین بگذارند، ترتیب پرواز مصدق را از تهران خواهد داد.

درحالی که این اقدامات در جریان بود، گروهی از طرفداران شاه به‌خانه مصدق یورش بردند. تیراندازی آغازشد و نزدیک به‌۵۰ نفر کشته شدند. این موضوع بر خشم مخالفان مصدق افزود و حل مسالمت‌آمیز موضوع را ناممکن ساخت. وقتی خبر کشته‌شدن ۵۰نفر از تظاهرکنندگان پخش شد، سایر مخالفان مصدق هم دسته‌ای تشکیل داده و زیر حمایت واحدهای زرهی، به سمت خانه مصدق حرکت کردند. پیش از این‌که واحدهای زرهی مبادرت به توپ‌بستن

۹ـ به‌خاطر جلوگیری از بروز جنگ داخلی ـ م.

خانه مصدق بنمایند، یک تماس در آخرین دقیقه میان دکتر مصدق و یک سرهنگ ارتش، که نماینده مخالفان بود، گرفته شد. اما این تماس نیز نتیجه‌ای نداشت. سرهنگ یاد شده، پس از ملاقات با مصدق گفت: «... پیرمرد از خانه‌اش بیرون نمی‌آید و ادعا می‌کند که هنوز نخست‌وزیر قانونی و رئیس دولت است و از تهدیدات یک مشت اراذل و اوباش، واهمه‌ای ندارد...» [۱۰]

[نظامیان طرفدار شاه] با نصب تفنگ‌های ضدتانک درخیابان کاخ، به‌سوی در خانه و دیوار آجری منزل مصدق تیراندازی کردند، درحالی که در همان زمان، رگبارهای مسلسل خود را به کار انداختند که موجب ترس و وحشت همسایگان مصدق شد. اما محافظان خانه مصدق سرسختانه دفاع کردند، به‌طوری که وقتی در و دیوار خانه بر اثر ضربات توپخانه شکسته شد و در هم ریخت و تانک‌ها وارد خانه مصدق شدند، به مقاومت خود پایان دادند.

در این ضمن، در داخل خانه مصدق، چند تن از یاران نزدیک او، سرانجام توانستند مصدق را راضی کنند که با استفاده از نردبان، به خانه مجاور برود. درست چند دقیقه بعد بود که طرفداران شاه که مسلح به چماق و خنجر و چاقو و سایر سلاح‌ها بودند، وارد ساختمان شدند. چون مصدق و یاران او را نیافتند، به غارت خانه پرداختند، از اثاثه منزل گرفته تا لوازم دبیرخانه نخست‌وزیر و چند صندوق نسوز حاوی اسناد مهمی درباره روابط ایران و انگلیس و سایر مدارک محرمانه.

در حالی که طرفداران شاه سرگرم چپاول خانه مصدق ـ از تشک و قالی گرفته تا پرونده‌های دولتی بودند ـ سرلشکر زاهدی به‌باشگاه افسران رفت و در آنجا بود که دستور بازداشت سرتیپ ریاحی رئیس ستاد ارتش و برخی از افسران عالی‌رتبه دیگر را داد که مسئولیت حکومت نظامی تهران و محافظت از خانه مصدق را به عهده داشتند.

خبر تصرف خانه مصدق از رادیو پخش شد. سرلشکر زاهدی وعده داد که بی‌درنگ ترتیب بازگشت شاه را به ایران بدهد. منع عبور و مرور در پایتخت اعلام شد و فرماندهان جدیدی برای مقامات بالای شهربانی و ارتش تعیین شدند. به‌آن‌ها دستور اکید داده شده بود که تظاهرات طرفداری از مصدق را، به‌هرقیمتی که باشد، در هم بشکنند. هنگامی که شب فرا رسید، شهر زیر سلطه افراد مخالف مصدق و واحدهای ارتشی هوادار شاه، قرار داشت.

بامداد روز بعد، مصدق و همکارانش، از جمله دکتر صدیقی ودکتر شایگان و چند وزیر کابینه، با شهربانی تماس گرفتند تا ترتیب تسلیم خود را بدهند. دکتر فاطمی و برخی از تندروهای جبهه ملی، در گوشه‌ای پنهان شدند، خصوصاً دکتر فاطمی که شدیداً به‌شاه توهین کرده بود و از سرنوشت خود بیم داشت.

به‌این ترتیب، آخرین صحنه نمایش ۲۸ ماهه حکومت مصدق به سر رسید و پرده افتاد. در پی سقوط مصدق، یک دوران نابه‌سامانی شدید سیاسی، به‌پایان رسید. اما سایه سنگین اثرات بعدی این حکومت، هرگز از سیاست ایران برداشته نشد. با گذشت زمان، کودتای ۲۸ مرداد از سوی اهل سیاست و پژوهشگران مورد تحقیق بسیار قرار گرفت. فصل آخر این کتاب به بررسی سقوط مصدق می‌پردازد، لکن نقش کودتای ۲۸ مرداد را در سرنگون‌کردن حکومت وی را باید در اینجا به طرز درست‌تری مورد بررسی قرار داد.

تحلیل کودتای ۲۸ مرداد

بررسی بسیاری از مطالب نوشته شده درباره کودتای ۲۸مرداد، نشان می‌دهد که مردم ایران معتقدند که امریکا و انگلستان و عمال

آن‌ها، نقش مهمی را در این کودتا بازی کردند. «ریچارد کوتام»(۱۰) که یکی از نخستین بررسی‌ها را درباره کودتای ۲۸ مرداد انجام داده، صحبت از «دلارهای بهبهانی»، و پول‌هائی می‌کند که از سوی روحانیون مخالف مصدق، به‌رهبری آیت‌الله بهبهانی، به جمعیت تظاهرکننده در روز ۲۸ مرداد داده شد. «کوتام» عقیده دارد که این موضوع تنها دلیل تجمع موفقیت‌آمیز مخالفان مصدق نبود، بلکه ترس از سلطه حزب توده بر ایران، عامل مهمی بود که موجب این تجمع گردید.[۱۱] در مورد موضوع مهم دخالت «سیا» در کودتای ۲۸ مرداد، معتبرترین شرح در این زمینه، هنوز همان کتاب «مامورین مخفی امریکا»(۱۱) است که در سال ۱۹۵٤ به‌وسیله «ریچارد و کلادیس هارکنس»(۱۲) نوشته شد. اغلب شرح‌های جدید، از جمله آن‌ها که پس از سقوط شاه در فوریه ۱۹۷۹ [۲۲ بهمن ۱۳۵۷] به رشته تحریر درآمده، مهر تایید بر نظر «ریچارد و کلادیس هارکنس» می‌گذارد. آنچه که درزیرمی‌آید، خلاصه‌ای است ازکتاب‌یادشده[۱۲]:

۱ـ همان‌گونه که در پیش آمد، پاسخ آیزنهاور (رئیس‌جمهور وقت امریکا) به پیام ۲۸ مه ۱۹۵۳ [۷ خرداد ۱۳۳۲] دکتر مصدق، پس از یک ماه تأخیر داده شد و آیزنهاور با درخواست مصدق برای پرداخت کمک‌های اقتصادی به ایران، مخالفت کرد.

۲ـ در دهم اوت ۱۹۵۳ [۱۸ مرداد ۱۳۳۲]، آلن دالس(۱۳) (رئیس سازمان سیا) و لوی هندرسن (سفیر امریکا در ایران) وخواهر دوقلوی شاه (اشرف پهلوی)، همگی آن‌ها در یک نقطه دورافتاده سوییس، با یکدیگر دیدار کردند. اشرف پهلوی، چند هفته پیش از این دیدار، بر اثر پافشاری دکتر مصدق، ناگزیر به ترک تهران

10- Richard Cottam

11- American Secret Agents

12- Richard and Cladys Harkness

13- Allen Duiles

شده بود.(۱٤)

۳ـ در همین زمان، سرتیپ «شوارتسکف»(۱۵) وارد تهران شد تا با دوستان قدیمی خود، تجدید دیدار نماید. وی در سال‌های ۱۹٤۲ـ۱۹٤۸ ماموریت تجدید سازمان ژاندارمری ایران را به عهده داشت. دوستی او با شاه و امرای ارتش، نظیر سرلشکر زاهدی و سرلشکر حسن ارفع، و نیز دیدار کوتاه وی با شاه در رامسر، عواملی بودند تا او را دست‌اندرکار رویدادهای ایران در روزهای ۲٤ تا ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ بدانند.

٤ـ ارتشی‌های طرفدار شاه ، با به‌کار گرفتن روش استراتژیک و لجستیکی ارتش امریکا، توانستند واحدهای نظامی طرفدار مصدق را در غروب روز ۲۸ مرداد از پای درآورند.

۵ـ شرکت مخالفان مصدق در کودتا، نظامی یا غیرنظامی، به دستور سازمان «سیا» صورت گرفت، سازمان «سیا» دستور داده بود که «مبادرت به تجمع گروه‌هائی از مردم بنمایند که به خاطر حفظ آزادی خود، آماده پذیرش خطر هستند».

٦ـ مسئول عملیات «سیا» در این حوادث «کرمیت روزولت» بود. اقدامات سازمان «سیا»، نظیر پول دادن به طرفداران شاه برای حرکت به سوی خانه مصدق، بر اساس دستور «کرمیت روزولت» صورت گرفت.

برخی از نویسندگان ایرانی، نظریه یاد شده را مورد انتقاد قرار داده و می‌گویند که بار گناه کودتای ۲۸ مرداد را فقط به گردن سازمان «سیا» و تظاهرکنندگان روز ۲۸ مرداد انداخته است. سایر نویسندگان ایرانی، درباره علت کودتای ۲۸ مرداد تا آن اندازه پیش رفته‌اند که تمامی مسئولیت کودتا را متوجه سازمان «سیا» دانسته‌اند.

۱٤ـ به‌دلیل دخالت وی در سیاست و همکاری با مخالفان مصدق ـ م.

15- M. Norman. Schwartzkopf

«ریچارد کوتام» معتقد است که خطر توده‌ای‌ها به‌راستی وجود داشت، اما دکتر مصدق حاضر نبود این خطر را باور کند، و حتی تمایل داشت که با چنین خطری بازی نماید. [۱۳]

اثر «محمود تفضلی» [مصدق، نفت و کودتا ـ چاپ امیرکبیر] را می‌توان نمونه خوبی از تحلیل‌های مربوط به کودتای ۲۸ مرداد دانست که پس از پیروزی انقلاب ایران در ۱۹۷۹، انتشار یافته است. «تفضلی» در این اثر می‌نویسد که بحران سیاسی داخلی ایران در دوره دوم نخست‌وزیری دکتر مصدق، عامل عمده و مولد شرایط عینی کودتا بود، و این موضوع را نمی‌توان نادیده انگاشت. [۱٤] «تفضلی» می‌خواهد بگوید که بحران داخلی ایران ، به‌ویژه در دوره دوم نخست‌وزیری مصدق، عامل مهمی بود که زمینه عملیات پنهانی امریکا و انگلیس [در ایران را] فراهم کرد و به سقوط مصدق انجامید.

ارائهٔ یک دلیل خاص برای توجیه حکومت مصدق، در واقع به معنای نادیده گرفتن موضوع تاثیر متقابل نیروهای داخلی و خارجی در یکدیگر، در این دوران می‌باشد. آنچه که در صفحات بعدی این کتاب خواهد آمد، با در نظر گرفتن این تاثیرات متقابل، به‌رشته تحریر درآمده است.

نتیجه گیری

برای بررسی شرایطی که به‌سقوط مصدق انجامید و جبهه‌گیری تازه نیروهای سیاسی که توانستند در این چرخش پیشامدها کامیاب شوند، راه‌های گوناگونی وجود دارد. پیشنهاد ما این است که این بررسی به‌صورت زیر انجام شود:

(الف) تحلیلی از برداشت حکومت مصدق از تحولات سیاسی کشور در ماه‌های آخر حکومت او،

(ب) انجام یک بررسی تطبیقی میان قیام سی تیر و کودتای ۲۸ مرداد،

(ج) روشن‌کردن نقش عملیات پنهانی و مشترک امریکا وانگلیس در این کودتا.

برداشت حکومت مصدق از تحولات سیاسی کشور

همان‌گونه که این پژوهش نشان داده است، دست‌یابی مصدق بر قدرت، همراه با تاسیس «جبهه ملی» بود. «جبهه ملی» یک گروه سیاسی مختلط بود که نیروهای «میانه‌رو»(۱) و «لیبرال»(۲) در دوران

1- Centrist

۲ـ آزادی‌خواه.

پس از جنگ دوم جهانی، در آن عضویت یافتند. نمایندگان برجسته این ائتلاف، در دوره اول و دوم نخست‌وزیری مصدق، در کابینه‌های متعدد او شرکت داشتند. وجود یاران بسیار نزدیک مصدق، نشانگر یک طیف نسبتاً گسترده سیاسی و مسلکی بود. آنان، درجات متفاوتی از وفاداری را به مصدق و سیاست‌های او نشان دادند: بسیاری از آن‌ها به مصدق پشت کردند. برخی به دشمنان قدیمی او پیوستند. سایرین نیز به انزوای سیاسی و بی‌تفاوتی گراییدند. «شاه» ـ همان‌گونه که بعداً خواهیم دید ـ با دقت به جلب حمایت گروهی از هواداران مصدق پرداخت که در وفاداری خود به او، عاری از وفاداری ریشه‌دار مسلکی بودند و این وفاداری استوار بر هم‌بستگی طبقاتی یا قرابت خانوادگی با مصدق نبود. کامیابی «شاه» در دورکردن رهبران مذهبی برجسته مانند آیت‌الله کاشانی و آیت‌الله بهبهانی از دکتر مصدق، تا حدودی ناشی از خطر شدید حزب توده در کشور بود. عقیده «شاه بهتر از حزب توده است» ـ صرف‌نظر از درستی یا نادرستی بالقوه آن ـ به‌صورت «تکیه کلامی» برای گروه‌های ملی و مذهبی درآمد که یکی پس از دیگری، و همزمان با وخامت اوضاع اقتصادی کشور و تحکیم قدرت حزب توده، مصدق را رها کردند.

نقش دکتر فاطمی در حکومت مصدق

در میان یاران نزدیک مصدق، تعداد صاحبان نفوذ بسیار بود، اما صاحب نفوذی که صدایش در پی کودتای ۲۸ مرداد برای همیشه خاموش شد، دکتر حسین فاطمی بود. دکتر فاطمی، معاون نخست‌وزیر [سخنگوی دولت] بود و بعداً وزیر خارجه گردید. فدائیان اسلام در فوریه ۱۹۵۲ [اسفند ۱۳۳۰] قصد جانش را کردند.

در چشم اغلب ناظران داخلی و خارجی، دکتر فاطمی شاید مورد اعتمادترین یار دکتر مصدق بود. فاطمی نه‌تنها با کمال وفاداری به مصدق خدمت کرد و زندگی خود را به خاطر هدف حکومت ملی، به مخاطره انداخت، بلکه همهٔ تلاش‌های شاه را که می‌کوشید درلحظاتی که سیاستمدار پیر [مصدق] به‌کمک‌های فاطمی نیاز شدیدی داشت، او را از مصدق دور سازد، بی‌جواب گذارد.

کوته‌زمانی پس از واقعه نهم اسفند۱۳۳۱، عوامل متعدد شاه، و نیز مخالفان تازه دکتر مصدق نظیر آیت‌الله کاشانی و دکتر بقائی ، کوشیدند تا دکتر فاطمی را به‌سوی خود بکشانند. شاه در ماه آوریل [اردیبهشت ۱۳۳۱]، بالاترین نشان سلطنتی [نشان درجه یک همایون] را به او داد. حسین علاء (وزیر دربار وقت) به فاطمی قول داد که در یک حکومت پس از مصدق، فاطمی می‌تواند برروی داشتن بالاترین مقام حساب کند زیرا جبههٔ ملی به خون جوانتری در رگ‌های کشور نیاز دارد. اما هیچ یک از این تلاش‌ها نتوانست تزلزلی در پیوند شخصی و وفاداری سیاسی وی به دکتر مصدق، پدید آورد. مصدق به‌خاطر علاقه زیادی که به دکتر فاطمی داشت، او را «پسر سوم خود»(۳) می‌دانست.

برداشت کلی دکتر فاطمی از اوضاع داخلی و بین‌المللی ایران در شش ماهٔ آخر حکومت مصدق، به‌نحوی بود که یا نشانگر نظرات دکتر مصدق بود، یا دست کم، تحت تأثیر عقاید او قرار داشت. نگارنده که در ژوئن ۱۹۵۳ [تیر ۱۳۳۲] به ایتالیا رفت تا در مذاکرات فروش نفت ملی شده ایران به آن کشور، شرکت نماید، فرصتی یافت تا در یک گفتگوی طولانی با دکتر فاطمی در ۲۵ ژوئیه ۱۹۵۳ [۳ مرداد ۱۳۳۲] در لاهه، از نظرات سیاسی او آگاه شود.

۳ـ دکتر غلامحسین مصدق و مهندس احمد مصدق، دو فرزند پسری دکتر مصدق هستند ـ م.

در آن هنگام، کنفرانسی از سفیران ایران در اروپای شرقی و غربی در لاهه تشکیل شده بود و دکتر فاطمی ریاست کنفرانس را به‌عهده داشت.

آنچه که در زیر می‌آید، خلاصه‌ای است از گفتگوی یاد شده، که روشنگر احساسات پاکدلانه مردی است که نقش او در آخرین پرده از نمایشنامه حکومت مصدق ، بی‌اندازه اهمیت داشت.[۱]

کنفرانس با ارزیابی آخرین تحولات ایران، آغاز شد. از نگارنده خواسته شد تا به ارزیابی قدرت و ضعف نسبی نیروهای سیاسی ایران بپردازد. برآورد من، این بود که اوضاع داخلی کشور با شتاب به‌سوی نقطه شکست می‌رود، و در توجیه وخامت اوضاع ، دلایل عمده زیر را ارائه دادم .

۱ـ وحدت و همبستگی «جبههٔ ملی» به گونه تغییرناپذیری کاهش یافته و اختلافات شخصی و سیاسی میان دکتر مصدق و همکاران برجسته سابق او، نظیر کاشانی و دکتر بقایی و حسین مکی، به مرز آشتی‌ناپذیری رسیده است.

۲ـ تلاش‌های حزب توده در جهت «افراطی‌کردن» نهضت ملی، از دو جهت به حکومت زیان رسانده است: از یک جهت، به تدریج برخی از اعضای جوان و تحصیل‌کرده گروه‌های طبقه متوسط و پائین، قانع شده‌اند که درخواست‌های حزب توده در مورد قطع کامل روابط با امریکا، وهمزمان باآن، محکوم‌کردن مماشات حکومت دربار دسیسه‌گر درست است و باید آنرا پذیرفت. از سوی دیگر، درخواست‌های حزب توده سبب گردیده که گروه‌های محافظه‌کار سنتی دربازار و روحانیت دچار هراس شوند و به فکر پیداکردن جانشینی برای مصدق برآیند.

۳ـ تحریم صادرات نفت ایران و مآلا محاصره اقتصادی ایران [توسط انگلستان] به‌اندازه‌ای خزانه کشور را از ارز تهی کرده است که حتی دانشجویان جان سخت جبهه ملی و چپ‌گرا در خارج از کشور، از نرسیدن ارز گلایه سر داده‌اند. فروش مختصر نفت به

چند کشور اروپائی (که در شمار شرکت‌های بزرگ نفتی نبودند) نتوانسته است از نیاز مبرم دولت به ارز خارجی بکاهد. «سیاست اقتصاد بدون نفت ایران»، به مثابه جانشینی برای سیاست صادراتی نفت، نیازمند برنامه‌ریزی اقتصادی دقیق بود، که به‌نوبه خود ، فقط می‌توانست در شرایط سیاسی به‌مراتب آرامتری پیاده شود.

۴ـ مقابله مشترک انگلیس ـ امریکا با ایران، به تیرگی روابط ایران با غرب انجامید و حکومت جبهه ملی را ناگزیر ساخت تااذعان نماید که با تعیین اولویت و تاکتیک‌های سیاست خارجی خود ، عملا خود را از جهان غرب دور ساخته است. هشدارهای پی‌درپی و اشتباه‌آمیز درباره آنچه که در چشم امریکا به‌صورت خطر مبرم قبضه قدرت به‌وسیله حزب توده شناخته می‌شد، به‌صورت یک عامل ثابت در سیاست خارجی امریکا نسبت به ایران درآمده است.

۵ـ تلاش‌های شاه برای تجمع مخالفان مصدق، و قانع‌کردن امریکا و انگلستان به‌این‌که عقل سلیم ایجاب می‌نماید جانشینی برای حکومت دکتر مصدق پیدا شود، از کامیابی چشمگیری برخوردار شده و باید آن را به طور جدی مورد بررسی قرار داد.

پاسخ دکتر فاطمی به این نکات، صریح و قاطعانه بود. عقیده وی درباره انشعاب رهبران برجسته جبهه ملی از آن، این بود که جدا شدن آنان سبب تحکیم حکومت ملی می‌شود چرا که اغلب آنان افراد فرصت‌طلبی هستند که به خاطر منافع شخصی و سیاسی، به مصدق پیوسته بودند. فاطمی اطمینان داشت که اکثریت عمده طرفداران دکتر مصدق، انشعاب‌کنندگان را به عنوان «خائن» درخط «میراث سیاسی و فرهنگی مشترک» محکوم می‌کنند. فاطمی، افرادی مانند کاشانی و دکتر بقائی و مکی را ناچیز می‌شمرد و عقیده داشت که گذشته سیاسی آنان ثابت می‌کند که آدم‌های فرصت‌طلبی بوده و از لحاظ سیاسی، قابل اعتماد نیستند. علاوه براین، «هر نهضت انقلابی، دستخوش تصفیه‌های ادواری می‌شود، و در این تصفیه‌ها

است که آزمون واقعی تعهد مسلکی و قدرت اعتقادات راسخ سیاسی، موجب جداساختن ضعیف‌ها از قوی‌ها می‌گردد».

در مورد فعالیت‌های حزب توده و اثرات دوگانه آن در حکومت جبهه ملی، دکتر فاطمی خطر این حزب را ، یا به صورت آشکار یا موجود، نمی‌پذیرفت. وی معتقد بود که حزب توده ــ به دلیل دریافت نکردن رهنمودهای آشکار از مسکو ــ نتوانسته است به‌گونه کارسازی اقدام نماید، «تا اندازه‌ای که می‌توان مشخص کرد، بعید به نظر می‌رسد که اتحاد شوروی بخواهد حزب توده را برای انجام یک اقدام کارساز، زیر فشار بگذارد زیرا خاطره شکست تلخ خود در ماجرای امتیاز نفت شمال را از یاد نبرده است».

دکتر فاطمی، از رهبران درجه دوم حزب توده (که در آن زمان، در سازمان‌های پوششی حزب فعالیت می‌کردند)، با کلمات تحقیرآمیزی یاد کرد، «چنانچه مصدق در سال ۱۹۴۴ اقدام نکرده بود [لایحه و قانون ممنوعیت دولت از انجام مذاکرات نفت با دولت‌ها وشرکت‌های خارجی]، حزب توده که در آن زمان، فعالیت قانونی داشت، می‌توانست با برخورداری از حمایت ارتش سرخ، ضربه سختی را وارد سازد.»

دو نکته دیگر نیز بیان شد که نام مصدق را به‌میان می‌آورد. یکی، این بود که مردم ایران در هنگام رویاروئی با یک خطر خارجی به‌صورت مداخله خارجی یا فعالیت‌های نیروهای داخلی سرسپردهٔ آنان، خون وطن دوستی‌شان به‌جوش می‌آید.

نکته دیگر، عبارت بود از اعتقاد راسخ دکتر فاطمی به این‌موضوع که غرب عامداً خطر حزب توده را بزرگ جلوه می‌دهد تا گروه‌های محافظه‌کار ایران را ترسانده، و به این ترتیب، در موقع مناسب، از این ترس برای مداخله خود در سیاست داخلی ایران استفاده کند.

برداشت کلی نگارنده این بود که وزیر خارجه ایران بر اثر تماس‌هائی که با مقامات شوروی و دیپلمات‌های ایرانی در کشورهای

بلوک شوروی داشت، نگرانی از حمایت سیاسی و فعال شوروی از یک اقدام کارساز حزب توده نداشت.

اینگونه به‌نظر می‌رسید که هم دکتر فاطمی و هم دکتر مصدق، هر دو آن‌ها قویاً معتقد بودند که حزب توده دارای سرشت یک‌بعدی است، وابستگی این حزب به شوروی به اندازه‌ای است که فقط می‌تواند به‌عنوان یک عامل شوروی، عمل کند. آن دو [مصدق و فاطمی]، جاذبه بومی حزب را در یک برش مقطعی و نسبتاً چشمگیر از مردم، و مهارت حزب در تشدید نابه‌سامانی‌های داخلی را بسیار دست کم می‌گرفتند.

دکتر فاطمی که خود مبتکر نظریه اقتصاد بدون نفت برای ایران بود ــ درباره حل و فصل دعوای نفت، عقیده داشت که یافتن یک راه حل دوستانه برای این مسأله در آینده نزدیک، امکان‌پذیر نبوده وایران ناگزیر است تعطیل‌شدن نامحدود صنعت نفت خود را بپذیرد، **«مملکت ما، قرن‌ها بدون نفت زندگی کرده است. اگر، این بهائی است که باید برای حفظ حیثیت و تمامیت ما پرداخت گردد، بگذارید چنین شود»**. دکتر فاطمی ضمن این‌که عقیده داشت که باید بسیاری از مخالفان حکومت را از میان برداشت تا ایران بتواند از یک کشور متکی بر تک محصولی نفت، به یک اقتصاد بدون نفت، تحول یابد، همچنین معتقد بود که حکومت مصدق پیشرفت چشمگیری درگسترش موافقت‌نامه‌های بازرگانی پایاپای(۴) و توسعه صنایع سبک(۵) کرده است.

۴ـ طبق گزارش بانک ملی ایران در سال ۱۳۳۱ شمسی، در این زمینه، اقدامات زیر صورت گرفته:

۱ـ تمدید موافقت‌نامه بازرگانی پایاپای میان ایران و آلمان فدرال.

۲ـ تمدید موافقت‌نامه بازرگانی پایاپای میان ایران و ایتالیا.

۳ـ تمدید موافقت‌نامه بازرگانی پایاپای میان ایران و مجارستان

←

دکتر فاطمی به ملاحظات مداوم دکتر مصدق درباره ناتوانی یک حکومت مردمی برای تحمیل شرایطی که به طور مصنوعی آرامش را در کشور برقرار سازد، اشاره کرد و خاطرنشان ساخت که چون نخست‌وزیر آزادی‌خواه و طرفدار اصول دموکراسی است، لذا حاضر نیست به اقدامات خودکامانه و برخلاف اصول دموکراسی، دست بزند ـ گو اینکه انجام این اقدامات می‌توانست یک راه حل موقتی برای مشکلات اجتماعی و اقتصادی مملکت باشد.

در زمینه انزوای بین‌المللی ایران و مقابله با قدرت امریکا و انگلیس، پیش‌بینی دکتر فاطمی ، شاید، بسیار تیره و تاز بود ، **«چه بهائی ما باید بپردازیم تا امریکا را با خود همراه سازیم؟»** یک راه حل نفت که ۵۰ درصد از سود [خالص] را نصیب ایران سازد، شاید، درخور اندیشیدن است، آن‌هم به شرطی که ایران حاضر به پرداخت غرامت‌نفت به‌انگلیس [۲۲۸میلیون‌لیره] باشد. چنانچه‌حکومت حزب کارگر انگلستان و حزب دموکرات امریکا همچنان برسرکار بودند، دعوای نفت حل می‌شد، اما با روی‌کارآمدن کابینه محافظه‌کار چرچیل [در انگلستان] و ژنرال آیزنهاور [از حزب جمهوری‌خواه] در امریکا، ایران هیچ امیدی به حل دعوای نفت نداشت، یا امید اندکی داشت.

کاملا سوای مسالهٔ نفت، دکتر فاطمی وضع بین‌المللی ایران را با نوعی تشویش خاطر، می‌نگریست. ایران قصد آن داشت که برغم فشارهای پیوسته غرب، همچنان سیاست واقعی عدم تعهد را در منازعات دو ابرقدرت، دنبال کند. به نظر می‌رسید که ایران، باتوجه

→

۴ـ انعقاد قرارداد بازرگانی پایاپای میان ایران و شوروی.

۵ـ انعقاد قرارداد بازرگانی پایاپای میان ایران و لهستان.

۶ـ اجرای قرارداد بازرگانی پایاپای میان ایران و چکسلواکی.

۷ـ انعقاد قرارداد بازرگانی پایاپای میان ایران و ژاپن و بلژیک و هلند ـ م.

۵ـ همان منبع ـ م.

به سیاست بین‌المللی، از اختیار محدود و غیر قابل دفاعی برخوردار بود. اگرچه تحولات شوروی پس ازمرگ استالین، مانع دخالت مستقیم فعالیت حزب توده در داخل کشور شده بود، اما به نظر می‌رسید که تردید فاطمی نسبت به تحولات شوروی، تمام ذهنش را پر کرده بود. دکتر فاطمی عقیده داشت که دکتر مصدق خطر سقوط حکومت جبهه ملی را بر جلب حمایت شوروی و بر اساس شرایط غیرقابل پذیرش آنان، ترجیح می‌داد **«به‌هرحال، چنین حمایتی قریب‌الوقوع نبود، حتی اگر هم بود، قطعاً انباشته از شرایط و قیودی بود که حکومت ، بدون شک، آن‌ها را رد می‌کرد»**.

از این‌رو، تنها چاره‌ای که برای ایران باقی می‌ماند ، این بود که سیاست عدم تعهد خود را دنبال کند، هرچند که سیاست ایران در زمینه مقابله با غرب، به طرفداری از شوروی تعبیر می‌شد، **«این حکومت که به‌خود می‌بالد دارای اندیشه‌های استوار بر دموکراسی و آزادیخواهانه است، صرفاً نمی‌تواند فعالیت‌های ضد امریکائی حزب توده را سرکوب کند تا توهم امریکائی‌ها دایر بر اینکه روس‌ها از جبهه ملی بهره‌برداری می‌کنند، از میان برود.»**

در پایان گفتگو، بحث نگارنده و دکتر فاطمی، به‌موضوع مبارزه‌طلبی مخالفان مصدق کشانده شد. وزیر خارجه با شرح موارد قبلی موفقیت مصدق برمخالفان خود، اطمینان داشت که تهدیدات مخالفان جدی نیست. تلاش‌های شاه برای منشعب‌کردن افرادی مانند دکتر بقائی و آیت‌الله کاشانی از جبهه ملی، عملا بهره بیشتری را نصیب مصدق و اعضای جدید جبهه ملی می‌سازد زیرا جبهه‌گیری جدید مخالفان مصدق، ذاتاً ضعیف بوده و اساساً تاکتیکی [مصلحت سیاسی] می‌باشد. مصدق قادر است که روی دست سایر سیاستمداران بلند شود و آن‌ها را از میدان بیرون کند، همانگونه که در دوره اول و دوم نخست‌وزیری خود نیز چنین کرد، با وجود این، باید پذیرفت که بحران اقتصادی کشور موجب کاهش حمایت از جبهه

ملی شده است.

در مورد توانائی شاه برای یک مبارزه تازه با حکومت جبهه ملی، دکتر فاطمی عقیده داشت که اینک شاه از لحاظ قدرت توطئه‌چینی علیه مصدق، در وضع بهتری از روزهای پیش از قیام سی تیر قرار ندارد، زیرا:

۱ـ شاه، همچنان، به شدت نگران است که مصدق تهدید خود را دایر بر انکار علنی سلسله پهلوی ، عملی سازد. شاه برای جلوگیری از این کار، به هر خفتی تن درخواهد داد، مگر آنکه دولت‌های خارجی او را ناگزیر به پذیرش خطر کنند. [۲]

۲ـ وفاداری افراد نیروهای مسلح به شاه، تا حدودی براثر تصفیه‌های مصدق در سطح فرماندهان عالی، و تا اندازه‌ای به‌خاطر احساسات ملی و ذاتی افسران جزء نسبت به رژیم ملی، کاهش یافته است.

به‌این ترتیب ملاحظه می‌شود که دکتر فاطمی درباره آخرین مرحله دورهٔ نخست‌وزیری مصدق، نظرات خوش‌بینانه‌ای داشت. با نگاهی به‌گذشته، می‌توان دریافت که این خوش‌بینی، تا حدودی نابه‌جا، و برحسب اتفاق ، مهلک بود. هنگامی که دکتر فاطمی یک هفته پس از این گفتگو، به‌ایران بازگشت فرصت کافی در اختیار داشت تا برخی از نظریات خود را ، از نو، مورد ارزیابی قرار دهد. جای چون و چرائی نیست که عقاید دکتر فاطمی تا پایان کارش، آینهٔ عقاید دکتر مصدق بود. در جلسات متعدد کابینه که در ماه سرنوشت‌ساز مرداد، تشکیل گردید، وزیر خارجه برحسب اتفاق، به ارائه یک راه حل افراطی‌تر برای حل مشکلات شدید کشور نپرداخت، خصوصاً پس از رفتن شاه از ایران در ۲۵ مرداد ۱۳۳۲. سخنرانی آتشین دکتر فاطمی در روز ۲۶ مرداد ـ که خواستار انحلال نظام سلطنت گردید و شدیداً به‌شاه حمله کرد ـ در واقع، تندترین سخنانی بود که یک عضو کابینه، یا یک شخصیت غیردولتی برجسته و عضو جبهه ملی،

می‌توانست به زبان آورد.

پیشامدهائی که به سقوط حکومت مصدق انجامید، آشکارانشان داد که برخی از ارزیابی‌های دکتر فاطمی (در گفتگو با نگارنده دریک ماه قبل) درست نبوده است. شاید، غلط ترین محاسبه فاطمی، مربوط به‌حمایت مردم از جبهه ملی و عدم فعالیت حزب توده بود. همزمان باانزوای بیشتر حکومت ازمنابع سنتی حمایت، یک اتحادموقت(۶) با حزب توده صورت گرفت و اهمیتی نداشت که آیا حزب توده یا حکومت، در این اتحاد پیش‌قدم شوند، چون هر دو آنها ناگزیر بودند با دشمن مشترک خود یعنی شاه و متحدان قدیم و جدیدش، به مبارزه برخیزند، لذا این اتحاد اجتناب‌ناپذیر می‌نمود. همزمان با کاهش اقتدار حکومت در حفظ نظم و قانون، حزب توده به تحریکاتی آشکار برای تغییر رژیم سلطنتی دست زد، به‌طوری که موضوع ریاست این اتحاد موقتی، به‌صورت یک مسأله مبهم، حتی نامربوط، درآمد.

هواداران دکتر مصدق تأکید کرده‌اند که اتحاد با حزب توده، زاییده تصادف بود. اما [باید گفت که] این اتحاد، در مفهوم واقعی آن، هنگامی صورت گرفت که گروه‌های سیاسی ـ که می‌بایست تمایل طبیعی خود را در جهت اتحاد با مصدق برای رویاروئی با یک دشمن مشترک‌ابراز می‌داشتند ـ اقدامی‌دراین‌زمینه به‌عمل‌نیاوردند [وطبعاً حزب توده فرصت این کار را یافت]. درباره نیت واقعی مصدق از اتحاد با حزب توده، هواداران مصدق به درستی خاطرنشان می‌سازند که وی در روز ۲۸ مرداد، سرسختانه با درخواست حزب توده برای دادن اسلحه به افراد آن حزب به‌منظور مبارزه با کودتاچیان، مخالفت کرد.[۳] واقعیت این است که مصدق توانست این نظر خود را بر همکاران نزدیکش، تحمیل کند. آن‌ها عقیده داشتند که برای ایستادگی در برابر گروه‌های غیرنظامی و نظامی طرفدار شاه، باید اسلحه در

6- De Facto

اختیار افراد حزب توده و جبهه ملی قرار داد.

مقایسه قیام سی تیر و کودتای ۲۸ مرداد

به موضوع مقایسه قیام سی تیر و کودتای ۲۸ مرداد برمی‌گردیم. در این زمینه باید به چند ویژگی [تفاوت] عمده آن‌دو اشاره کرد. در قیام سی‌تیر، با وجود این‌که اپوزیسیون نیروهای سیاسی مخالف مصدق پیش از سال ۱۹۵۱، تمامی دستگاه دولت را در سلطه خود داشتند، اما مصدق دوباره نخست‌وزیر شد و حکومت ملی تحکیم شد. در کودتای ۲۸ مرداد، نیروهای داخلی مخالف مصدق، توانستند حکومت او را ساقط نمایند. بارزترین تفاوت‌ها میان شرایط و ماهیت واقعی این دو رویداد را باید، بدون شک، در دخالت انگلستان و امریکا، نقش حزب توده و موضع‌گیری نهائی ارتش، یافت. در گذران دوره دوم نخست‌وزیری مصدق، تأثیر متقابل این نیروها در یکدیگر از اهمیت بیشتری برخوردار شد، به‌طوری که به مرحله‌ای رسید که پرواضح بود یا حزب توده، یا نظامیان و عمال امریکا و انگلیس در ایران، یکی از آن دو در واردآوردن ضربه پیشقدم خواهد شد. آنچه که روشن نبود، زمان وارد کردن این ضربه و آینده موفقیت‌آمیز آن در ماه‌های آخر این دوران پرآشوب بود.

یک تحلیل مشروح‌تر از ترکیب نیروهای طرفدار و مخالف مصدق، در جریان دو رویداد یاد شده، شاید بتواند نتایج معکوس آن‌ها را توجیه نماید.

در قیام سی‌تیر، نیروهای ملی از لحاظ تعداد برافراد حزب توده و هواداران آن، برتری زیادی داشتند. این رابطه، در کودتای ۲۸مرداد، کاملا معکوس شد. زیرا برخی از هواداران فعال دکتر مصدق، به‌تدریج از او بریدند. سایرین نیز، همزمان با کاهش مداوم شور و شوق و

منابع قدرتشان، بی‌طرفی اختیار کردند. با از دست رفتن این حمایت‌ها، و با توجه به خطر احتمالی ناشی از سلطه حزب توده بر کشور، ایستادگی مردم در برابر کودتای ۲۸ مرداد، از نظر شور و شوق ملی، محدود بود.

فزون بر این، در حالی که یک سال پیش امکان داشت برای جلوگیری از سلطه حزب توده، بر شاه و ارتش، به عنوان آخرین ملجاء اتکا کرد، در کودتای ۲۸ مرداد این اتکا دیگر وجود نداشت، چرا که شاه از ایران رفته بود و ارتش نسبت به حکومت با سوء ظن می‌نگریست. اگر در سال پیش، ملیون همکاری حزب توده را در یک قیام عمومی علیه حکومت [قوام] تحمل کرده بودند، در جریان ۲۸ مرداد نمی‌توانستند حزب توده را تحمل کنند. زیرا حزب توده، این بار، به حمایت از حکومت برخاسته بود، و دست کم از لحاظ نظری، حزب امکان استفاده از منابع دولت ـ یعنی زرادخانه ارتش و دستگاه تبلیغاتی آن‌را ـ برای پیشبرد هدف خود در اختیار داشت.

این ملاحظات هشدار دهنده ـ که تا اندازه‌ای بر اثر تندروی‌های عوامل حزب توده، چهار روز پیش از سقوط دکتر مصدق، نگرانی زیادتری را به‌وجود می‌آورد ـ در میان مردم علاقمند به سیاست، ترس واقعی را برانگیخت، به‌طوری که ترجیح می‌دادند شاهد سقوط حکومت دکتر مصدق باشند (که هنوز از محبوبیت برخوردار بود) اما خطر پیروزی حزب توده را پذیرا نشوند. واقعیت این بود که اغلب گروه‌های ملی، درباره خطر بالقوه حزب توده در طی حوادث سیاسی ایران از جنگ دوم جهانی به‌بعد، هشدار داده بودند، به طوری که هروقت این خطر احساس می‌شد، مردم عکس‌العمل شدید و غیرمشروطی برای خنثی‌کردن خطر حزب توده نشان می‌دادند.

به‌این ترتیب، به‌عنوان مثال، در ۱۹۴٦ [۱۳۲٤ شمسی] که بحران آذربایجان [غائلهٔ آذربایجان] حالت مخاطره‌آمیزی به خودگرفت، اکثر مردم علاقمند به سیاست، به حمایت از دولت برخاستند تا رژیم

تجزیه‌طلب آذربایجان را در هم بشکند. این حمایت در شرایطی صورت گرفت که مردم از حکومت راضی نبودند و حتی برخی از آن‌ها، شکایات آذربایجانی‌ها را وارد می‌دانستند. به‌همین ترتیب، در جریان کودتای ۲۸ مرداد نیز، قشر بزرگی از مردم علاقمند به سیاست، در گوشه‌ای ایستادند تا شاهد سقوط حکومتی باشند که مدت‌ها مظهر مرحله جدیدی در ناسیونالیسم ایران بود. در این مورد نیز، به نظر می‌رسد که دلیل عمده بی‌حرکتی مردم، ناشی از خطر شدیدی بود که از جانب حزب توده احساس می‌کردند.

اما درباره این که چرا حزب توده در کودتای ۲۸ مرداد پایداری زیادی در برابر ارتش و کودتای طرفداران شاه نشان نداد، توجیهات متعددی را می‌توان ارائه داد. یک توجیه آن است که به نظر می‌رسد حزب توده کاملا غافلگیر شده بود و قادر نبود به‌هیچ اقدام متقابل و به‌موقع دست بزند. هزار و ششصد افسر توده‌ای که در ارتش و شهربانی خدمت می‌کردند ـ و یک سال بعد شبکه نظامی آنان کشف شد ـ آمادگی برای رویاروئی با چرخش پیشامدها را نداشتند. این عدم آمادگی، اصولا، از شک توده‌ای‌ها نسبت به تمایل واقعی مصدق برای همکاری با آنان، سرچشمه می‌گرفت. به همین جهت، وقتی که نخست‌وزیر در نیمه روز ۲۸ مرداد، درخواست حزب توده را برای دریافت اسلحه رد کرد، تنها کاری که حزب می‌توانست انجام دهد، این بود که در گوشه‌ای پنهان شود و در انتظار فرصت مناسب برای واردآوردن ضربه متقابل باشد. [٤]

درباره نقش قاطعی که نظامیان در سرنگون کردن حکومت مصدق بازی کردند، باید خاطرنشان ساخت که مسیر قبلی حوادث به‌نحوی بود که نقش مؤثر ارتش در سیاست را تقریباً حتمی می‌ساخت. در جریان ماجرای نهم اسفند ۱۳۳۱، این نقش ارتش کاملا محسوس شد و ارتش پی‌برد که دارای قدرت بالقوه سیاسی در کشور می‌باشد، و به این ترتیب، ماهیت غیرسیاسی ارتش از دست رفت، به طوری که

بیشتر از گذشته، و به گونه جدانشدنی، آلوده همه تحولات داخلی کشور شد.

کوتاهی ارتش در وفادار ماندن به دکتر مصدق را می‌توان به‌عوامل چندی نسبت داد. در فصل‌های پیش یادآور شدیم که اقدامات حکومت مصدق در زمینه تصفیه و اصلاح ارتش، همراه با مشکل قانون اساسی در خصوص قانونی‌بودن برخی از اقدامات مصدق، سبب گردید که بخشی از مقامات بالای نظامی، از او رنجیده خاطر شوند، و [همین مسأله] سایر نظامیان را به محافظه‌کاری سوق داد. منطقی‌ترین توجیه درباره کوتاهی ارتش از سرکوب‌کردن کودتای ۲۸ مرداد را باید در ماهیت بحران نهائی شاه و مصدق یافت که موجب گردید ارتش در برابر شاه قرار گیرد، در حالی که تا آن زمان، شاه فرمانده کل قوا بود و ارتش دستورات او را اجرا می‌کرد.

بیم و هراس ارتش از طغیان عمومی حزب توده ـ که این نگرانی به‌هیچ‌وجه محدود به افراد نظامی نبود ـ در موضع‌گیری نهائی ارتش نیز مؤثر افتاد. کادر پائین ارتش، مورد رخنه دائمی حزب توده قرار گرفت. با وجود این، چون حزب توده به شبکه افسران خود اجازه یک حرکت نظامی را نداده بود، از این رو، افراد این شبکه هیچ اقدامی برای نجات مصدق به عمل نیاوردند.

عملیات مشترک «سیا» و «سازمان جاسوسی انگلستان»(۷)

اینک، وقت آن است که به تعیین نقش «سازمان جاسوسی انگلستان» در طرح‌ریزی کودتای ۲۸ مرداد بپردازیم. همان‌گونه که در پیش گفتیم، به محض اینکه «دالس» وزیر خارجه امریکا، ژنرال آیزنهاور را تشویق کرد که نظر انگلستان را درباره سرنگون‌کردن

7- Secret Inteligence Service [S.I.S.]

حکومت مصدق، بپذیرد، به‌سازمان «سیا»، چراغ سبزی برای تشریک مساعی با «سازمان جاسوسی انگلستان» نشان داده شد.

باید یادآور شد که «سازمان جاسوسی انگلستان» دارای سوابق طولانی جاسوسی موفقیت‌آمیز در گروه‌های صاحب نفوذ، در داخل و خارج از حکومت ایران، بود، که دست‌کم ازاوایل دهه ۱۹۰۰، فعالیت‌های جاسوسی خود را در ایران آغاز کرده بود. اگر چه محدودیت این تحقیق، اجازه‌نمی‌دهدکه شرح مفصلی ازفعالیت‌های جاسوسی‌انگلستان در ایران، پیش از کودتای ۲۸ مرداد، داده شود، اما لازم است که به فعالیت‌های عمده آن، پس از جنگ دوم جهانی، اشاره‌ای شود.

سازمان جاسوسی انگلستان، هم درتهران که زیرکنترل مشترک انگلیس و شوروی بود، هم درمنطقه اشغالی بریتانیا [جنوب وغرب] ایران]، در هر دو منطقه فعالیت زیادی داشت. بروز جنگ دوم‌جهانی سبب شد که این سازمان برخی از شرق‌شناسان و ایران‌شناسان معروف را وارد صفوف جاسوسان خود سازد. دو نفر از آن‌ها به نام‌های سرهنگ «جفری ویلر»(۸) ــ که بعداً رئیس «مرکز مطالعات آسیایی»ــ(۹) شد و دوشیزه «لمبتون»(۱۰) از دانشگاه‌لندن، به‌خدمت «سازمان جاسوسی انگلستان» در ایران درآمدند. سرهنگ «ویلر» در قسمت «اطلاعات و روابط عمومی» کنسولگری انگلستان در اصفهان و دوشیزه «لمبتون» در قسمت روابط عمومی سفارت بریتانیا در تهران کار می‌کرد.

پس از پایان جنگ دوم جهانی، «سازمان جاسوسی انگلستان» از تعداد مامورین خود در ایران کاست اما تعداد کافی از عوامل جدید‌الاستخدام خود را، با توجه به وضع نابه‌سامان ایران در فاصله سال‌

8- Geoffry Wheeler
9- Central Asian Study Centre
10- Anne K. Lambton

های ۱۹۴۶ــ۱۹۵۳ [۱۳۲٤ــ۱۳۳۲]، نگاه داشت. به موازات اقدامات «سازمان جاسوسی انگلستان»، شرکت نفت ایران و انگلیس نیز، دارای شبکه جاسوسی ویژه‌ای از عوامل خود در سراسر ایران بود. در این شبکه، یک شرق‌شناس مشهور، به‌نام دکتر «لارنس لاکهارت»(۱۱) و «ریچارد سدان»(۱۲) ــ مدیر شرکت نفت ایران و انگلیس در تهران ــ فعالیت می‌کردند. هنگامی که مصدق به نخست‌وزیری رسید، «سازمان جاسوسی انگلستان»، و همتای آن در شرکت نفت، توسعه یافت و بر تلاش‌های آن افزوده شد.

تا وقتی که روابط سیاسی ایران و انگلیس قطع نشده بود، سفارت انگلیس مرکز عملیات «سازمان جاسوسی انگلستان» بود. پس از اینکه روابط ایران و انگلیس در اکتبر ۱۹۵۲ [۳۰ر۷ر۱۳۳۱] قطع گردید، این پوشش عملیاتی از بین رفت و «سازمان جاسوسی انگلستان» به‌مقدار زیادی متکی بر عوامل ایرانی و غیرایرانی شد که برخی از آن‌ها دارای تابعیت مضاعف(۱۳) بودند و در گذشته به‌بریتانیا خدمت کرده بودند.

حتی پیش از اینکه «سیا» طرح «آژاکس»(۱٤) را برای سرنگون کردن حکومت مصدق، مورد موافقت قرار دهد «سازمان جاسوسی انگلستان» به طور منظم و کاملا مخفیانه، عوامل خود در ایران را برای کودتای قریب‌الوقوع، آماده می‌کرد. با توجه به‌اینکه سازمان «سیا» و «سازمان جاسوسی انگلستان» از لحاظ مقررات استخدامی و افشای اسناد محرمانه با گذشت زمان معینی، متفاوت هستند، مقامات امریکائی مطالب زیادی را درباره طرح «آژاکس» انتشار

11- Lawrence Lockhart
12- Richard Sedan

۱۳ــ منظور کسانی است که دارای تابعیت دو کشور هستند ــ م.

۱٤ــ طرح آژاکس (Ajax) را انگلیسی‌ها ریختند. «آژاکس» در اساطیر یونان، یکی ازپهلوانان دلیر ونیرومند بود که با تروی (Troy) به‌جنگ‌پرداخت ــ م.

داده‌اند، در حالی که دولت انگلستان اجازه می‌دهد کـه پس از سی سال، این اسناد منتشر شود، آن هم با محدودیت‌های زیادی. از این رو، تا به‌حال یک تحلیل جامع، از ارتباط میان «سازمان جاسوسی انگلستان» و «سیا» صورت نگرفته است. آنچه که در زیر می‌آیـد، اطلاعاتی است که نگارنده درباره ارتباط دو سازمان یاد شده از طریق کسب اطلاعات مستقیم دست اول یاتهیه غیرمستقیم‌آن ازمنابع‌معتبر، به‌دست آورده است.

سه نفر از اشخاصی که عملیات مشترک «سازمان جـاسوسی انگلستان» و «سیا» در ایران را هدایت و هماهنگ کردند، عبـارت بودند از «آنتونی کومو»(۱۵) مأمـور سازمان «سیا» که در پوشش «دبیر سفارت امریکا در تهران» فعالیت می‌کرد، «ارنسـت پـرون»(۱۶) دوست قدیمی و بسیار مورد اعتماد شاه که اهل سویس بـود، و «شاپور ریپورتر»(۱۷) یک زردشتی ایرانی بود. وی درسال ۱۹۵۲ [۱۳۳۱ شمسی] به «کومو» ملحق شد.[۵] این سه نفر، مسئولیت یک شبکه بزرگ جاسوسی را به عهده داشتند که تعداد زیادی از ایرانیان در آن عضویت داشتند. نمایندگان مجلس، مقامات وزارت دربار، روزنامه‌نگاران ، مقامات بانکی، امرای ارتش اعم از بازنشسته و شاغل، حتی بازاریان و برخی از روحانیون.

«آنتونی کومو» توانست وزارت خارجه امریکا را قانع کند تا با کار «شاپور ریپورتر» در ستاد او به‌عنوان مترجم، موافقت نماید. وی زبان‌های فارسی و انگلیسی و فرانسه را به‌خوبی می‌دانست. «ریپورتر» در پوشش «مترجم» توانست خدمات بزرگـی را بـرای «آنتونی کومو» انجام دهد، زیرا بیست سالی بود که مورد اعتمـاد مقامات ایرانی بود. در مورد نقش «ارنست پرون»، به‌طوری کـه از

15- Anthony Cuomo
16- Shapour Reporter [در ایران بنام اردشیر جی ریپورتر معروف است]
17- Ernest Pron

گزارش‌هائی چون خاطرات «ثریا» ملکه سابق ایران، برمی‌آید، وی نفوذ زیادی در دربار داشت و از مدت‌ها قبل با «سازمان جاسوسـی انگلستان» همکاری می‌کرد.[۶] پر واضح بود کـه مأموریت اصلی «ارنست پرون» انجام وظیفه «عضو رابط میان دربـار و عوامل طرح آژاکس» بود. با توجه به اینکه «سازمان جاسوسی انگلستان» دارای اطلاعات زیادی درباره وضعیت فرهنگی و مناسبات بین اشخاص و بین گروه‌ها بود، لذا نقش مهمتری را ایفا می‌کرد . آشکار بود که از میان سه شخص یاد شده «ریپورتر» از مزایائی برخوردار بود که او را به صورت رهبر موقتی این گروه درآورد. در واقع، علت این که دولت انگلستان در اوایل دهه ۱۹۶۰ به وی لقب «سر»(۱۸) داد، به خاطر خدماتش در طرح «آژاکس» بود.

یکی از وظایف «ریپورتر» این بود که علاوه بر تشویق مخالفان مصدق به‌کودتا و هماهنگ کردن فعالیت‌های آنان، «سازمان‌جاسوسی انگلستان» را در جریان اوضاع خراب اقتصادی ایران قرار دهد کـه ناشی از تحریم اقتصادی بریتانیا بود. برخی از مقامات بالای بانکی ایران، نظیر «ابتهاج» و «نیساری» برای «سازمان جاسوسی انگلستان» کار می‌کردند و وضعیت مالی دولت را به آن‌ها گزارش می‌دادند.

کوته زمانی پس از کودتای ۲۸ مرداد، «آنتونی کومو» ایران را به قصد مأموریت دیگری ترک گفت.[۷] «ارنست پرون» هـم به شغل مهم سابق خود بازگشت. «ریپورتر» در پوشش معلم زبـان انگلیسی «ملکه ثریا» و «ملکه فرح»، به‌صورت یکی از مشاوران مورد اعتماد شاه درآمد. هنگامی که صنعت نفت ایران دوران شکوفائی خود را می‌گذرانید و شاه در اوائل دهه ۱۹۷۰ سرگرم تقویت نظامی ایران بود، «شاپور ریپورتر» نقش واسطه اصلی مؤسسات بازرگانی و نظامی انگلیس را پیدا کـرد و دلال خریداری تانک‌هـای «چیفـ

18- Sir

تین»(۱۹) و موشک‌های «راپیر»(۲۰) از انگلستان گردید. در سال ۱۳۵۵ شمسی، «ریپورتر» به اتهام «اختلاس» در کمیسیون‌های دریافتی، در لندن تحت پیگرد قرار گرفت، اما بعداً ، به دلیل «فقدان دلایل کافی»، از او سلب اتهام شد. [۸]

«ویلبر ایولند»(۲۱) در بررسی خود درباره کتاب «ضدکودتا»(۲۲) ـ که توسط «کرمیت روزولت» در سپتامبر ۱۹۷۹ به چاپ رسید ـ ادعای وی را مبنی براینکه طرح «آژاکس» ضربه نهائی را بر پیکر حکومت مصدق وارد ساخت، مورد استهزا قرار داده است. وی، همچنین ، ادعای «روزولت» را دایر براینکه با برداشتن یک میلیون دلار از صندوق سفارت امریکا در تهران، ترتیب کودتای ۲۸ مرداد را داد، مورد تردید قرار می‌دهد. «ایولند» می‌نویسد که چند روز پس از تصرف سفارت امریکا در تهران در چهارم نوامبر ۱۹۷۹ [۱۳آبان ۱۳۵۸]، کتاب «روزولت» از جریان خارج شد و ۷۰۰۰ نسخه آن اوراق گردید. «ایولند» در کتاب خود، «روزولت» را ملامت می‌کند که در کتاب یاد شده، اشاره‌ای به کشته شدن ۳۰۰ نفر از طرفداران شاه در ۲۷ مرداد ۱۳۳۲ نکرده است. «ایولند» می‌نویسد که«روزولت» بر خلاف دستور «دالس» رئیس سازمان «سیا»، با شاه تماس گرفت. این موضوع فوراً به‌مصدق گزارش شد و کودتای مقدماتی ۲۸مرداد کشف گردید. رفتن شاه از ایران در ۱٤ اوت [۲٤ مرداد ۱۳۳۲] نیز به‌خاطر همین موضوع بود. [۹]

19- Chieftain
20- Rapier
21- Wilber Eveland
22- Countercoup

ریشه‌های سقوط حکومت مصدق

پر واضح است که سقوط حکومت مصدق را نمی‌توان فقط زائیده طرح «آژاکس»، عدم اطاعت نظامیان از او، یا یک عامل خاص دیگر دانست. یک بررسی دقیق‌تر از این موضوع، فاش می‌سازد که ضعف‌های رژیم نیز در این موضوع مؤثر بود. از میان ضعف‌های حکومت مصدق، برخی از ذات نظام سیاسی ایران سرچشمه می‌گرفت و شامل تمام کابینه‌ها پس از جنگ دوم جهانی بود. سایر ضعف‌ها ناشی از شیوه حکومت مصدق بود و تا حدودی منعکس‌کننده شخصیت و جهت‌گیری سیاسی او بود.

در میان ضعف‌های نوع اول، باید از بی‌کفایتی و فساد دستگاه دولت، رقابت همیشگی میان قدرت‌طلبان، مطمئن نبودن آنان از ثبات قدرت خود و سایر بیماری‌هائی نام برد که به اندازه کافی در بحث دربارهٔ مراحل متعدد این عصر بیان شد. دکتر مصدق در دوره دوم نخست‌وزیری خود، در صدد برآمد تا به درمان برخی از بیماری‌های مزمن در نظام سیاسی ایران بپردازد، از این رو، دست به‌کار تصفیه ارتش و دستگاه اداری و اصلاح سیستم کشاورزی و دیگر اقدامات، از طریق محدودکردن اختیارات مجلس وشاه، شد. این اقدامات، همراه با شکست وی در حل مسأله نفت، به‌تدریج او را برسر دو راهی قرارداد که راه حلی برای آن نمی‌یافت .

دکتر مصدق که حمایت و محبوبیت خود را از قاطبه مردم گرفته‌و با یک موج شدید ناسیونالیسم به اریکه قدرت صعود کرده بود، به‌زودی با مشکلی روبرو شد که گریبانگیر همهٔ رهبران ملی در یک وضعیت مشابه می‌شود. مشکل مصدق این بود که به‌محض تحقق هدف نهضت ملی [ملی کردن نفت]، تا چه اندازه امکان داشت که به‌احساسات ملی‌

گرایانه اجازه دهد در تعیین سیاست‌های یک حکومت مسئول، دخالت کند.

در نیمه تابستان ۱۹۵۲ [۱۳۳۱ شمسی]، هدف اعلام شدهٔ جبههٔ ملی، یعنی ملی‌کردن صنعت نفت، به مثابه اقدامی برای قطع نفوذ سیاسی و اقتصادی بریتانیا، با اطمینان تامین شد. دیوان بین‌المللی دادگستری لاهه از موضع حقوقی بریتانیا ، حمایت نکرد. ایالات متحده امریکا برای حل دوستانه موضوع، به میانجیگری پرداخت. مصدق توانست بر قدرت‌طلبی شاه و مجلس غلبه کند. برخی از هواداران سابق و مخالفان بعدی او، معتقد بودند که دکتر مصدق می‌توانست از این شرایط مساعدپس‌از پیروزی خود، برای رسیدن به توافقی جهت احیای صنعت نفت ایران، استفاده کند. سایرین که تندروتر بودند، مصدق را ملامت کرده‌اند که چرا پس از قیام سی‌تیر، شاه را از ایران اخراج نکرد تا تحول انقلابی خود را کامل کند.

اینگونه به نظر می‌رسد که عدم تمایل مصدق برای سازش در دعوای نفت، دست کم، تا اندازه‌ای ناشی از فشار گروه‌های تندروی جبهه ملی، و تا حدودی، ثمره استراتژی مخالفانش، بود. هدف استراتژی یادشده ، این بود که مانع هرگونه سازش مصدق در کار فروش نفت ملی شده، گردیده، و سرانجام مصدق را به اتهام خیانت به‌ملت، از اریکه قدرت به زیر کشند. فشارهائی که از جانب دو جناح یاد شده، به مصدق وارد می‌گردید، به‌تدریج موضوع توافق نفتی با غرب را به صورت یک انتحار سیاسی برای رهبر کهنه‌کار جبههٔ‌ملی درآورد، [۱۰] به عبارت دیگر، پذیرش هر راه‌حلی که کاملا باشرایط ایران در حل دعوای نفت سازگاری نداشت، به معنای پایان زندگی سیاسی مصدق بود.

مزایای نکات بالا، هرچه که باشد، جای تردید کمی وجود دارد که بسیاری از هواداران واقعی مصدق عقیده داشتند که مصدق برای حفظ رژیم خود می‌بایست این مخاطره را پذیرا شود. بقای حکومت

مصدق، نیازمند تلاش‌های بجا و پیوسته برای انداختن جبههٔ ملی در یک مجرای سازنده ــ بی‌درنگ پس از ملی‌کردن نفت ــ بود. با وجود این، نه در جریان نهضت ملی، نه در گذشته پیش از آن، در هیچ‌یک، نشانه‌ای از اتفاق نظر درباره این «مسیر سازنده» وجود نداشت.

موضوع دیگری که در سقوط رژیم دکتر مصدق، مؤثر افتاد، عبارت بود از طرز برخورد وی با حزب توده. همان‌گونه که در فصل‌های پیش بررسی شد، ابهام و تردید زیادی در سیاست مصدق نسبت به‌حزب توده و دولت شوروی (حامی حزب توده)، وجود داشت. دکتر مصدق [که به‌گفته توده‌ای‌ها] یک سیاستمدار «بورژوا ــ لیبرال» بود، شخصاً هیچ‌گونه علاقه‌ای به توده‌ای‌ها نداشت، حتی در چند مورد در گذشته، به‌مبارزه با توده‌ای‌ها پرداخت. از جمله، هنگامی که توده‌ای‌ها از قرارداد نفت شمال، جانبداری می‌کردند. با این حال، به‌نظر برخی از سیاستمداران ایرانی چنین می‌رسید که حکومت مصدق به هیچ اقدام قاطعی برای پاسخگوئی به مبارزه‌طلبی حزب توده، دست نزد. پرواضح است که قدرت حزب توده در دوران حکومت دکتر مصدق به اوج خود رسید، در حالی که این حزب هنوز غیرقانونی به‌شمار می‌رفت. حزب توده در کارمندان دولت، ارتش و قشر بزرگی از قضات دادگستری رخنه کرد، به‌طوری که وقتی یک سال بعد، شبکه نظامیان حزب توده کشف شد، حتی رهبران بسیار دیر باور جبهه ملی نیز، به راستی، از فعالیت حزب توده به وحشت افتادند. [۱۱]

دکتر مصدق در دادگاه نظامی، توضیحاتی درباره طرز برخوردش با حزب توده داد. وی گفت در شرایطی که همهٔ اقشار مردم در یک مبارزه ملی برای استقلال کامل سیاسی و اقتصادی کشور دست اتحاد به‌یکدیگر داده بودند، تمایلات خرابکارانه حزب توده به‌جائی نمی‌رسید. مصدق، توانائی حزب توده را برای قبضه کردن قدرت در

کشور، از راه روش‌های انقلابی، مورد تردید قرار داد و استدلال کرد که تا وقتی حکومت وی بر ارتش سلطه داشت، حزب توده نمی‌توانست به‌یک قیام مسلحانه دست بزند. [۱۲]

با کشف شبکه نظامی حزب توده در سال بعد، ثابت شد که نظر مصدق درباره ناتوانی توده‌ای‌ها از خرابکاری‌های سیاسی، درست است، اما، درضمن، خلاف عقیده او در زمینه مصون بودن ارتش از رخنه حزب توده به ثبوت رسانید.

نکته دیگری که باید درباره سیاست دکتر مصدق نسبت به حزب توده گفت، این است که اغلب رهبران بورژوازی ملی با ساده‌لوحی وخوش‌خیالی به‌هدف‌ها وشگردهای نهایی کمونیست‌ها، نگریسته‌اند. به‌این ترتیب ، دکتر مصدق با وجود داشتن تجربه سیاسی زیاد در سراسر عمرش، در رابطه با مسألهٔ حزب توده، با همان مشکلی روبه‌رو شد که گریبانگیر کابینه‌های ایران از ۱۹۴۱ [از شهریور ۱۳۲۰ به‌بعد] بود.

بزرگترین مشکلی که دکتر مصدق، و در واقع نهضت ملی، در سراسر دوره دوم نخست‌وزیری مصدق، با آن روبه‌رو شد، عبارت بود از وظیفه اصلاح ساختار نظام سیاسی ایران. این وظیفه، یک هدف بلندپروازانه بود که حزب توده نیز آرزو داشت از طریق روش‌های انقلابی به‌آن دست یابد. در حالی که دکتر مصدق از روش اصلاحات تدریجی، استفاده می‌کرد. عوامل هیأت‌حاکمهٔ وقت، از رقابت جبههٔ ملی و حزب توده در این زمینه، به گونه ماهرانه‌ای بهره‌گیری کردند. درست است که هیأت حاکمه به نخست‌وزیری مصدق روی موافق نشان داده بود، اما هرگز زیر بار اصلاحات اوبرای ایجاد تغییرات شدید در موازنه نیروهای سیاسی نمی‌رفت.

پس از سقوط حکومت دکتر مصدق، آهنگ تحریک مردم برای اصلاح ساختار نظام سیاسی ایران، شتاب خود را از دست داد، به‌طوری که ملیون ایرانی، دست کم تا سال ۱۹۶۰ [۱۳۴۰شمسی]،

از یک وسیله مساعد برای بسیج‌کردن احساسات نفرت‌آمیز مردم از دولت‌های خارجی ــ که این‌بار قرعهٔ فال به‌نام امریکا زده شده بود ــ محروم شدند. لکن، مشکل عمده ماهیت قدرت سیاسی و ایجاد یک الگوی نوین برای همسازکردن نیروهای داخلی با ماهیت قدرت، تا پایان این دوره، حل نشده باقی ماند. با این‌حال، باید گفت که دوران حکومت مصدق در تاریخ ایران ، به عنوان عصری شناخته شده که حکومت درصدد یافتن یک راه حل مسالمت‌آمیز برای این مشکل برآمد. همان‌گونه که در آغاز این تحقیق گفته شد، اصلاح نظام سیاسی ایران، همواره زیربنای ناسیونالیسم ایران در مراحل بعدی خود، بوده است .

آرزوی انجام اصلاحات اجتماعی و اقتصادی و سیاسی ــ که در همهٔ مراحل ناسیونالیسم ایران وجود داشت ــ در دوران حکومت دکتر مصدق به گونه‌ای تجلی کرد که یادآور دوران انقلاب مشروطه بود. حکومت مصدق در اوایل دههٔ ۱۹۵۰ [۱۳۳۰ به‌بعد]، ابتدا توانست با ملی‌کردن نفت، هدف نخستین خود را جامه عمل پوشاند. اما، بر اثر بحران‌های پی‌درپی در مملکت، به نقطه‌ای رسید که در آنجا، خردمندی واقعی در کار مبارزه برای تغییر الگوی سیاسی حکمفرما، با توجه به خطرات ناشی از تغییر آن، مورد تردید قرار گرفت.

در واقع، بحران قانون اساسی که در اوایل دهه ۱۹۲۰(۲۳) به اوج خود رسید و سرانجام به استقرار حکومت خودکامه رضاشاه منتهی شد، موجب گردید که بسیاری از ایرانیان به‌درستی ندانند که آیا «نوگرائی واقعی» را می‌توان از راه وسایل دموکراتیک و قانون اساسی به‌دست آورد یا خیر. با این حال، پس از سپری شدن چند دهه، مزایای یک نهضت ملی برای ایجاد یک حکومت آزادی‌خواه و

۲۳ـ اشاره نویسنده به حوادث سیاسی ایران پس از کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹، زمزمه جمهوریت در ایران و انحلال سلسله قاجاریه است ـ م.

مشروطه، از سوی فرزانگان و مورخین داخلی و خارجی، پذیرفته شد. عصر مصدق را برغم نابه‌سامانی‌های فراوان آن ـ باید به عنوان مرحله دیگری از مبارزه پیگیر مردم ایران در جهت اثبات مجدد استقلال ملی و دست یافتن براصلاحات اجتماعی لازم در جهت تحکیم حکومت ملی به‌شمار آورد.

پی نویس

میراث مصدق برای انقلاب ۱۳۵۷ ایران

اگرچه این پژوهش درباره نهضت ملی ایران در اوایل دهه ۱۹۵۰ [۱۳۳۰ـ۱۳۳۲ شمسی] است، اما خیز انقلابی‌ایران در اواخر دهۀ ۱۹۷۰ [از ۱۳۵٦ شمسی به‌بعد] ایجاب می‌کند که نهضت ملی‌ایران به دودلیل زیر مورد ارزیابی قرار گیرد: (۱) فعالیت مجدد جبهه ملی در مرحله نهائی از تحول انقلاب کنونی ایران، (۲) براثر تحولات و دگرگونی‌های ریشه‌ای‌تر اخیر، چشم‌انداز تاریخی جدیدی به وجود آمده که لزوم تحلیل ایران در دوران حکومت مصدق را ضروری‌می‌سازد.

مقصود از نگارش این پی‌نویس ، آن است که به بررسی دلایل یاد شده ، از راه شناخت وجوه اشتراک نهضت ملی و انقلاب اسلامی و تفاوت بارز آن دو، در زمینه‌های اساسی نظیر رهبری، مکتب و ترکیب [قدرت سیاسی]، پرداخته شود.

روند انقلابی ایران پس از سقوط مصدق

همان‌گونه که قبلا یادآور شدیم، ابتدای عصر حکومت مصدق، یک تجلی از احیای ملیت‌گرائی ایرانی ـ همراه با نفرت از دولت‌های خارجی ـ بود . کوته زمانی بعد، نهضت ملـی تبدیل به یک حکومت اصلاح‌طلب ، آزادی‌خواه و مشروطه‌طلب شد. این دوران ،

شاهد تلاش جدیدی از سوی حکومت مصدق برای تغییر نظام سیاسی ایران از راه محدودکردن اختیارات سیاسی شاه بود. در این رهگذر، حکومت غالباً از جانبداری اقشار سیاسی مردم برخوردار بود. اقدام حکومت مصدق مبنی براینکه اختیارات نامحدود شاه را تابع قانون اساسی سازد، بر اثر سقوط مصدق در ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، به‌نتیجه نرسید. در پی آن ، رژیم سلطنتی ایران، خودکامه‌تر از گذشته گردید. سپس در اوایل دهه ۱۹۶۰ [۱۳۴۰ شمسی]، براثر فشار‌های امریکا(۱)، دکتر علی امینی با تشکیل یک کابینه اصلاح‌طلب و اصلاحات ارضی و اداری ، در صدد محدود کردن قدرت شاه برآمد. شاه که از اقدامات میانه‌رویانه کابینه دکتر امینی، دچار هراس شده بود و می‌ترسید که این اقدامات موجب تحکیم موقعیت نخست‌وزیر شود، شخصاً رهبری انجام اصلاحات ارضی و سایر اصلاحات را به عهده گرفت.

به‌این ترتیب بود که در اوایل سال ۱۹۶۳ [۶ بهمن ۱۳۴۱]، «انقلاب سفید» زایش یافت و یک حرکت پیوسته در جهت پیاده‌کردن مفهوم جدیدی از «دیکتاتوری مصلح» آغاز شد. از این‌رو، همهٔ محدودیت‌های مربوط به اختیارات سیاسی شاه برطبق قانون‌اساسی، کنار گذارده شد و موضوع مسئولیت قانونی شاه نیز، تا اواخر سال ۱۹۷۷ [۱۳۵۵ شمسی] مسکوت ماند. مخالفان شاه که بر روی «محدودیت اختیارات شاه» و «مسئول بودن او» پافشاری می‌کردند، براثر سیاست سرکوب شدید رژیم، به‌فعالیت‌های مخفی روی‌آوردند. اما ، رژیم در اقدامات سرکوبگرانه‌اش، تفاوتی میان نارضایتی‌های قانونی و غیرقانونی نمی‌گذارد. در ۱۹۷۵ [اسفند ۱۳۵۳] که شاه نظام تک حزبی [حزب رستاخیز] را ارائه داد، به مردم ایران گفته

۱ـ اشاره به سیاست خارجی «جان کندی» از حزب دموکرات است. اساس سیاست «کندی» عبارت بود از اعاده حیثیت امریکا در جهان سوم، از طریق ایجاد «دیکتاتورهای مصلح» و«انقلاب سبز کشاورزی» درکشورهای وابسته به‌امریکا. م.

شد که برای بهره‌مند شدن از مواهب کشور ــ که مدیون عواید نفتی بود ــ باید لاجرم مشروعیت رژیم، قانون اساسی و «انقلاب سفید شاه» را پذیرا شوند.

با وجود این اقدامات ، چند سالی نگذشت که پایه‌های رژیم شاه بر اثر یک تکان شدید، شروع به لرزیدن کرد و به‌انقلابی انجامید که موجب دگرگونی‌های سیاسی و سازمانی بسیار مهمی گردید که از زمان انقلاب مشروطه تا آن زمان، بی‌سابقه بود.

[در اینجا] باید به این نکته مهم اشاره کرد که در آغاز خیز انقلابی و یک ساله ایران [۱۳۵۶ شمسی]، تعداد قابل توجهی از گروه‌های «لیبرال» و «طرفدار دموکراسی» عقیده داشتند که‌نهضت مخالفت با شاه، در مسیر جبهه ملی حرکت خواهد کرد و خواستار اجرای اصول قانون اساسی در جهت محدودکردن اختیارات شاه‌خواهد شد. در میان روحانیون شیعه، شخصیت‌هائی چون آیت‌الله [مخلوع] محمدکاظم‌شریعتمداری، عقیده داشتندکه باید ازطریق قانون‌اساسی، اختیارات شاه را محدود کرد.

در اواخر دسامبر ۱۹۷۸ [اوایل دی ۱۳۵۷] که دکتر شاپور بختیار (یکی از رهبران درجه دوم جبههٔ ملی) سرانجام درخواست شاه را برای تشکیل کابینه پذیرفت، این‌گونه به‌نظر می‌رسید که خواسته‌های مردم برمحور محدودکردن اختیارات شاه دور می‌زد و همه مسائل دیگر (مانند انتخابات آزاد، پایان دادن به‌اختناق سیاسی، مبارزه با فساد، نابرابری اقتصادی) در درجه دوم اهمیت قرار داشتند.(۲) از سوی دیگر، به‌نظر می‌رسید که‌نهضت انقلابی ایران، [در واقع] تجدید حیاتی است از نهضت ملی مصدق ــ منتهی با

۲ـ در مورد رد این نظریه، نگاه کنید به :
تاریخ سیاسی معاصر ایران، دکتر سید جلال‌الدین مدنی، دفتر انتشارات اسلامی، جلد دوم ــ م.

شرایط دیگری که زاییده عواملی چون افزایش جمعیت کشور، بالا رفتن سطح بهداشت و تحصیل در مقایسه با ۲۵ سال پیش‌ بود.(۳) اما، این نهضت سرانجام، مسیر دیگری را در پیش گرفت. سرشت تندرویانه‌ای که وارد مسیر سیاسی شد، سبب گردید که بسفده‌کردن به محدودیت اختیارات قانونی شاه، ناممکن گردد. شکست مصدق در محدودکردن اختیارات شاه در سال‌های ۱۳۳۰_۱۳۳۲ شمسی که ناشی از روش‌های غیرانقلابی او بود، سبب گردید که حتی برخی از هواداران او، متوجه شوند که مسألهٔ اصلی در انقلاب ایران، عدم مشروعیت سلطنت شاه است و موضوع تجدید اختیارات شاه، فرع بر اصل است. به عبارت دیگر، گروهی از هواداران مصدق می‌اندیشیدند که مصدق با خودداری از برچیدن نظام سلطنت در ایران و عدم تأسیس یک جمهوری، اشتباه بزرگی را مرتکب شده است. سایرین، عقیده داشتند که اشتباه بزرگ مصدق این بود که نتوانست نظریه خود را درباره سلطنت مشروطه رسمیت بخشد ، به‌طوری که مانع اعمال قدرت شاه برای تضعیف مجلس و نخست‌وزیر منتخب مردم شود.

در مرحلهٔ نهائی انقلاب ایران در سال ۱۳۵۷ شمسی، عقیده گروه اول غالب آمد و نیروهای غیرمذهبی وفادار به دکتر مصدق، منطقی‌بودن انحلال نظام سلطنتی را پذیرا شدند.

مقایسه تطبیقی نهضت ملی مصدق و نهضت انقلاب کنونی ایران

تأثیر حکومت مصدق در انقلاب کنونی ایران را می‌توان به‌طور خلاصه و با اشاره به‌نکات زیر[۱]، بیان کرد:

۳_ همان.

۱_ گروه‌های «لیبرال» و «ملیت‌گرای» طرفدار مصدق، پس از بررسی و تحلیل علل و آثار سقوط حکومت وی، قانع شدند که نهضت سیاسی جدید ایران باید دست به یک تغییر قطعی وریشه‌ای در نظام سیاسی ایران بزند.

۲_ مردونهضت، تجلی‌گاه دوعنصرنیرومند «ناسیونالیسم»(٤) و «نفرت از دولت‌های خارجی»(۵) بود. منتهای مراتب، این‌بار، امریکا جایگزین انگلستان شده بود.

۳_ از میان بردن استثمار اقتصادی مملکت، که زاییده حمایت کشورهای غربی از رژیم سرکوبگر شاه بود.

٤_ اگر در دوران حکومت مصدق، مشارکت روحانیون شیعه [در فعالیت‌های سیاسی] به‌گونه نابرابر، حتی گه‌گاه حاشیه‌ای، بود، در انقلاب اخیر ایران، روحانیون و متحدان سنتی آنان (بازاریان) نقش مهمی را در بسیج‌کردن مردم برای مخالفت با شاه، بازی کردند. در واقع، بر اثر همین نقش بود که انقلاب اساساً «لیبرال» و ضد«دیکتاتوری» ایران، به زودی به یک انقلاب بنیادگرایانه اسلامی تبدیل شد.

۵_ از لحاظ رهبری ، اختلافاتی میان دو نهضت دیده می‌شود. اگر در دوران حکومت دکتر مصدق، رهبری سیاسی به‌دست یک شخصیت غیرمذهبی بود، در سال ۱۳۵۷، هیچ‌یک از رهبران برجستهٔ

٤_ لازم به‌یادآوری است که دین اسلام، اصولا، جهان شمول بوده و به مرزهای ملی محدود نمی‌شود. در مورد رابطه «ناسیونالیسم» و «اسلام» ، نگاه کنید به‌مقدمه تحلیلی شادروان مرتضی مطهری بر کتاب «خدمات متقابل ایران و اسلام» _ م.

۵_ نفرت از دولت‌های خارجی (Xenophobia) از سیاست استعماری غرب در ایران از اوایل قاجاریه، بویژه از دوران نوگرائی رضاشاه، نشات می‌گیرد. از لحاظ شرعی، سلطه کفار بر حیات سیاسی و اجتماعی و معنوی مسلمانان، مردود شمرده شده است. نگاه کنید به: نقش روحانیت پیشرو در نهضت مشروطه، حامد الگار، ترجمه دکتر سری، انتشارات توس، تهران، چاپ دوم _ م.

جبههٔ ملی دارای آن درجه از درایت سیاسی و محبوبیت مصدق‌نبودند تا بتوانند وارد مبارزات سیاسی شوند. به‌این ترتیب ، ضعف رهبری در جناح ملیون، سبب شد که روحانیون شیعه توانستند رهبری انقلاب را به دست گیرند.

البته ، خطاهای تاکتیکی [سیاسی]، یا محاسبات نادرست جبههٔ ملی، نیز در تحکیم قدرت روحانیون مؤثر بود. دکتر کریم سنجابی (یکی از رهبران جبههٔ ملی) در دیداری که با آیت‌الله خمینی در آذر ۱۳۵۷ در پاریس به عمل آورد، با او به توافق رسید: درنتیجه این توافق ، هرگونه نقش جبههٔ ملی در رهبری انقلاب ایران، حذف شد. دکتر سنجابی موضع آیت‌الله خمینی را درباره نامشروع‌بودن حکومت سلطنتی پذیرفت، بی‌آنکه بتواند امتیازی برای جبههٔ ملی به‌دست آورد. شاید، یک اشتباه سیاسی دیگر جبهه ملی این بود که دکتر بختیار (عضو کمیته اجرائی جبهه ملی) پیشنهاد شاه را برای نخست‌وزیری پذیرفت، چرا که این موضوع سبب گردید در کادر رهبری جبههٔ ملی، شکاف به‌وجود آید.

پیشنهادات و هدف‌های شاه نیز، دست کم تا اندازه‌ای ، در خطاهای جبهه ملی مؤثر افتاد. به عنوان مثال، شاه حاضر نشد امتیازاتی را به دکتر سنجابی بدهد که آن‌ها را در آذر ۱۳۵۷ به دکتر بختیار داد. درخواست‌های عمده بختیار عبارت بودند از رفتن موقتی شاه از ایران و اطاعت ارتش از نخست‌وزیر. چنانچه شاه همین امتیازات را به سنجابی داده بود، طبعاً شکافی در کادر رهبری جبههٔ ملی به‌وجود نمی‌آمد و دکتر سنجابی ناگزیر نمی‌شد با آیت‌الله خمینی کنار آید.

کوتاهی شاه در دادن این امتیازات به دکتر کریم سنجابی را می‌توان ناشی از چند عامل دانست. یک عامل، عبارت بود ازدشمنی شخص شاه نسبت به دکتر مصدق و یاران نزدیک او. **تحقیری که شاه در دوران حکومت مصدق تحمل کرد، چنان اثر انکارناپذیری بر**

او باقی گذارد که اگر فرضاً شاه را آزاد می‌گذاردند تا میان حزب توده و جبهه ملی ، یکی را برگزیند، حزب توده را ترجیح می‌داد. اگرچه هیچ‌یک از رهبران جبهه ملی پس از مرگ مصدق در ماه مارس ۱۹۶۷ [۱۴ اسفند ۱۳۴۵]، جاذبه و محبوبیت او را نداشتند، اما شاه برای پیشنهاد تشکیل کابینه به یکی از رهبران درجه یک جبهه ملی، رغبتی نشان نمی‌داد . عامل دوم، این بود که شاه جداً عقیده داشت کادر رهبری جبهه ملی گرفتار انشعاب و تفرقه خواهد شد، چرا که شاهد این موضوع در اواخر حکومت مصدق بود. عامل سوم، این بود که شاه برای روی‌کارآوردن یک کابینه از جبهه ملی، می‌بایست نظر موافق ارتش را جلب کند. پذیرفته شدن دکتر بختیار به‌وسیله مقامات نظامی کشور در اواخر دسامبر ۱۹۷۸ [اوایل آذر ۱۳۵۷]، در واقع، آخرین مانع را برای برکناری «ارتشبد ازهاری» و نخست‌وزیری بختیار، فراهم کرد.

صرف‌نظر از اهمیتی که هریک از عوامل یادشده، در انقلاب ایران داشتند، اصولاً، ناتوانی شاه در کنارآمدن با رهبران نسبتاً میانه‌روی جبههٔ ملی، سبب گردید که اثرات عمیقی در رویدادهای انقلابی ایران در ۱۹۷۸–۱۹۷۹ [۱۳۵۷–۱۳۵۸ شمسی] به‌جای گذارد. زیرا، از یک سو نیروهای غیرمذهبی که می‌توانستند خلاء سقوط رژیم شاه را پرکنند، از صحنه خارج شدند و رهبران مذهبی ــ که نقش عمده‌ای را در بسیج مردم ایفا کرده بودند ــ بدون رقیب ماندند و توانستند چندی بعد، نهضت انقلابی ایران را در مسیر تندرویانه و مکتب خویش قرار دهند . مهندس مهدی بازرگان (یار وفادار دکتر مصدق) نیز اعتراف کرده است که سلطه روحانیون بر حکومت انقلابی ایران و قبضه‌کردن قدرت، به مقدار زیادی ناشی از غیبت جبههٔ ملی در صحنه سیاست بود.[۲] نیروهای غیرمذهبی، از لحاظ سازماندهی ، بسیار ضعیف بودند. شاید هم، اطمینان داشتند که می‌توانند جایگزین رژیم شاه شوند. از سوی دیگر،

روحانیون از رهبری پویای شخصیت‌هائی نظیر آیت‌الله خمینی و طالقانی، برخوردار بودند. این رهبری، به‌آن‌ها امکان می‌داد تا خلاء قدرت جبهه ملی را پر نمایند، در صورت لزوم، با نیروهای غیر مذهبی متحد شوند، و پس از رسیدن به قدرت، آن‌ها را از صحنه سیاست طرد نمایند.

با وجود آنچه که گفته شد، میراث عصر مصدق، نقش مهمی را در حول و حوش انقلاب ایران ایفا کرد: از راه بیدارکردن مردم برای محدودکردن اختیارات نامحدود شاه. برای نخستین‌بار پس ازقیام مشروطه، حکومت دکتر مصدق نظریه «سیاست ائتلاف از گروه‌های رقیب» را به‌اجرا درآورد تا با یکپارچه‌کردن مردم، دست به تغییر الگوی سنتی موازنه قدرت بزنند. در سال ۱۹۷۹ [۱۳۵۸ شمسی] رهبران مؤتلف ـ که برای مبارزه با دیکتاتوری شاه و نفوذ غرب در ایران، به یکدیگر دست اتحاد داده بودند ـ سیره مصدق را در «سیاست ائتلاف» دنبال کردند. این رهبران، با عبرت‌گرفتن از علل شکست حکومت مصدق، به مبارزه با همان نیروهائی پرداختند که عصر مصدق را با سرانجام شرم‌آوری، به‌پایان رسانده بودند. آن زمان که نابه‌سامانی‌های کنونی ایران(۶) سامان یابد، شاید بتوان به‌طرز دقیق‌تری به‌بررسی پیوند میان میراث مصدق وانقلاب ۱۳۵۷ ایران پرداخت. به‌هرتقدیر، یک موضوع انکارناپذیر وجود دارد: این که سه جنبش مردمی ایران در گذران سده اخیر(۷)، از جهت سیاسی با هم مرتبط هستند، و شکست یکی، سبب تندروی نهضت بعدی شده است. در حالی که تحولات انقلابی ایران در سال ۱۳۵۷، به‌انحلال سلسله پهلوی و تأسیس جمهوری اسلامی انجامید، به همان ترتیب ، تضمینی وجود ندارد که انقلاب کنونی ایران، این

۶ـ اشاره به تحولات داخلی ایران در سال‌های ۱۳۵۸ـ۱۳۶۰ می‌باشد ـ م.

۷ـ کنایه از قیام مشروطیت، نهضت ملی و انقلاب اسلامی است ـ م.

دوره را به سر رساند. در ایران، همچون سایر کشورهای در حال رشد، برای از میان بردن امکان نابه‌سامانی‌های انقلابی در ادوار مختلف، تنها راه ممکن عبارت است از رسمیت دادن به توازن قدرت در میان مدعیان آن...

توضیحات بخش مدخل

۱ـ در مورد شرح مبارزات مشروطه‌خواهان، نگاه کنید به‌انقلاب مشروطه ایران در سال‌های ۱۹۰۵ـ۱۹۰۹ ، ادوارد براون (لندن ، انتشارات دانشگاه کمبریج، ۱۹۱۰) . و تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران، ملک‌الشعرای بهار (تهران، چاپخانه خاور، ۱۹۴۶).

۲ـ اختناق ایران، مورگان شوستر (نیویورک، شرکت سنچوری، ۱۹۱۲)، فصل‌های ٦ و ۷.

۳ـ الغای «کاپیتولاسیون» و سرکوب طغیان‌های عشایر در ۱۹۲٤ و ۱۹۲۵ را به سیاست رضاشاه در زمینه وحدت سیاسی کشور، نسبت داده‌اند. نگاه کنید به انقلاب مشروطه ایران، مهدی ملکزاده، تهران، ۱۹٤۵، صفحات ۱۲۹ـ۱٤۱.

٤ـ مواد ۳۵ تا ٤٤ قانون اساسی، مصوب ۳۰ دسامبر ۱۹۰٦، درباره تعریف «حاکمیت» و «اختیارات شاه»، تا حدود زیادی از قانون اساسی بلژیک اقتباس شده است. نگاه کنید به همان منبع، صفحه ۲۷۳.

۵ـ تاثیر غرب درایران، آن. ک. لمبتون، مجله‌مسائل بین‌المللی سال ۳۳، شماره ۱، ژانویه ۱۹۵۷، صفحه ۱۵.

٦ـ [سید] حسن مدرس، رهبر برجسته سیاسی ـ مذهبی، که حاضر به کنار آمدن با رضاشاه، نشد، در زندان درگذشت. سیاست ـ

مداران کهنه‌کاری مانند قوام‌السلطنه و دکتر محمد مصدق، نیز، به همان دلیل، یا بازداشت شدند یا به خارج از ایران تبعید شدند. نگاه کنید به ملکزاده، همان، فصل سوم.

۷ـ در مورد وضعیت این دوران، نگاه کنید به روسیه و غرب در ایران، جورج لنچافسکی، ایناکا، انتشارات دانشگاه کورنل، ۱۹۴۹.

۸ـ علت تغییر نقشه اولیه رضاشاه درباره ایجاد یک جمهوری در ایران به شیوه آتاتورک [ترکیه] را، تا حدودی ناشی از این دانسته‌اند که روحانیون ایران، سلطنت را بر جمهوری ترجیح دادند. نگاه کنید به بازیگران عصر طلائی، ابراهیم خواجه‌نوری، جلد پنجم تهران، مجله خواندنی‌ها، سال ۱۹٤٤.

۹ـ لمبتون، همان، صفحه ۲۰.

۱۰ـ در مورد تحلیل آینده نگرانهٔ این موضوع ، نگاه کنید به برخی تصورات نادرست درباره وضعیت حقوقی علمای ایران، جوزف الیاش، جلد ۱۰، شماره ۱، فوریه ۱۹۷۹، صفحات ۹ـ۲۵. درخصوص ملیت‌گرائی مذهبیون، نگاه کنید به ناسیونالیسم در ایران، ریچارد ک. کوتام، پیتزبورگ، انتشارات دانشگاه پیتزبورگ، ۱۹٦٤.

۱۱ـ رژیم تجزیه‌طلب آذربایجان [پیشه‌وری] در ۱۹٤۵ـ۱۹٤٦، از حمایت زیاد تعداد قابل توجهی از مالکان برخوردار شد که در مجلس ملی آن رژیم، عضویت داشتند و اقدامات آنرا تصویب می‌کردند. نگاه کنید به تاریخ فرقه آذربایجان، ابوالحسن احتشامی ، مؤسسه اطلاعات، ۱۹٤۷، صفحات ۱۳۷ ـ ۱٤۱. همچنین نگاه کنید به تاریخ جنبش کمونیستی در ایران ، سپهر ذبیح، دانشگاه برکلی، انتشارات دانشگاه کالیفرنیا، ۱۹٦٦، صفحات ۹۸ـ۱۰٦.

توضیحات فصل اول

۱ـ در مورد متن پیش‌نویس قرارداد تکمیلی نفت، نگاه کنید به نفت ایران، الول سوتون، لندن، انتشارات لارنس و ویشارت، ۱۹۵۵، صفحات ۱۷۵ـ۱۸٤.

۲ـ دکتر مصدق اجتماع هوادارانش را در مبارزه انتخاباتی، و در اعلامیه‌ای که در ۱۳ اکتبر ۱۹٤۹ انتشار یافت، جبههٔ ملی نامید. نگاه کنید به روزنامه اطلاعات، شماره ۱٤ اکتبر ۱۹٤۹.

۳ـ دکتر مصدق، حسین مکی، اللهیار صالح، ابوالحسن حائری‌ـزاده، محمد نریمان، عبدالقدیر آزاد، امیرتیمور کلالی و دکتر علی شایگان. سالنامه پارس، تهران، ۱۳۲۹، صفحات ۱۰۱ـ۱۰۲.

٤ـ [این گفته] در جشن چهارم ژوئیه [روز استقلال امریکا] بوسیله سفیر امریکا اظهار شد. نگاه کنید به روزنامه کیهان، ۵ژوئیه ۱۹۵۰.

۵ـ در کمسیون ۱۸ نفره، جبهه ملی فقط پنج نماینده (سه نماینده از مجلس شورای ملی و دو نماینده از سنا) داشت. با وجود این، توانست سیاست خود را به‌طور قاطع، به کمسیون مختلط نفت در سراسر حیات آن، بقبولاند.

٦ـ لایحه‌ای در خصوص عدم تمرکز دستگاه اداری، در اواخر اکتبر ۱۹۵۰ به‌مجلس تقدیم شد. باید یادآور شد که دولت برای

وصول مالیات از ثروتمندانی که از پرداخت آن فرار می‌کردند، اقدام به‌پخش نام آنان از رادیو ، و اقدامات مشابه کرد.

۷ـ یک گزارش «کارشناسی» که در اواخر ژوئیه ۱۹۵۱ به مجلس تقدیم شد، نظر دولت را در زمینه ناتوانی حکومت ایران از اداره صنعت نفت بدون حضور کارشناسان خارجی، مورد تأیید قرار داد. رزم‌آرا را متهم کردند که به خاطر دفاع از منافع امپریالیسم بریتانیا، «حیثیت ملی» ایران را جریحه‌دار کرده است. نگاه کنید به سخنرانی حسین مکی در مجلس در تاریخ ۲۹ ژانویه ۱۹۵۱.

۸ـ اسنادی درباره ملی کردن صنعت نفت ایران، سفارت ایران در واشنگتن دی.سی، واشنگتن، ۱۹۵۱، صفحات ۳ـ٤.

۹ـ این موضوع را دکتر مصدق در هنگامی که در دادگاه نظامی در پائیز ۱۹۵۳ محاکمه می‌شد، شخصاً اظهار داشت. نگاه کنید به محاکمات تاریخی، تهران (مجله روشنفکر، ۱۹۵٤)، صفحات ۱۲۱ـ ۱۲۲.

۱۰ـ متن سخنان دکتر مصدق در هنگام تقدیم برنامه دولت به مجلس، در روزنامه اطلاعات، ۳ مه ۱۹۵۱، آمد و خلاصه آن، در روزنامه تایمز لندن، ٤ مه ۱۹۵۱ ، نقل شد.

۱۱ـ دکتر عبدالله زنگنه، وزیر فرهنگ در کابینه رزم‌آرا، دومین قربانی فدائیان اسلام در مدت کمتر از سه هفته بود.

۱۲ـ درباره قدرت نسبی و ترکیب این سازمان‌ها، نگاه کنید به فصل سوم کتاب.

۱۳ـ در مورد گزارش این هیأت‌ها، نگاه کنید به دعوای نفت ایران و انگلیس در ۱۹۵۱ ـ ۱۹۵۲، آلن فورد، دانشگاه برکلی، انتشارات دانشگاه کالیفرنیا، ۱۹۵٤، صفحات ۱۰٦ـ۱۰۷.

۱٤ـ ماده (٦) قرارداد مودت ایران و شوروی مقرر می‌دارد در صورتی که ایران به صورت یک پایگاه نظامی علیه شوروی درآید، نیروهای دولت شوروی حق ورود به مرز شمالی ایران را خواهند

داشت. متن این قرارداد، در [قسمت پیوست] روسیه و غرب در ایران، اثر لنچافسکی، (پیوست ۱)، آمده است.

۱۵ـ در مورد مسافرت مصدق به‌امریکا، نگاه کنید به آلن فورد، همان، صفحات ۱۳٤ـ۱۵۳.

۱٦ـ شعبان جعفری بعدها به هواداران شاه پیوست و نقش مهمی را در سازماندهی چماقداران در کودتای ۲۸ مرداد، و پس از آن، بازی کرد.

توضیحات فصل دوم

۱ـ روزنامه تایمز لندن، ۲۰ مه ۱۹۵۲.

۲ـ درباره الگوی جریان انتخابات در ایران، به مقدمه این کتاب مراجعه فرمائید.

۳ـ بر اساس گزارشی که کابینه زاهدی در ۲۷ سپتامبر ۱۹۵۳ منتشر کرد، بیشتر از ٦۰ نفر در جریان مبارزات انتخاباتی در سراسر کشور، کشته شدند. تعداد کشته‌شدگان، در مقایسه با انتخابات پیش، بیشتر بود. در این زمینه نگاه کنید به روزنامه اطلاعات، ۲۸ سپتامبر ۱۹۵۳. در مورد شرح تا حدودی متفاوت، از این انتخابات نگاه کنید به کوتام، همان، صفحات ۱۰۰ـ۱۰۱.

٤ـ امام جمعه تهران، معمولا به عنوان مشاور مذهبی شاه در موضوعات مربوط به روابط دربار با روحانیون شیعه، انجام وظیفه می‌کرد.

٥ـ حوزه انتخاباتی مهاباد که در مرکز استان کردستان قرار دارد، پس از سقوط حکومت کمونیست‌ها [قاضی محمد] در دسامبر ۱۹٤٦، زیر سلطه کامل ارتش قرار داشت.

٦ـ آیت‌الله سید محمد بروجردی [در آن زمان] مرجع تقلیدبودند.

۷ـ در مورد شرح این دعوای حقوقی ، نگاه کنید به آلن فورد، همان، صفحات ۱٦٤ـ۲۱۳.

۸ـ متن این اعلامیه در روزنامه اطلاعات، ۲۱ مه ۱۹۵۲، آمده است.

۹ـ روزنامه اطلاعات، ۲٦ ژوئن ۱۹۵۲.

۱۰ـ اصلاحات صورت گرفته در قانون اساسی ـ که در آوریل ۱۹٤۹ به‌تصویب مجلس مؤسسان رسید ـ مقرر می‌داشت که نیمی از اعضای مجلس سنا (۳۰ نفر از ٦۰ نفر) به‌وسیله شاه منصوب گردیده و نیمی دیگر تابع قانون انتخابات عمومی بودند، که از لحاظ قید شرط سواد، با قانون انتخابات عمومی مجلس شورای ملی تفاوت داشت.

۱۱ـ متن این لایحه در روزنامه اطلاعات، ۱۳ ژوئیه ۱۹۵۲ آمده است.

۱۲ـ متن آن در روزنامه اطلاعات، ۱۷ ژوئیه ۱۹۵۲، آمده است. خلاصه آن، در روزنامه تایمز لندن، ۱۸ ژوئیه ۱۹۵۲، چاپ شد.

۱۳ـ روزنامه تایمز لندن، ۱۸ ژوئیه ۱۹۵۲.

۱٤ـ متن این اعلامیه در روزنامه اطلاعات، ۱۸ ژوئیه ۱۹۵۲، آمده است.

۱۵ـ نگاه کنید بـه گزارش هیأت اعزامی بـه مسکو، قـاسم مسعودی، روزنامه اطلاعات، آوریل ۱۹٤٦، درباره زمینه بحـران روابط ایران و شوروی، نگاه کنید به تاریخ جنبش کمـونیستی در ایران، صفحات ۱۰۷ـ۱۱۰.

۱٦ـ متن نامه سرگشادهٔ قوام و پاسخ وزیر دربار به وی، در روزنامه اطلاعات، ۱ و ۱۲ و ۱۹ آوریل ۱۹٤۹، آمده است.

۱۷ـ متن آن در روزنامه اطلاعات، ۱۷ـ۱۸ آوریل ۱۹٤۹، آمده است.

۱۸ـ متن آن در روزنامه اطلاعات ، ۱۸ ژوئیـه ۱۹۵۲، آمـده است.

۱۹ـ این قانون به‌مراتب آشتی‌ناپذیرتر از قانون ملی‌کردن نفت،

مصوب ۲۰ مارس ۱۹۵۱، بود. در مورد متن هر دو، نگاه کنید به آلن فورد، همان، پیوست ٤، صفحات ۲٦۸ـ۲٦۹.

۲۰ـ دکتر حسن ارسنجانی در خاطرات خود از چهار روز نخست‌وزیری قوام [یادداشت‌های سیاسی]، «عباس اسکندری» تندرو را مسئول چنین «اعمال نابجائی» قلمداد کرده است. نگاه کنید به یادداشت‌های سیاسی، دکتر حسن ارسنجانی، روزنامه داریا، ژوئن ۱۹۵۵، صفحات ۱۵ـ۱۷.

۲۱ـ متن آن در روزنامه اطلاعات، ۲۰ ژوئیه ۱۹۵۲ آمده است. خلاصه آن در روزنامه تایمز لندن، ۲۱ ژوئیه ۱۹۵۲، چاپ شده‌است.

۲۲ـ شخصیت‌های مهم در میان آن‌ها، عبارت بودندان: سیداحمد طباطبائی (رئیس سابق مجلس) و سردار فاخر حکمت و جمال امامی، نگاه کنید به ارسنجانی، همان، صفحات ۲۹ـ۳۲.

۲۳ـ همان، صفحات ۲۷ـ۲۸.

۲٤ـ همان، صفحات ۳٤ـ۳۵.

۲۵ـ متن این اعلامیه در روزنامه اطلاعات، ۲۰ـ۲۱ ژوئیه۱۹۵۲، آمده است.

۲٦ـ این درخواست‌ها، از بلندگوهای نصب‌شده بر روی وانت‌بارها که با آزادی در خیابان‌های تهران حرکت می‌کردند، پخش می‌شد.

۲۷ـ دکتر مظفر بقائی، رهبر حزب زحمتکشان و عضو گروه پارلمانی جبهه ملی بود. خلیل ملکی و هوادارانش، هسته اصلی کادرهای آموزش دیده حزب زحمتکشان را تشکیل می‌دادند. نگاه کنید به تاریخ جنبش کمونیستی در ایران، صفحات ۱۲٤ـ۱٤۱.

۲۸ـ روزنامه رزم، سال دوم، شماره ٦ (دسامبر ۱۹٤۸).

۲۹ـ مجله علم و زندگی، خلیل ملکی، تهران، حزب زحمتکشان، ماه مه ۱۹۵۳.

توضیحات فصل سوم

۱ـ در این زمینه، پیامی از رادیوی تهران در ساعت‌های نخستین بعدازظهر پخش شد. نگاه کنید به روزنامه اطلاعات، ۲۱ ژوئیه ۱۹۵۲.

۲ـ خلاصه آن در روزنامه «به‌سوی آینده»، ۲۱ ژوئیه ۱۹۵۲، چاپ شد. این روزنامه ارگان سازمان‌های پوششی حزب توده بود.

۳ـ عده‌ای از توده‌ای‌ها به اتوموبیل «شاهپور علی‌رضا» درنزدیکی میدان بهارستان حمله کردند. وی برای بازرسی از واحدهای انتظامی به‌آنجا آمده بود. نگاه کنید به روزنامه اطلاعات، ۲۱ ژوئیه ۱۹۵۳، و روزنامه «لندن دیلی میل»، ۲۲ ژوئیه ۱۹۵۲.

٤ـ خسرو قشقائی، یکی از خوانین تندروی این ایل، تا آن‌جا پیش رفت که از ائتلاف با حزب توده در این روزهای بحرانی، جانبداری می‌کرد. نگاه کنید به روزنامه باختر امروز، ۲۲ ژوئیه ۱۹۵۳.

۵ـ شهادت در برابر مجلس، ، مهندس احمد رضوی، روزنامه اطلاعات، ۱۲ ژوئن ۱۹۵۲.

٦ـ مصاحبه مهندس احمد رضوی با خبرنگاران مطبوعات، روزنامه اطلاعات، ۱۲ ژوئن ۱۹۵۳.

۷ـ دکتر مصدق در بخشی از سخنان خود گفت: «مطمئن هستم

چنانچه ملت در برابر فشارهای خارجی، از خود شهامت نشان نمی‌داد، هدف مبارزه ملی ما، از دست می‌رفت» نگاه کنید به روزنامه تایمز لندن، ۲۲ ژوئیه ۱۹۵۲ .

۸ـ روزنامه اطلاعات، ۲۲ ژوئیه ۱۹۵۲.

۹ـ در مورد سایر گزارش‌ها از قیام سی‌تیر، نگاه کنید به مأموریت برای صلح، ویلیام وارن، نیویورک، شرکت بوبز مریل، ۱۹۵۷، صفحات ۸۸ـ۹۵، و کوتام، همان، صفحات ۲۱۶ـ۲۸۳.

۱۰ـ شرح دیدار تاریخی مصدق و شاه، بر اساس گفتگوی نگارنده با دکتر مصدق و یاران نزدیک او در فاصله زمانی ۳۱ژوئیه و ۲۵ اوت ۱۹۵۲ و شهادت آنان در دادگاه نظامی، نگارش یافته است. نگاه کنید به محاکمات تاریخی. شرح شاه از این دیدار بر اساس مصاحبه نگارنده با مقامات وزارت دربار، بویژه عبدالحسین حمزاوی، در آوریل و مارس ۱۹۶۲، تأییدکننده موضوع بود.

توضیحات فصل چهارم

۱ـ دکتر مصدق ، هنگامی که در پائیز ۱۹۵۳ در دادگاه نظامی محاکمه می‌شد، گفت که وی قرآن قسم داده‌ای را نزد شاه فرستاد تا سوگند خود را دایر بر خودداری از توطئه علیه شاه، ابراز دارد. نگاه کنید به محاکمات تاریخی ، صفحات ۷۲ـ۷۳.

۲ـ در روز چهارم آبان که تولد شاه بود، توده‌ای‌ها علیه شاه به‌تظاهرات پرداختند. مصدق نیز ترتیب دیدار شاه و ملکه ثریا را از تأسیسات نفتی آبادان داد و دستگاه تبلیغاتی دولت در این زمینه به تبلیغ پرداخت. نگاه کنید به روزنامه اطلاعات، ۲۵ـ۲۷ اکتبر ۱۹۵۲.

۳ـ اگرچه این پیروزی جنبه حقوقی داشت، اما به صورت یک پیروزی سیاسی ، به مردم عرضه شد، نگاه کنید به آلن فورد، همان، صفحه ۱۸۰.

۴ـ گزارشی درباره بودجه ایران، سالنامه پارس ۱۹۵۲ـ۱۹۵۳، صفحات ۱۲۷ـ۱۲۹.

۵ـ در مجلس سنا، سیاستمداران طرفدار غرب، نظیر ابراهیم خواجه‌نوری، مخالفت شدیدتری با اختیارات فوق‌العاده مصدق کردند. نگاه کنید به روزنامه اطلاعات، گزارش مجلس سنا، اول اوت ۱۹۵۲.

۶ـ در مورد جزئیات انحلال مجلس سنا، به فصل (۵) کتاب نگاه کنید.

۷ـ روزنامه تایمز لندن، ۷ اوت ۱۹۵۲.

۸ـ الول سوتون، همان ، صفحات ۲۸۱ـ۲۸۲.

۹ـ دیدار «آلستون جونز» عضو «مرکز خدمات شهری امریکا» از تهران در اوایل اوت ۱۹۵۳، از سوی جراید ایران چنین تعبیر شد که امریکا علاقمند است به طور مستقل از ایران نفت بخرد. نگاه کنید به روزنامه باختر امروز، ۷ـ۸ اوت ۱۹۵۲.

۱۰ـ الول سوتون ، همان، صفحات ۲۸۳ـ۲۸٤.

۱۱ـ سخنرانی ابراهیم خواجه‌نوری در مجلس سنا، روزنامه اطلاعات، ۱۸ اکتبر ۱۹۵۲.

توضیحات فصل پنجم

۱ـ در دوران سلطنت ناصرالدین شاه، روابط سیاسی ایران و انگلیس براثرماجرای واگذاری «امتیاز تنباکو» به‌یک تبعه انگلستان، تیره شد. مخالفت مردم ایران با این قرارداد، با رهبری سید جمال‌الدین افغانی [اسدآبادی] و سایر روحانیون طراز اول ایران، تبدیل به یک قیام عمومی [و لغوامتیاز تنباکو] گردید. نگاه کنید به‌لمبتون همان، صفحه ۱۸.

۲ـ روزنامه «دیلی تلگراف» در شماره ۲۲ اکتبر ۱۹۵۲، این موضوع را به نقل از خبرگزاری «یونایتدپرس اینترنشنال» چاپ کرد.

۳ـ سخنرانی «شمس قنات‌آبادی» در مجلس. نگاه کنید به‌روزنامه اطلاعات ، شماره ۱۹ اکتبر ۱۹۵۳.

٤ـ روزنامه تایمز لندن، ۲۱ اکتبر ۱۹۵۲.

٥ـ بخشی از نظرات «کامیل گوت» در روزنامه تایمز لندن، ۲۱ اکتبر ۱۹۵۲، آمده است.

٦ـ گزارش به مجلس، دکتر حسین فاطمی، روزنامه اطلاعات، ۲٤ اکتبر ۱۹۵۲. خلاصه آن در روزنامه تایمز لندن، ۲۵ اکتبر ۱۹۵۲، چاپ شده است.

۷ـ همان.

۸ـ شایان ذکر است که ملاحظات تقریباً مشابهی، در دهه

۱۹۶۰ شاه را وادار به اتخاذ یک موضع‌گیری عدم تعهد موقتی نمود. نگاه کنید به موضع بین‌المللی ایران: عدم تعهد موقتی در یک اتحاد با غرب، سپهر ذبیح، مجله میدل ایست، سال ۲٤، تابستان ۱۹۷۰.

۹ـ روزنامه اطلاعات، ۱۵ اکتبر ۱۹۵۲.

۱۰ـ این ارقام از گزارش سازمان برنامه به نخست‌وزیر گرفته شده که در روزنامه اطلاعات ۲۵ـ۲۶ نوامبر ۱۹۵۲ چاپ گردید.

۱۱ـ همان.

۱۲ـ گزارش محمد نریمان وزیر دارائی به مجلس، روزنامه اطلاعات، ۱۱ دسامبر ۱۹۵۲.

۱۳ـ دکتر «شاخت» کارشناس مالی و پولی آلمان فدرال دوبار در سال ۱۹۵۲ به‌ایران مسافرت کرد. وی به مصدق توصیه کرد که برای کاستن از فشار مالی کشور، به صدور اسکناس جدید مبادرت ورزد، چون این کار زیانی به اقتصاد نمی‌رساند. این موضوع رادکتر مصدق در دادگاه نظامی ـ که در ۱۸ نوامبر ۱۹۵۳ او را محاکمه می‌کرد ـ ابراز داشت. نگاه کنید به محاکمات تاریخی، صفحات ۸٤ـ۸۵.

۱٤ـ روزنامه اطلاعات، ۳۰ دسامبر ۱۹۵۲.

۱۵ـ روزنامه اطلاعات، ۲۰ دسامبر ۱۹۵۲ .

۱۶ـ سخنرانی احمد پور سرتیپ (نماینده آذربایجان)درمجلس شورای ملی. نگاه کنید به روزنامه اطلاعات، ۲۲ دسامبر ۱۹۵۲.

توضیحات فصل ششم

۱ـ در مورد بحث کلی درباره سیاست خارجی ایران در این دوران ، نگاه کنید به روابط خارجی ایران، سپهر ذبیح و بهرام چوبین (دانشگاه برکلی و لوس‌آنجلس، انتشارات دانشگاه کالیفرنیا، ۱۹۷٤) و سیاست خارجی ایران در سال‌های ۱۹٤۱ـ۱۹۷۳، روح‌الله رمضانی (چارلوتز ویل، انتشارات دانشگاه ویرجینیا) و ناسیونالیسم در ایران، کوتام. در مورد «ناسیونالیسم مثبت شاه» نگاه کنید به ماموریت برای وطنم، محمدرضا پهلوی، نیویورک، مک‌گرو میل، ۱۹۶۱. یک تحلیل انتقادی از سیاست خارجی ایران پس از ۱۹۶۲، در مقاله نگارنده، تحت عنوان «موضع بین‌المللی ایران» آمده است.

۲ـ اسنادی درباره ملی کردن نفت ایران، سفارت ایران در واشنگتن دی.سی، ژوئن ۱۹۵۲.

۳ـ سخنرانی مصدق در مجلس، روزنامه اطلاعات، ۱۹٤۳. این سخنرانی در تاریخ جنبش کمونیستی ایران، صفحات ۸۸ـ۹٤ آمده است.

٤ـ بعداً، قانون اصلی [قانون کمک‌های نظامی خارجی امریکا] جایگزین «شرایط امنیت متقابل» گردید و همه کمک‌های نظامی به دولت‌های خارجی را شامل شد. نگاه کنید به ایالات متحده درمسائل

جهانی (نیویورک، شورای روابط خارجی، ۱۹۵۳)، صفحات ۸۸ـ ۸۹.

۵ـ خلاصه نامه‌های مبادله شده میان نخست‌وزیر و هندرسن (سفیر امریکا) در روزنامه اطلاعات، ۱۹ دسامبر ۱۹۵۲، آمده‌است.

٦ـ در مورد گزارش جلسه مخفی مجلس، نگاه کنید به روزنامه اطلاعات، ۳۰ ژانویه ۱۹۵۳.

۷ـ روزنامه باختر امروز، ۳۱ ژانویه ۱۹۵۳.

۸ـ رادیو مسکو [در برنامه فارسی خود] به پخش تفسیر روزنامه «پراودا»، ٦ فوریه ۱۹۵۳، پرداخت. در این تفسیر، مقایسه‌ای بین نظر روس‌ها وانگلستان درباره‌مسأله ملی‌کردن نفت ایران صورت گرفت و گفته شد که تفاوت آن‌دو در این است که شوروی عقیده دارد که دوران قرارداد نفت ایران و انگلیس به سر رسیده است، در حالی که بریتانیا معتقد است که این قرارداد، پیش از تاریخ انقضاء آن، لغو گردیده است.

۹ـ متن قرارداد ۱۹۲۱ در «روسیه و غرب در ایران»، لنچافسکی پیوست(۱)، صفحه ۳۱۷، آمده است.

۱۰ـ خاویار پس از نفت، سرمقاله روزنامه تایمز لندن، ۳۱ ژانویه ۱۹۵۳.

۱۱ـ اعلامیه ۷ مارس، اسناد روابط خارجی امریکا، ۱۹۵۳، چاپخانه دولتی امریکا، واشنگتن دی.سی، ۱۹۵٤.

۱۲ـ متن این نامه سرگشاده در روزنامه «به‌سوی آینده»، ۲۳ فوریه ۱۹۵۳ ، آمده است.

۱۳ـ همان.

۱٤ـ درباره ترکیب کابینه ائتلافی قوام که در اواخر بهار ۱۹٤٦ تشکیل شد، نگاه کنید به تاریخ جنبش کمونیستی در ایران، صفحات ۱۱۰ـ۱۱٤.

توضیحات فصل هفتم

۱ـ گزارش جلسه مخفی مجلس، روزنامه اطلاعات، ۲۸ فوریه ۱۹۵۳.

۲ـ مأموریت برای صلح، وارن، صفحات ۱۲٤ـ۱۲۵.

۳ـ آیت‌الله بهبهانی یکی از رهبران مذهبی متنفذ ایران که کمتر به فعالیت سیاسی می‌پرداخت، به کاشانی پیوست تا از شاه بخواهند که در پایتخت بماند. نگاه کنید به روزنامه اطلاعات، اول مارس ۱۹۵۳. برخی از مفسران خارجی عقیده دارند که دکتر مصدق پس از این ماجرا [ماجرای نهم اسفند ۱۳۳۱] دیکتاتور شد. نگاه کنید به تجربه‌ای از دیکتاتوری غیرنظامی، ماربرگ افیمن‌کو، مجله سیاست، سال هفدهم، شماره ۳، اوت ۱۹۵۷.

٤ـ خلاصه این سخنرانی در روزنامه اطلاعات، ۱۲ آوریل ۱۹۵۳، آمده است.

۵ـ این موضوع را دکتر فاطمی برای نگارنده در «لاهه» درتاریخ ۱۰ ژوئیه ۱۹۵۳ تعریف کرد. اشاره مصدق به اقدامی است که در مجلس به عمل آورد و به تصویب رسید. نگاه کنید به تاریخ جنبش کمونیستی ایران، صفحات ۸۰ـ۸۹.

٦ـ بولتن وزارت خارجه امریکا، ۲۰ ژوئیه ۱۹۵۳، صفحه ۷٦.

۷ـ همان، صفحات ۷۵ـ۷٦.

۸ـ «حسین مکی» ریاست کمسیون مختلطی را داشت که به‌خلع ید از شرکت نفت [ایران و انگلیس] در تابستان ۱۹۵۱ اقدام کرد.

۹ـ متن آن در روزنامه اطلاعات، ۱۱ مه ۱۹۵۳، آمده است.

۱۰ـ در مجلس چهاردهم و پانزدهم ، دکتر مصدق این «شگرد» را به‌صورت یک رویه متداول پارلمانی برای مخالفت با کابینه‌ها، به‌کار برده بود . زیر نظر مصدق، حسین مکی و گروهی ازنمایندگان، با اطاله کلام درباره قرارداد الحاقی نفت، مانع تصویب آن شدند، به‌طوری که عمر مجلس پانزدهم به سر رسید.

۱۱ـ خاطرات محمدعلی مسعودی ، روزنامه پست تهران، ۱۲ـ ۱۳ ، سپتامبر ۱۹۵۳.

۱۲ـ همان.

۱۳ـ بعداً در اجلاس مشترک مجالس شورای ملی و سنا، موافقت شد که دوره مجلس به چهار سال افزایش یابد.

۱٤ـ نفت ایران، الول سوتون، صفحات ۳۱۲ـ۳۱۳.

۱۵ـ درباره شرح تفسیری از این رفراندوم، نگاه کنید به ناسیونالیسم در ایران، صفحه ۲۲٤.

۱٦ـ حکومت اسلامی ایران نیز در ۱۹۷۹ رفراندوم را به‌عنوان یک وسیله جلب حمایت مردم، در دو نوبت به کار گرفت: یکبار در آوریل ۱۹۷۹، در هنگام تاسیس جمهوری اسلامی، سپس، در دسامبر ۱۹۷۹، و برای تصویب قانون اساسی، بود. در همهٔ مواردی که رفراندوم در تاریخ ایران صورت گرفته است، موافقت مردم با درصد بسیار بالای آراء بوده و به ندرت کمتر از ۹۵ـ۹۹ درصد بوده است.

۱۷ـ متن این پیام در روزنامه اطلاعات، ۱۲ اوت ۱۹۵۳، آمده

۱۸ـ بختیاری‌ها از لحاظ تعداد افراد و قدرت جنگی، در مقام دوم و پس از قشقائی‌ها قرار دارند، اما قابلیت سیاسی بختیاری‌ها، بیشتر از قشقائی‌ها است. این دو قبیله، با یکدیگر دشمنی قدیمی دارند که از دوران رضاشاه آغاز می‌شود.

توضیحات فصل هشتم

۱ـ سرهنگ نصیری پس از کودتای ۲۸ مرداد و در اوایل دهه ۱۹٦۰، رئیس سازمان اطلاعات و امنیت ایران (ساواک) شد. وی یکی از امرای طراز اول شاه [ارتشبد] بود که پس از پیروزی انقلاب اسلامی در فوریه ۱۹۷۹، تیرباران شد.

۲ـ مأموریت برای صلح، صفحه ۲۵٦.

۳ـ نواری که رادیو تهران از سخنان دکتر فاطمی پر کرده‌بود، به دادگاه نظامی داده شد که دکتر فاطمی را به مرگ محکوم کرد. نگاه کنید به روزنامه اطلاعات، ٤ نوامبر ۱۹۵٤.

٤ـ روزنامه اطلاعات، ۱۷ اوت ۱۹۵۳.

۵ـ به فصل اول کتاب مراجعه کنید.

٦ـ درباره شرح‌های اولیه از عملیات امریکا در این دوران‌بحرانی، نگاه‌کنید به:«مامورین مخفی امریکا: اقدامات پنهانی‌سیا، هارکنس»، و «ساتردی ایونینگ پست»، شماره ۱۹، نوامبر ۱۹۵٤، صفحات ٦٦ـ٦۸. یک خبر از خبرگزاری «یونایتد پرس» که در تاریخ ۱٦ اوت از تهران مخابره شد، حاوی این اطلاعات است: در حدود زمانی چهارم اوت ۱۹۵۳، آیزنهاور، به طور جدی، به حکومت ایران هشدار داد که از همکاری با توده‌ای‌ها دست بردارد. سخنرانی آیزنهاور در «سیاتل»، روزنامه نیویورک تایمز، ۱۵ اوت ۱۹۵۳.

۷ـ دکتر مصدق این موضوع را در دادگاه نظامی در دسامبر ۱۹۵۳ گفت.

۸ـ دکتر غلامحسین صدیقی ـ که تا آخرین لحظات مصدق را ترک نگفت ـ این موضوع را در دادگاه نظامی (که مصدق رامحاکمه می‌کرد) شهادت داد. محاکمات تاریخی، صفحات ۱۳۲ـ۱۳۳.

۹ـ همان، صفحات ۱۳۳ـ۱۳٤.

۱۰ـ مهندس احمد رضوی، همان، صفحات ۱۱۰ـ۱۱۱.

۱۱ـ ناسیونالیسم در ایران، صفحه ۲۲۷.

۱۲ـ به‌توضیح (٦) این فصل نگاه کنید.

۱۳ـ کوتام، همان، صفحه ۲۳۰.

۱٤ـ مصدق، نفت و کودتا، محمود تفضلی، تهران، ۱۹۷۹.

توضیحات بخش نتیجه‌گیری

۱ـ خلاصه‌این گفتگودرهفته‌نامهٔ ایرانی «پست‌ایران»، سپتامبر ـ اکتبر ۱۹۷۹، چاپ شد. این هفته‌نامه در «لوس‌آنجلس» و برای ایرانیان مقیم آنجا چاپ می‌شد.

۲ـ گفته دکتر فاطمی که [در واقع] عملیات پنهانی انگلیس و امریکا را پیش‌بینی کرده بود، در ترغیب شاه برای پذیرش خطر کودتای ۲۸ مرداد، مؤثر بود.

به فصل سوم کتاب مراجعه شود.

۳ـ علاوه بر شهادت دکتر مصدق و یاران نزدیک او در دادگاه نظامی در این زمینه، دکتر شایگان پس از ایراد یک سخنرانی در کنفدراسیون دانشجویان ایرانی در امریکا (در برکلی)، همین‌موضوع را در گفتگوئی برای نگارنده بازگو کرد.

٤ـ شایان ذکر است که موضوع سیاست حزب توده و گروه چپ نسبت به رژیم مصدق، مورد اختلاف آن‌ها بود. گروه‌های «ضد شوروی» و «مائوئیست‌ها» از حزب توده انتقاد می‌کردند که درگرفتن تصمیم دو دل است و حتی حکومت مصدق را ضعیف کرده است. حزب توده، پس از دو دهه پافشاری درباره بیگناهی خود، اخیراً اعتراف کرده است که در روابط با حکومت مصدق، مرتکب اشتباهاتی شده است. پس از تجدید فعالیت حزب توده در پی پیروزی انقلاب

۱۹۷۹ ایران. دکتر نورالدین کیانوری دبیر کل حزب، اظهاراتی در اینباره نمود. دکتر کیانوری جزئیات مربوط به‌تماس‌های خود با دکتر مصدق در هفته‌های پیش از کودتای ۲۸ مرداد را فاش کرد. کیانوری، با توسل به شیوه جدل و استدلال متداول توده‌ای‌ها، مصدق را محکوم کرد که آگاهی از مبارزه طبقاتی نداشت و نسبت به امپریالیسم امریکا خوش‌بین بود. کیانوری اعتراف کرد که اعضای کمیتهٔ اجرائی حزب توده با نسبت ۵ـ۳، مخالف همکاری با جبههٔ ملی برای در هم شکستن نیروهای طرفدار شاه بودند. کیانوری که اینک [در آن زمان] به‌طور نامشروط از آیت‌الله خمینی حمایت می‌کرد، به طور ضمنی گفت که شخص وی[کیانوری] در شمار سه‌نفر اعضای کمیته اجرائی بود که از اتحاد با مصدق طرفداری می‌کردند. نگاه کنید به حزب توده و دکتر مصدق، انتشارات حزب توده، شماره ۶۸، تهران، مارس ۱۹۸۰.

۵ـ هنگامی که نگارنده در سال‌های ۱۹٤۸ ـ ۱۹۵۰، با سمت مترجم در سفارت هند در تهران کار می‌کرد، در آن زمان «ریپورتر»، با نام ایرانی «شاپور جی‌اش»، به‌عنوان مشاور نخستین سفیر هند (سیدعلی ظاهر) در آن سفارت کار می‌کرد.

۶ـ زندگی من، ثریا، پلون، پاریس، ۱۹۶۷. همچنین نگاه کنید به صعود مقاومت‌ناپذیر محمدرضاشاه در ایران، ژیر دو ویلر، پلون، پاریس، ۱۹۷۵، فصل‌های ۱۲ و ۱۸.

۷ـ یک سال بعد، ریچارد کوتام (که اینک یک ایران‌شناس برجسته و استاد دانشگاه پیتزبورگ است) در شمار کارمندان سفارت امریکا در تهران درآمد.

۸ـ «ریپورتر» کوته زمانی پیش از سقوط رژیم شاه در فوریه ۱۹۷۹، ایران را ترک گفت. وی تا وقتی در ایران بود، از اعتماد شاه برخوردار بود، به‌طوری که شاه از او خواست تا در راهپیمائی روز عاشورا در ۱۹۷۸ شرکت کند و مشاهدات و توصیه‌های خود را

مستقیماً به‌شاه بدهد. بعداً، دادگاه انقلاب اسلامی املاک قابل توجه او را در ایران مصادره کرد و غیاباً او را به مرگ محکوم نمود.

۹ـ ضد کودتا [کودتا در کودتا]، کرمیت روزولت، نیویورک، مک‌گروهیل، ۱۹۷۹. ریسمان‌های شنی: شکست امریکا درخاورمیانه، ویلبر ایولند، نیویورک، نورتون، ۱۹۸۰، صفحات ۳۵٦ـ۳۵۷. همچنین مراجعه کنید به تجربه امریکا در ایران، باری رابین، نیویورک، اکسفورد، ۱۹۸۰، صفحات ٥٤ـ۹۰.

۱۰ـ مصدق در دادگاه نظامی اعتراف کرد که فقط مانورهای سیاسی مجلس سبب گردید که او نتواند قرارداد نفتی را با بریتانیا امضا کند که به موجب آن، ایران می‌بایست ۲۲۸ میلیون لیره غرامت به انگلستان (در مدت ۲۰ سال) بپردازد. نگاه کنید به الول سوتون، عمان، صفحه ۳۰۷.

۱۱ـ در بهار سال ۱۹۵۳، یک دادگاه پژوهش تهران ـ که گزارش شد رئیس دادگاه توده‌ای بوده است ـ حکم داد که فعالیت حزب توده را نمی‌توان اساساً برخلاف قانون اساسی دانست. نگاه کنید به روزنامه کیهان، آوریل ۱۹۷۳.

۱۲ـ محاکمات تاریخی، صفحات ۱۰۸ ـ ۱۰۹.

توضیحات بخش پی‌نویس

۱ــ برخی از این نکات در مقاله «بررسی مقدماتی انقلاب ایران وتحولات‌ناگهانی آن»، [تالیف نگارنده] آمده‌است. سانفرانسیسکو، انتشارات آلچمی، ۱۹۷۹، صفحات ٦٤، ٦٥.

۲ــ مصاحبه مهندس بازرگان با اوریانا فالاچی، «پست ایران» (چاپ لوس‌آنجلس)، ٥ نوامبر ۱۹۷۹، صفحه ۱۲.

گاه‌شماری

رویدادهای مهم ایران

در دوران نخست‌وزیری دکتر محمد مصدق

هدف از این گاه‌شماری، آن است که خوانندگان ـ با دنبال کردن سیر حوادث ـ بتوانند درک، تحلیل، توجیه و تبیین واقعی از عواملی داشته باشند که به سقوط حکومت دکتر مصدق انجامید. این گاه‌شماری، براساس منابع زیر، تهیه شده است:

تاریخ ملی شدن صنعت نفت ایران، فؤاد روحانی، تهران، کتاب‌های جیبی، ۱۳۵۲.

پنجاه سال نفت ایران، مصطفی فاتح، تهران، انتشارات پیام، ۱۳۵۸

گذشته، چراغ راه آینده است، جامی، تهران، انتشارات ققنوس، ۱۳۵۸، چاپ دوم.

تاریخ سیاسی معاصر ایران (جلد اول)، دکتر سید جلال‌الدین مدنی، تهران، ۱۳٦۱، دفتر انتشارات اسلامی، چاپ اول.

مصدق، علی جانزاده، تهران، انتشارات همگام، ۱۳۵۸.

فریاد خلق، عبدالله راستگو، تهران، نشر تاریخ، ۱۳۵۷.

در این گاه‌شماری، اشاره کوتاه به ماهیت حوادث و مذاکرات و پیام‌ها، شده است. خوانندگان علاقمند به اطلاعات بیشتر درباره آنها می‌توانند به منابع فوق، مراجعه نمایند.

مترجم

۱۳۳۰ خورشیدی

۷ اردیبهشت: تصویب «قانون اجرای ملی شدن نفت ایران» در مجلس شورای ملی.

۷ اردیبهشت: نامه سفیر انگلیس به‌نخست‌وزیر وقت (حسین علاء) حاکی از اعتراض به‌ملی شدن نفت‌و تقاضای ادامه مذاکرات در این زمینه.

۷ اردیبهشت: ابراز تمایل مجلس، به‌نخست وزیری مصدق.

۱۱ اردیبهشت: پذیرش نخست‌وزیری از سوی مصدق، به شرط خلع ید از شرکت نفت انگلیس و ایران.

۱۲ اردیبهشت: معرفی کابینه به مجلس، تشریح برنامه دولت و رأی اعتماد مجلس به کابینه.

۱۴ اردیبهشت: معرفی کابینه به شاه.

۱۷ اردیبهشت: پیام «هربرت ماریسون» وزیر خارجه انگلستان به مصدق، مبنی بر درخواست خودداری دولت ایران از انجام هرگونه اقدام در زمینه نفت، و لزوم شروع مذاکرات بین دو دولت.

۱۸ اردیبهشت: پاسخ مصدق به پیام «هربرت ماریسون»، مبنی بر

این‌که پس از تشکیل «هیأت مختلط» برای اداره صنعت نفت ایران، از «شرکت نفت انگلیس و ایران» برای ترتیب کارها و اجرای قانون ملی شدن نفت، دعوت خواهد شد.

۱۸ اردیبهشت: رئیس هیأت مدیره «شرکت نفت» در تهران، از وزیر دارائی ایران (وارسته) درخواست کرد که اختلاف نفتی پیش آمده، برطبق قرارداد ۱۳۱۲ شمسی، به‌داوری ارجاع شود.

۲۳ اردیبهشت: تشکیل «هیأت مختلط» مرکب از افراد زیر:
- دکتر احمد متین دفتری (از مجلس سنا).
- مروری، دکتر شفق، نجم‌الملک و سهام‌السلطان بیات (از مجلس شورای ملی).
- الهیار صالح، دکتر عبدالله معظمی، حسین مکی، اردلان، دکتر شایگان و مهندس حسیبی (از جبههٔ ملی).

۲۴ اردیبهشت: بخشنامه نخست‌وزیر به‌کلیه ادارات دولتی، مبنی براین‌که چون «شرکت نفت انگلیس و ایران» انحلال قطعی یافته، لذا در مکاتبات آینده با آن، از عنوان «شرکت سابق» استفاده کنند.

۲۸ اردیبهشت: دولت امریکا ـ با صدور بیانیه‌ای در واشنگتن ـ نگرانی عمیق خود را از اختلاف نفتی ایران و انگلیس ابراز داشت. در این اعلامیه، به طرفین توصیه شده بود که اختلافات خود را به نحو دوستانه و از طریق انجام مذاکرات، حل وفصل نمایند. در ضمن، تاکید شده بود که شرکت‌های نفتی امریکائی به دولت متبوع خود، اطلاع داده‌اند که نظر به اقدام یکجانبه ایران در ملی کردن نفت، این شرکت‌ها مایل نیستند که بهره‌برداری از نفت ایران را به عهده گیرند. این بیانیه ـ به‌صورت تذکاریه‌ای ـ توسط سفیر امریکا در تهران، تسلیم وزیر خارجه ایران (باقر کاظمی) شد.

۲۸ **اردیبهشت:** سفیر انگلیس در تهران، تذکاریه‌ای را تسلیم وزیر خارجه ایران کرد، مبنی براین‌که: قرارداد نفتی ۱۳۱۲ شمسی (از نظر دولت انگلستان) به قوت خود، باقی است، دولت انگلیس آماده است تا هیاتی را فوراً به تهران اعزام دارد تا درباره شرایط انعقاد قرارداد جدید نفتی، با مقامات ایرانی به مذاکره بنشینند، تاکید شده بود که در صورت امتناع ایران از آغاز مذاکرات و هرگونه اقدامی که به روابط دوستانه دو کشور، لطمه شدید وارد سازد، عواقب وخیم آن متوجه دولت ایران خواهد بود.

۲۹ **اردیبهشت:** پاسخ وزیر دارائی ایران به نامه مورخ ۱۸ اردی‌بهشت نماینده شرکت نفت در تهران، مبنی براین‌که: ملی کردن نفت، بر طبق حق حاکمیت ایران صورت گرفته و قابل ارجاع به‌داوری نیست، تعیین نمایندگانی از سوی شرکت، برای مذاکره با ایران.

۳۰ **اردیبهشت:** وزیر خارجه ایران، جوابیه دولت ایران به‌تذکاریه ۲۸ اردیبهشت دولت امریکا را، تسلیم سفیر آن کشور درتهران نمود. در این جوابیه آمده بود که: دولت ایران موظف به اجرای قانون ملی شدن نفت و خلع ید از «شرکت نفت انگلیس و ایران» می‌باشد، مفاد تذکاریه امریکا ناموجه بوده و در حکم دخالت در امور ایران است.

۱ **خرداد:** بنابه دعوت آیت‌الله کاشانی ، جمعیت زیادی در میدان بهارستان، جمع شدند، و پس از ابراز انزجار نسبت به مضمون تذکاریه دولت انگلیس و بیانیه دولت امریکا، قطعنامه‌ای را صادر کردند حاکی از اینکه خلع ید از شرکت نفت، غیرقابل برگشت است.

۲ **خرداد:** وزیر دارائی ایران، با ارسال نامه‌ای جهت نماینده شرکت

سابق نفت در تهران، اعلام داشت که چنانچه ظرف یک هفته (یعنی تا ۸ خرداد)، شرکت نمایندگان خود را تعیین نکند، دولت ایران ـ رأساً ـ طبق قانون ملی شدن نفت، عمل خواهد کرد.

۳ **خرداد:** شرکت نفت سابق، از دیوان بین‌المللی دادگستری ، تقاضای تعیین «داور منفرد» را کرد.

۳ **خرداد:** سفیر انگلستان ـ در ملاقات با دکتر مصدق ـ اطلاع داد که به رغم درخواست تعیین «داور منفرد»، دولت انگلیس و شرکت نفت آماده پذیرش «نوعی از ملی شدن نفت ایران» هستند.

٤ **خرداد:** سفیر امریکا ـ در ملاقات با وزیر خارجه ایران ـ یادداشتی را تسلیم او کرد، حاکی از این‌که: دولت امریکا قصد مداخله در امور ایران را ندارد، اما به‌لحاظ دوستی آن دولت با طرفین اختلاف، مایل به حل آن به‌نحو دوستانه است، در ضمن، به دولت ایران تذکر داده شده بود که نقض یکجانبه قرارداد ۱۳۱۲ شمسی را، برای دنیای آزاد، خطرناک می‌داند.

۵ **خرداد:** نماینده شرکت سابق نفت در تهران، در پاسخ به نامه مورخ ۲۹ اردیبهشت وزیر دارائی ایران، اظهار داشت که اگر چه شرکت درخواست تعیین «داور منفرد» را کرده، اما برای رعایت احترام دولت و مجلس ایران، به «ریچارد سدان» دستور داده است که در یک جلسه کمیسیون نفت، شرکت کرده و نظریات کمیسیون را به شرکت اطلاع دهد.

٦ **خرداد:** سفارت انگلیس در تهران، با ارسال یادداشتی به وزارت خارجه ایران، توضیح داد که چون دولت ایران تقاضای شرکت را برای ارجاع اختلاف به داوری، رد کرده است، لذا دولت انگلستان ناگزیر گردید که از دیوان لاهه بخواهد که «رأی دهد که دولت ایران حق تغییر قرارداد ۱۳۱۲ شمسی را ـ بدون

موافقت شرکت نفت ـ نداشته است».

۸ **خرداد:** نماینده شرکت نفت، با وزیر دارائی ایران دیدار کرد. وزیر دارائی، یادداشتی را تسلیم وی نمود ـ که جهت دفتر مرکزی شرکت (در لندن) ارسال شود. در این یادداشت به‌نکات زیر اشاره شده بود:

- ملی کردن نفت ایران براساس حق حاکمیت کشور، صورت گرفته و هدف از آن خوشبختی مردم ایران است.
- خریداران نفت ایران، می‌توانند ـ مانند گذشته ـ از ایران نفت بخرند.
- در مورد پرداخت غرامت به‌شرکت، دولت ایران می‌تواند ۲۵ درصد از سود خالص (حاصل از فروش نفت) را، در بانک مورد توافق دو دولت به ودیعه بگذارد.
- دولت ایران قصد مصادره اموال شرکت سابق نفت را ندارد.

در ضمن ، آئین‌نامه مربوط به حسن اجرای قانون ملی شدن نفت، تسلیم نماینده شرکت نفت شد، که خلاصه نکات مهم آن، به شرح زیر است:

- هیأت مدیره موقت شرکت ملی نفت ایران (مرکب از سه نفر) از طرف دولت تعیین گردیده و به خوزستان [آبادان] اعزام خواهند شد، تا به اداره امور شرکت بپردازند.
- دولت ایران مایل است که از تجارب و اطلاعات شرکت سابق نفت، استفاده کرده و پیشنهادات منطقی آن را ، مورد بررسی قرار دهد. ضرب‌الاجل تسلیم این پیشنهادات، فقط پنج روز (یعنی تا ۱۳ خرداد) است.

۱۰ **خرداد:** «ترومن»، رئیس جمهور وقت امریکا، با ارسال پیامی برای مصدق، از او خواست که برای حل اختلاف با انگلستان، از روش «مذاکرات دوستانه» استفاده کند.

۱۱ **خرداد:** هیأت مدیره موقتی شرکت ملی نفت ایران تعیین شدند، که عبارت بودند از دکتر حسابی (پس از چند روز، مهندس بازرگان به‌جای او)، دکتر علی‌آبادی و مهندس بیات.

۱۲ **خرداد:** رئیس سابق شرکت نفت، به‌وزیر دارائی ایران پاسخ داد که شرکت آماده، مذاکره با مقامات ایرانی است و به زودی، هیأتی از لندن راهی تهران خواهد شد.

۱۳ **خرداد:** وزیر دارائی در پاسخ به‌نامه نامبرده، اطلاع داد که چون قرار است هیأت مدیره سه نفره چند روز دیگر به خوزستان بروند، لذا بهتر است که شرکت در پیشنهادات خود، تسریع نماید.

۱۸ **خرداد:** نماینده شرکت سابق نفت درتهران، به‌وزیر دارائی‌ایران، پاسخ داد که به زودی یک هیأت نفتی، وارد تهران خواهد شد.

۱۸ **خرداد:** سفیر انگلستان در ملاقات با مصدق، از تبلیغات ضد ـ انگلیسی در ایران، گلایه کرد و ابراز نگرانی کرد که امکان دارد این تبلیغات موجب اغتشاشاتی در مناطق نفتی شود.

۲۰ **خرداد:** تلگرام آیت‌الله کاشانی به هیأت مدیره موقت ، دایربر ملی‌کردن نفت، به‌وی اطمینان داد که دولت ایران تلاش می‌کند تا در حل مسأله نفت، روابط دوستی خود را با انگلستان حفظ کرده، و موردی برای نگرانی امریکا، پیش نیاید.

۲۰ **خرداد:** ورود هیأت مدیره موقت شرکت ملی نفت ایران، به‌آبادان.

۲۰ **خرداد:** تلگرام آیت‌الله کاشانی به هیأت مدیره موقت، دایر بر پشتیبانی از آنان.

۲۰ **خرداد:** ورود هیأت نفتی انگلستان، به‌ریاست «بازیل جکسون».

۲۱ **خرداد:** دیدار «جکسون» با وزیر دارائی ایران.

۲۲ خرداد: سفیر انگلیس، در یک مصاحبه مطبوعاتی، اعلام داشت که چون تبلیغات ضد ـ انگلیسی در ایران، ممکن است اغتشاشاتی را در آبادان، به‌وجود آورد، و با اینکه دولت ایران مسئول حفظ جان اتباع انگلیسی است، مع‌الوصف، برای جلوگیری از پیش‌آمدهای احتمالی، سه رزمناو و یک ناوشکن انگلیسی، دراطراف خلیج فارس، تمرکز یافته‌اند.

۲۲ خرداد: ملاقات «جکسون» با مصدق.

۲۳ خرداد: اولین جلسه مذاکرات هیأت جکسون با مقامات ایرانی، در وزارت دارائی.

۲۶ خرداد: دومین جلسه مذاکرات .

۲۸ خرداد: آخرین جلسه مذاکرات با هیأت نفتی «جکسون» و قطع مذاکرات . [شکست مذاکرات، به‌این خاطر بود که مصدق می‌کوشید در چارچوب قانون ملی شدن نفت، با هیأت اعزامی به توافق برسد، در حالی که هیأت انگلیسی تهدید می‌کرد که در صورت عدم موفقیت مذاکرات، کارشناسان نفتی خود را از ایران خارج خواهد کرد و نفت مورد نیاز خود را نیز، از عراق خریداری خواهد کرد. پیشنهاد ۵ ماده‌ای جکسون ، مورد قبول دولت ایران قرار نگرفت] .

۲۹ خرداد: وزیر خارجه انگلستان ـ ضمن نطقی در مجلس عوام بریتانیا ـ اظهار داشت که شکست مذاکرات «هیأت جکسون» ، به‌خاطراین بود که دولت‌ایران حاضر به‌قبول پیشنهادات سودمند شرکت نفت نگردید، و نمی‌خواست این مذاکرات به نتیجه‌برسد.

۲۹ خرداد: مصدق ـ در یک پیام رادیویی ـ به‌مردم ایران اعلام داشت که چون پیشنهادات شرکت، بر خلاف اصل ملی شدن نفت بود، لذا مذاکرات متوقف گردید.

۳۰ خرداد: مصدق، درباره مذاکرات با هیأت جکسون، گزارشی به مجلس داد.

۳۰ خرداد: «هیأت جکسون» ، ایران را ترک گفت.

۳۰ خرداد: هیأت مدیره موقتی شرکت ملی نفت ایران، طی اعلامیه‌ای، به‌نکات زیر اشاره کرد:

ـ کلیه کارکنان شرکت نفت (ایرانی یا خارجی) کارمند شرکت ملی نفت ایران محسوب می‌شوند.

ـ هرکشتی که از دادن «رسید تحویل نفت» خودداری کند، حق حرکت از آبادان را ندارد. [چون مصدق مایل بود که جریان صدور نفت قطع نشود، لذا دستور داد که تحویل نفت به کشتی‌های انگلیسی، با دریافت رسید تحویل، صورت گیرد] .

۲ تیر: دیوان لاهه، با ارسال تلگرامی به‌عنوان وزارت خارجه ایران، اطلاع داد که جلسه رسیدگی به درخواست دولت انگلستان، در تاریخ ۸ تیر خواهد بود.

۴ تیر: وزیر خارجه انگلستان، در مجلس عوام آن کشور گفت: «... چون هیأت مدیره موقتی شرکت ملی نفت ایران، از کشتی‌های حامل نفت، رسید دریافت می‌کند، لذا دولت انگلستان به همهٔ کشتی‌های نفت‌کش دستور داده است که از آبادان، خارج شوند، و در صورت لزوم، نفتی را هم که بارگیری کرده‌اند، تخلیه نمایند...»

۵ تیر: وزیر خارجه امریکا ـ با صدور بیانیه‌ای ـ نگرانی دولت متبوع خود را از خطر تعطیل‌شدن پالایشگاه آبادان، ابراز داشت.

۵ تیر: مصدق در پیام خود به‌عنوان رئیس جمهور امریکا، شرکت نفت سابق را متهم کرد که دست به اقدامات زده است که عملا صادرات نفت ایران را متوقف خواهد کرد.

۷ تیر: دولت‌ایران به‌رئیس دیوان‌بین‌المللی دادگستری (درلاهه)اطلاع داد که درخواست دولت انگلیس، مَبنی براقدامات تامینی را، رد می‌نماید زیرا دولت انگلستان صلاحیت ندارد که در دعوای نفتی ایران و یک شرکت خصوصی دخالت کند. همچنین ، از دیوان خواست که عدم صلاحیت خود را در رسیدگی به این دعوی اعلام نماید.

۸ تیر: وزیر خارجه انگلستان ـ در پیام خود به عنوان مصدق ـ هشدار داد که مسئولیت متوقف شدن بارگیری نفت‌کش‌ها و تعطیل احتمالی تاسیسات نفتی، و مآلا قطع درآمد نفتی ایران، به عهده دولت ایران خواهد بود».

۱۳ تیر: دیوان بین‌المللی دادگستری، رأی داد که انگلستان صلاحیت اقامه دعوی از سوی شرکت سابق نفت را دارد، و یک رشته اقدامات تأمینی را به طرفین توصیه کرد.

۱۶ تیر: وزیر خارجه ایران، در مجلس گفت که قبلا به سفیر انگلستان اظهار داشته است که ارزشی برای رأی «دیوان» قائل نیست.

۱۷ تیر: دولت ایران با ارسال تلگرامی به‌عنوان دبیر کل سازمان ملل اعلام داشت که چون دیوان از راه عدالت منحرف شده، لذا دولت ایران، اعلامیه مورخ دوم اکتبر ۱۹۳۰ خود، دایر برقبول قضاوت اجباری دیوان را*، مسترد می‌دارد.

۱۷ تیر: «ترومن» رئیس‌جمهور امریکا، در نامه‌ای که برای مصدق

* اشاره به موضوع «الحاق ایران به اصلاح ماده ۳۶ اساسنامه دیوان دائمی داوری بین‌المللی» در تاریخ دهم مهر ۱۳۰۹ است. متن این اصلاحیه، در متن زیر آمده است:

مجموعه قراردادهای بین‌المللی چند جانبه ایران در ادوار جامعه ملل و سازمان ملل متحد، به‌کوشش دکترمحمدعلی هدایتی، دفتر حقوقی وزارت امورخارجه، صفحه ۹۰.

فرستاد، پیشنهاد کرد که «آورل هریمن» ـ نماینده ویژه رئیس جمهور امریکا ـ را برای کمک به حل مسأله نفت، به تهران اعزام دارد.

۲۰ تیر: مصدق با ارسال پیامی برای «ترومن» از اعزام «آوریل‌هریمن» به‌ایران، استقبال کرد.

۲۳ تیر: ورود «هریمن» به تهران.

۲۳ تیر: توده‌ای‌ها ـ به‌عنوان اعتراض به ورود «هریمن» ـ تظاهرات شدیدی در تهران به راه انداختند که توسط مأمورین شهربانی ـ به‌شدت ـ سرکوب شد. در این تظاهرات ، عده‌ای کشته و تعداد زیادی مجروح شدند. [این حادثه سبب شد که مصدق سرلشکر زاهدی (وزیر کشور) را برکنار کرده و سرلشکر بقائی (رئیس شهربانی) را تحویل دادگاه نظامی دهد] .

۲۴ تیر: ملاقات «هریمن» با مصدق.

۲۴ تا ۳۰ تیر: مذاکرات هریمن با مقامات دولتی، و نیز **آیت‌الله‌کاشانی.**

۳۱ تیر: تهیه «فرمول پیشنهادی مصدق» و تسلیم آن به «هریمن»، تا آن را به اطلاع دولت انگلستان برساند.

۵ مرداد: «هریمن» فرمول یاد شده را، تسلیم هیأت وزیران انگلیس، در لندن، کرد. دولت انگلستان موافقت کرد که هیأتی را برای مذاکره به تهران گسیل دارد.

۷ مرداد: «مجمع مسلمانان مجاهد» و «حزب زحمتکشان» ـ در مسجد شاه تهران ـ میتینگی برگزار کردند و با صدور قطعنامه‌ای، حمایت خود را از «آیت‌الله کاشانی» و «مصدق» اعلام کردند.

۸ مرداد: بازگشت مجدد «هریمن» به تهران.

۱۱ مرداد: کاردار سفارت انگلیس ـ با ارسال نامه‌ای به عنوان وزیر

خارجه ایران ـ ضمن پذیرش اصل «ملی شدن نفت ایران»، آمادگی دولت متبوع خود را (به نمایندگی از سوی شرکت نفت سابق) برای مذاکره با دولت ایران، اعلام داشت.

۱۲ **مرداد:** دولت ایران، از این نامه، حسن استقبال کرد.

۱۲ **مرداد:** ورود هیأت نفتی انگلیسی به ریاست استوکس (وزیر مشاور و مهردار سلطنتی) به تهران.

۱۴ **مرداد:** آغاز مذاکرات با هیأت استوکس.

۲۰ **مرداد:** ملاقات استوکس با آیت‌الله کاشانی.

۲۱ **مرداد:** پیشنهادات ۸ ماده‌ای استوکس به دولت ایران، که مورد قبول قرار نگرفت. این پیشنهادات، در واقع همان پیشنهادات جکسون بود. شکست مذاکرات، ظاهراً براثر پافشاری استوکس بر موضوع تعیین یک مدیرعامل انگلیسی برای شرکت نفت بوده است. چون مصدق آن را نپذیرفت، لذا استوکس، پیشنهادات خود را پس گرفت، و مذاکرات، به بعد، موکول شد.

۳۱ **مرداد:** استوکس از ایران رفت.

۱ **شهریور:** «هریمن» از تهران رفت.

۱ **تا ۷شهریور:** انتقاد شدید نمایندگان (مخالف مصدق) از سیاست نفتی دولت و درخواست آنان برای روی‌کار آوردن یک نخست ـ وزیر دیگر.

۹ **شهریور:** پیام رادیوئی مصدق به ملت ایران.

۱۸ **شهریور:** دولت انگلستان اعلام کرد که از این تاریخ به بعد، در بانک‌های لندن تبدیل ذخایر لیره ایران به دلار، را مانع شده و صادرات برخی اقلام اساسی به ایران را ممنوع خواهد کرد [بلا ـ استفاده ماندن موجودی ایران].

۱۹ **شهریور:** تغییر مأموریت «لوی گریدی» سفیر امریکا در ایران [که به هواداری از مصدق شهرت داشت] و تعیین «لوی هندرسن» به جای او.

۲۰ **شهریور:** مصدق با ارسال نامه‌ای برای «هریمن»، اطلاع داد که چنانچه دولت انگلیس ظرف ۱۵ روز، زمینه تجدید مذاکرات را فراهم نسازد، جواز اقامت کارمندان انگلیسی شرکت نفت را لغو خواهد کرد.

۲۷ **شهریور:** یادداشت دولت ایران (در زمینه مزبور) و از طریق وزیر دربار به سفیر انگلیس، تسلیم شد، اما وی مفاد یادداشت را نپذیرفت.

۲ **مهر:** دولت ایران دستور اخراج ۳۵۰ کارشناس نفتی انگلیسی را از ایران (تا ۱۱ مهر) داد.

٤ **مهر:** دولت انگلستان، به‌این اقدام، اعتراض کرد.

۵ **مهر:** دولت انگلستان به‌شورای امنیت سازمان ملل، شکایت کرد.

٦ **مهر:** شورای امنیت به‌دولت ایران اطلاع داد که جلسه شورا در هشتم مهرماه، تشکیل می‌شود، و از ایران خواست که نماینده‌ای را به این جلسه، اعزام دارد.

۸ **مهر:** شورای امنیت ـ با توجه به شرکت شخص مصدق درجلسه شورا ـ تاریخ آن را به ۱۷ مهرماه موکول کرد.

۱۱ **مهر:** مجلس شورای ملی، از شرکت مصدق در این اجلاس، استقبال کرد.

۱٤ **مهر:** مصدق، عازم نیویورک شد. همراهان او در این سفر عبارت بودند از: دکتر متین دفتری ـ مهندس بیات ـ دکتر شایگان ـ اللهیار صالح ـ دکتر سنجابی ـ بوشهری ـ دکتر فاطمی ـ دکتر بقائی ـ دکتر عیسی سپهبدی ـ محسن اسدی ـ

عباس مسعودی ـ دکتر مصباح‌زاده ـ شجاع‌الدین شفا ـ دکتر غلامحسین مصدق.

۲۲ تا ۲۶ مهر: جلسات شورای امنیت برگزار شد. سرانجام، شورا پس از شنیدن مدافعات طرفین، مقرر داشت که «تاوقتی که دادگاه لاهه در خصوص صلاحیت خود، اظهارنظری ننموده است، موضوع شکایت انگلستان، مسکوت خواهد ماند.»

۲۸ مهر: تلگرام تبریک شاه به مصدق، به‌خاطر کامیابی‌اش دراجلاس شورای امنیت.

۳۰ مهر: مسافرت مصدق به واشنگتن و ملاقات با «ترومن».

۳۰ مهر: دیدار «آچسن» وزیر خارجه امریکا، با مصدق در واشنگتن.

۲۸ آبان: مصدق ـ در سر راه خود به ایران ـ بنابه دعوت دولت مصر، از آن کشور دیدن کرد.

۱ آذر: بازگشت مصدق به ایران.

۳ آذر: گزارش مصدق به مجلس درباره سفر خود.

۴ آذر: تظاهرات شدید توده‌ای‌ها در تهران، و زد و خورد آنان با طرفداران مصدق و مامورین انتظامی.

۱۷ تا ۱۹ آذر: انتقاد شدید نمایندگان (مخالف مصدق) در مجلس، از حادثه ۴ آذر

۲۰ آذر: دولت ایران با ارسال یادداشتی برای ۳۶ سفارتخانه خارجی درتهران، اعلام کرد که اگر ظرف مدت ده روز، افراد وشرکت‌های تابعه آنان، برای خریداری نفت مراجعه نکنند، دولت ایران، نفت خود را به هر مشتری که مراجعه نماید، خواهد فروخت.

۳۰ آذر: دولت انگلستان ـ در پاسخ به یادداشت فوق ـ اعلام داشت که چون موافقتی با ایران بر سر دعوای نفت، حاصل نشده، لذا

اجازه نخواهد داد که اتباع و شرکت‌های انگلیسی از ایران، نفت بخرند، و اصولا حقی برای دولت ایران از لحاظ فروش نفت، قائل نیست. همچنین سفیر امریکا در تهران، از دولت ایران درخواست کرد که از فروش نفت به کشورهای سوسیالیستی خودداری کند.

۸ دی: حزب توده، خریداری اوراق قرضه ملی را تحریم کرد*.

۱۰ دی: ورود نمایندگان «بانک بین‌المللی» به‌تهران. این نمایندگان، حامل نامه رئیس بانک مزبور، به‌عنوان مصدق، بودند. پیشنهاد بانک بین‌المللی «دایربر دخالت آن در امور بهره‌برداری و تقسیم سود آن» مورد موافقت دولت ایران قرار نگرفت.

۱۸ دی:وزارت خارجه ایران ـ با ارسال یادداشتی به عنوان سفارت انگلیس ـ به مداخلات آن دولت، در امور داخلی ایران، اعتراض کرد.

۲۰ دی: سفارت انگلیس، این یادداشت را مسترد داشت (به‌دلیل پخش آن از رادیو).

۲۱ دی: وزارت خارجه ایران ـ با ارسال یادداشتد یگری برای سفارت انگلستان ـ از آن سفارت خواست که تا سی‌ام دی‌ماه، همهٔ کنسولگری‌های خود را ـ در همهٔ شهرهای ایران ـ تعطیل کند.

۲۲ دی: برگزاری انتخاب دوره هفدهم مجلس.

۲۹ دی: دولت آمریکا، به ایران اطلاع داد که مبلغ ۲۳ میلیون دلار به‌عنوان کمک اصل چهار و به منظور کمک‌های فنی ـ در اختیار ایران خواهد گذارد.

---

* روزنامه به‌سوی آینده، شماره ۴۵۱، ۸ر۱۰ر۱۳۳۰.

۳۰ دی: همه کنسولگری‌های انگلیس در ایران، تعطیل شدند و دولت انگلستان، سفیر خود را از ایران ، فرا خواند.

٦ بهمن: سفیر انگلستان ــ در هنگام خداحافظی با مصدق ــ پیام نخست وزیر انگلستان را، تسلیم او کرد.

۱۵ بهمن: سخنرانی «ایدن» (وزیر خارجه انگلستان) در مجلس عوام، درباره اوضاع ایران.

۲۱ بهمن: دومین هیأت بانک بین‌المللی ، به ریاست «گارنر» وارد ایران شد. این مذاکرات نیز بی‌نتیجه ماند.

۱۳۳۱ خورشیدی

٤ فروردین: دولت انگلستان، دومین لایحه خود را تسلیم دادگاه لاهه نمود، و قرار شد که جلسه رسیدگی، در ۱۹ خرداد ۱۳۳۱ باشد.

٤ فروردین: مصدق برای شرکت در دادگاه لاهه، از مجلس کسب اجازه کرد.

۸ فروردین: زد و خورد شدید توده‌ای‌ها با افراد حزب «پان‌ایرانیست» و حزب زحمتکشان، که منجر به‌اعلام حکومت نظامی (به مدت یک ماه) در تهران گردید.

۲۳ فروردین: مصدق در ملاقات با ۵۹ نماینده مجلس، به مشکلات نفت اشاره کرد.

۱۷ اردیبهشت: گشایش دوره هفدهم مجلس و تعیین دکتر سیدحسن امامی، به‌عنوان رئیس مجلس شورای ملی.

۳۰ اردیبهشت: هیأت دولت ، تصمیم گرفت که انتخابات حوزه‌های باقی‌مانده را، به حالت تعلیق درآورد.

۷ خرداد: مصدق (و همراهان) عازم دادگاه لاهه شدند.

۲ تیر: ختم کار، دادگاه لاهه.

۳ تیر: بازگشت مصدق به ایران.

١٤ تیر: استعفای مصدق (به‌دلیل سنت پارلمانی تشکیل دوره جدید مجلس).

۱۹ تیر: صدور فرمان نخست‌وزیری مجدد مصدق، توسط شاه.

۲۲ تیر: مصدق درخواست اختیارات فوق‌العاده از مجلس، برای گذراندن لوایحی، جهت اصلاح امور مالی و اقتصادی و بانکی و پولی ــ به مدت شش ماه ــ نمود.

۲۵ تیر: ملاقات مصدق با شاه. در این ملاقات، مصدق درخواست «سمت وزیر جنگ» را برای خود نمود ــ که مورد قبول شاه قرار نگرفت.

۲۵ تیر: استعفای مصدق از نخست وزیری.

۲٦ تیر: درجلسه سری مجلس، احمد قوام به نخست‌وزیری تعیین شد.

۲۷ تیر: قوام، با انتشار دو اعلامیه، سیاست نفتی و شدت عمل خود با مخالفان دولت و لزوم جدائی دین از سیاست را، تأکید کرد.

۲۸ تیر: آیت‌الله کاشانی ، با انتشار اعلامیه‌ای به قوام پاسخ داد و از مردم خواست که علیه حکومت قوام، قیام کنند.

۲۹ تیر: ملاقات قوام با شاه و درخواست وی از شاه دایر بر: انحلال مجلسین ــ بازداشت رهبران برجستهٔ جبهه ملی و آیت‌الله‌کاشانی.

۲۹ تیر: پیشنهاد حزب توده برای تشکیل «جبهه ضد ــ استعمار»

برای سرنگون کردن حکومت قوام.

۳۰ **تیر:** قیام مردم ایران و برکناری قوام از نخست‌وزیری.

۳۱ **تیر:** دادگاه لاهه به عدم صلاحیت خود ـ در دعوای نفتی ایران و انگلیس ـ رای داد.

۱ **مرداد:** ملاقات مصدق و شاه، نخست وزیری مجدد مصدق، با برخورداری از سمت وزیر جنگ.

۲ **مرداد:** مجلس شورای ملی ـ به‌ریاست آیت‌الله کاشانی ـ تشکیل شد. مجلس، با گذراندن «ماده واحده‌ای»، قوام‌السلطنه را «مفسد فی‌الارض» اعلام کرد.

٤ **مرداد:** مصدق، کابینه جدید خود را به شاه معرفی کرد.

۷ **مرداد:** مجلس شورای ملی، قانون اختیارات فوق‌العاده مصدق را، تصویب کرد.

۸ **مرداد:** چون دولت بانک ایران و انگلیس [بانک شاهنشاهی سابق] را از معاملات ارزی ممنوع اعلام کرده بود، در این روز، بانک عملیات بانکی خود را تعطیل کرد.

۱٦ **مرداد:** وزارت خارجه ایران ـ با ارسال یادداشتی برای سفارت انگلستان در تهران ـ ضمن تشریح اقدامات خلاف قاعده و ظالمانه شرکت سابق نفت و دولت انگلستان، و خساراتی که متوجه ایران کرده‌اند، درخواست کرد که «لااقل، وجوهی که‌تعلق آن به دولت ایران، مورد تصدیق شرکت سابق است و تا کنون پرداخت نشده، فوراً تأدیه گردد، همچنین، وجوه دیگری که متعلق به دولت ایران است و در بانک‌های انگلستان تودیع گردیده، تحت اختیار دولت ایران قرار گیرد... ایران مایل است که در چارچوب قانون ملی شدن نفت، با نمایندگان شرکت وارد مذاکره شود...».

٥ **شهریور:** مندرسن (سفیر امریکا) و میدلتون (کاردار انگلستان) با مصدق ملاقات کردند و پیام مشترک ترومن ـ چرچیل را ـ همراه با متن قرارداد نحوه پرداخت غرامت به شرکت سابق نفت ـ تسلیم او کردند. مصدق، متقابلا پیشنهاداتی داد.

۲٥ **شهریور:** تشکیل مجلس شورای ملی برای استماع گزارش نخست وزیر. در این گزارش، آمده بود که اگر رویه فعلی انگلستان ادامه یابد. ایران روابط باآن کشور راقطع خواهدکرد.

۲٦ **شهریور:** مجلس سنا ، گزارش نخست‌وزیر را مورد تأیید قرار داد.

۲۷ **شهریور:** مجلس شورای ملی، گزارش نخست‌وزیر را تأیید کرد.

۲ **مهر:** مصدق به‌پیام چرچیل پاسخ داد (و رونوشت آن را برای رئیس جمهور امریکا فرستاد). مفاد این پیام ـ در واقع ـ همان گزارش مصدق به مجلس بود.

۷ **مهر:** «کامیل گوت» ، رئیس سابق صندوق بین‌المللی پول، برای کمک به‌کارشناسان اقتصادی ومالی ایران، دربرنامه‌ریزی اقتصاد بدون نفت، به‌ایران آمد.

۱۰ **مهر:** مصدق ـ طی سخنانی ـ انگلستان را تهدید به قطع رابطه کرد.

۱۱ **مهر:** گزارش دکتر فاطمی به‌مجلس درباره اقتصاد بدون نفت‌ایران.

۱۳ **مهر:** وزیران خارجه امریکا و انگلیس، به پیام (۲ مهر) مصدق ، پاسخ دادند.

۱٤ **مهر:** گشایش مجلس سنا، توسط شاه. شاه در نطق افتتاحیه خود، از سیاست مصدق، حمایت کرد.

۱٥ **مهر:** مصدق به پیام وزیران خارجه انگلیس و امریکا، پاسخ داد.

۲۱ مهر: سرلشکر عبدالحسین حجازی، برادران رشیدیـان، سرتیپ آریانا، سرتیپ حاجی انصاری، یک سرهنگ و دو سرگرد، به اتهام توطئه علیه دولت، توسط فرمانداری نظامی تهران، بازداشت شدند [فعالیت این افسران بازنشسته، در کانون افسران، صورت گرفته بود].

۲۲ مهر: نامه وزیر خارجه انگلستان به مصدق.

۲۲مهر(تا۲آبان): تشکیل چهارمین اجلاس کمیسیون نفت سازمان جهانی کار در لاهه. در این اجلاس، دعوای نفتی ایران و انگلیس هم (از لحاظ وضع کارگران ایرانی) مطرح شد.

۲۳ مهر: وزارت خارجه انگلستان ــ با صدور اعلامیه‌ای ــ به‌توجیه سیاست خود نسبت به ایران، پرداخت.

۲۴ مهر: گزارش مصدق، حاکی از لزوم قطع روابط با انگلستان، از رادیوی تهران، خوانده شد.

۳۱ مهر: اعلام رسمی قطع روابط سیاسی با انگلستان.

۱ آبان: انحلال مجلس سنا.

۴ آبان: انتخاب «ژنرال آیزنهاور» به ریاست جمهوری امریکا (از حزب جمهوری‌خواه)

۱۱ آبان: یوسف مشار (عضو جبههٔ ملی) در مجلس اظهار داشت که مجلس مرعوب دولت شده و نمایندگان حق حرف‌زدن آزاد ندارند.

۱۵ آذر: دولت آمریکا ــ با صدور اعلامیه‌ای ــ اعلان کرد که شرکت‌های مستقل امریکائی، با مسئولیت خود، می‌توانند از ایران نفت بخرند.

۱۸ آذر: شرکت‌های مزبور، انصراف خود را از خریداری نفت ایران، اعلام کردند.

۱۸ آذر: سخنگوی دولت ایران، نظر خود را در این زمینه، اعلام کرد.

۳ دی: هندرسن، سفیر امریکا، به تهران بازگشت.

۱۱ دی: ملاقات «هندرسن» با مصدق.

۱۶ دی: تظاهرات شدید توده‌ای‌ها در تهران، و زد و خورد آنان با سایر دستجات سیاسی. در این حادثه، یک نفر کشته و ۱۲نفر مجروح شدند.

۱۷ دی: مجلس شورای ملی ــ با اکثریت قاطع ــ به مصدق رأی‌اعتماد داد.

۱۸ دی: مصدق‌با ارسال نامه‌ای بـرای مجلس، درخواست تمدید اختیارات فوق‌العاده خود را به مدت شش ماه دیگر نمود.

۱۸ دی: حسین مکی ــ به‌عنـوان مخالـفت با این درخـواست ــ از نمایندگی مجلس استعفاء کرد.

۱۹ دی: مصدق، پیام تبریکی برای ژنرال آیزنهاور فرستاد.

۲۰ دی: «دادگاه عالی عدن» در رسیدگی به پرونده «توقیف محموله کشتی روزماری» به‌سود ایران، رأی داد.

۲۳ دی: حزب توده، با تمدید اختیارات فـوق‌العاده مصدق مخالفت کرد*.

۲۵ دی: دکتر بقائی، با تمدید اختیارات فوق‌العاده مصدق، مخالفـت کرد.

۲۸ دی: حسین مکی، استعفای خود را پس گرفت و به مجلس‌بازگشت.

۲۹ دی: بازار تهران ــ به‌عنوان حمایت از مصدق ــ تعطیل شد.

۳۰ دی: مجلس شورای ملی با تمدید اختیارات فوق‌العاده مصدق ــ به

---

* روزنامه به‌سوی آینده، شماره ۷۵۱ ــ ۲۳ر۱۰ر۱۳۳۱.

مدت شش ماه دیگر ــ موافقت کرد.

۲ **بهمن:** پیام مصدق به ملت ایران از رادیو.

۸ **بهمن:** ملاقات چهار ساعته مصدق و کاشانی ــ که در پایان آن، اعلامیه‌ای منتشر شد.

۹ **بهمن:** مصدق به سادچیکف (سفیر شوروی) اطلاع داد که ــ باتوجه به‌خاتمه قرارداد شیلات ــ ایران مایل به تمدید آن نیست.

۱ **اسفند:** آخرین پیشنهاد نفتی دولت انگلستان، بوسیله هندرسن سفیر امریکا، تسلیم مصدق شد.

۶ **اسفند:** سرلشکر زاهدی ــ برطبق ماده ۵ حکومت نظامی ــ به‌اتهام تحریک افراد ایل بختیاری، بازداشت شد.

۹ **اسفند:** ماجرای رفتن شاه از ایران و تظاهرات طرفداران شاه، در برابر خانه مصدق.

۱۶ **اسفند:** در این روز ــ به دنبال مذاکراتی که در لندن میان وزیران خارجه انگلیس و امریکا صورت گرفت ــ اعلامیه‌ای منتشر شد حاکی از اینکه طرح تسلیم شده توسط دولت انگلستان به دولت ایران (در اول اسفند)، مورد حمایت کامل امریکا می‌باشد.

۱۸ **اسفند:** «هندرسن» متن این اعلامیه را تسلیم دکتر مصدق کرد.

۲۶ **اسفند:** زاهدی ــ زیر فشار دربار ــ آزاد شد.

۲۹ **اسفند:** مصدق ــ در یک پیام رادیوئی به ملت ایران ــ دلایل رد پیشنهاد دولت انگلستان را اعلام کرد.

۱۳۳۲ خورشیدی

۱۵ **فروردین:** مصاحبه مطبوعاتی دالس درباره اوضاع ایران، که نشانگر همگامی بیشتر سیاست امریکا و انگلیس بود، اما رهبران جبهه ملی، آن را جدی نگرفتند.

۱۶ **فروردین:** مصدق ــ در یک پیام رادیوئی به ملت ایران ــ به حادثه ۹ اسفند» و تعیین تکلیف گزارش «هیأت هشت نفره» اشاره نمود.

۱ **اردیبهشت:** سرتیپ افشارطوس (رئیس شهربانی کل کشور) مفقود شد.

۳ **اردیبهشت:** حسین علاء از وزارت دربار استعفا کرد و ابوالقاسم امینی، کفیل وزارت دربار شد.

۷ **اردیبهشت** : کشف جنازه افشارطوس و بازداشت افراد مظنون به قتل او.

۲۱ **اردیبهشت:** شاه با صدور فرمانی، کلیه املاک پهلوی را به‌دولت واگذار کرد.

۲۴ **اردیبهشت:** وزیر دادگستری (لطفی) طی نامه‌ای به عنوان رئیس مجلس (دکتر معظمی)، خواستار سلب مصونیت پارلمانی دکتر بقائی ــ به اتهام مشارکت در قتل افشارطوس ــ شد.

۴ **خرداد:** باتوجه به‌اینکه دالس درسفرخود به‌کشورهای خاورمیانه، از ایران دیدن نکرده بود، هندرسن در ۴ خرداد، با انتشار اعلامیه‌ای، اظهارتاسف دالس را از نیامدن به ایران، منتشر کرد.

۲۱ **خرداد:** امضای موافقتنامه بازرگانی جدید ایران و شوروی.

همچنین، مصدق دراین مذاکرات، خواستار استرداد ۲۰تن طلای ایران، توسط شوروی شد.

۲۹ **خرداد:** میتینگ بزرگ «نهضت ملی» در میدان بهارستان، به هواداری از مصدق.

٤ **تیر:** مصدق در ملاقات با اعضای فراکسیون‌های مجلس، گفت که نباید کاری کرد که مجلس تعطیل شود.

۲۰ **تیر:** انتشار پیام‌های مبادله شده میان مصدق و آیزنهاور در جراید.

۲٤ **تیر:** استعفای ۲۷ نفر از نمایندگان عضو فراکسیون نهضت ملی. ۲۵ نماینده دیگر مجلس هم استعفا کردند.

۳۰ **تیر:** سالگرد قیام سی تیر.

٤ **مرداد:** ورود «شوارتسکف» به ایران.

٥ **مرداد:** مصدق در یک پیام رادیوئی ـ خطاب به ملت ایران ـ موضوع «رفراندوم درباره ادامه کار یا تعطیل مجلس هفدهم» را عنوان کرد.

۷ **مرداد:** وزیر خارجه امریکا، نسبت به تشدید فعالیت حزب توده، ابراز نگرانی کرد.

۱۲ **مرداد:** برگزاری رفراندوم در تهران.

۱۲ **مرداد:** پاسخ آیزنهاور به‌نامه مصدق (ابراز نگرانی نسبت به اوضاع ایران).

۱۵ **مرداد:** آیزنهاور در یک مصاحبه مطبوعاتی، از فعالیت توده‌ای‌ها در ایران، ابراز نگرانی کرد.

۱۸ **مرداد:** فعالیت شدید حزب توده در تهران.

۱۸ **مرداد:** مجله «نیوزویک» نسبت به فعالیت توده‌ای‌ها، ابراز

نگرانی کرد.

۱۹ **مرداد:** برگزاری رفراندوم در شهرستان‌ها.

۲۳ **مرداد:** بازداشت چند تن از مقامات حکومت ملی توسط گارد شاهنشاهی.

۲٤ **مرداد:** در ساعت ۲ بامداد، سرهنگ نصیری، که حامل فرمان عزل مصدق و نخست‌وزیری زاهدی بود ، بازداشت گردید. درپی آن، مقامات بازداشت شده جبهه ملی آزاد شدند.

۲٤ **مرداد:** فرار شاه از ایران به بغداد.

۲۵ **مرداد:** اعلامیه دولت حاکی از کشف و خنثی کردن یک کودتای نظامی.

۲۵ **مرداد:** انحلال دوره هفدهم مجلس شورای ملی.

۲٦ **مرداد:** هندرسن به ایران بازگشت.

۲۷ **مرداد:** ملاقات هندرسن با مصدق.

۲۸ **مرداد:** کودتای ننگین ۲۸ مرداد و سقوط حکومت مصدق.

۲۸ **مرداد:** شایعه خودکشی سفیر شوروی در تهران [به‌علت عدم پیش‌بینی کودتای ۲۸ مرداد] .

نامنامه

آ

الف

ب

پ

ت

ج

چ

ح

خ

د

ذ

ر

ف

ق

ک

گ

ل

م

ن

و

ه

Bibliography

BOOKS

Acheson, Dean. *Present at the Creation: My Years in the State Department.* New York: W.W. Norton & Co. 1969.
Alavi, Bozorg. *Kampfendes Iran.* Berlin, 1955.
Arfa Gen. Hassan. *Under Five Shahs.* London: John Murry, 1964.
Arsanjani, Hassan. *Yaddashthaye Siyasi* [The Political Diaries of July 17-21, 1952]. Teheran: Dariya Newspaper, 1955.
Bahar, Mohammad Taghi. *Tarikhe Ahzabe Siyasi Iran* [The History of Iranian Political Parties]. Teheran: Khavar Publishing House, 1946.
Bayne, E.A. *Persian Kingship in Transition.* New York: American Universities Field Staff, 1968.
Browne, Edward G. *The Persian Revolution of 1905-1909.* Cambridge, England: Cambridge University Press, 1911.
Bullard, Reader. *The Camels Must Go: An Autobiography.* London, 1961.
Cottam, Richard W. *Nationalism in Iran.* Pittsburgh: University of Pittsburgh Press, 1964.
Diba, Farhad. *Dr. Mossadegh's Biography* (Unpublished Dissertation).
Dulles, Allen. *The Craft of Intelligence.* New York: Greenwood, 1963.
Ehteshami, Abolhassan. *Tarikhe Firghe Azarbayjan* [A History of the Azarbayjan Separationist Movement]. Teheran: Ettelaat, 1947.
Elwell-Sutton, L.P. *Persian Oil, A Study in Power Politics.* London: Lawrence and Wishart, 1955.
Fateh, Mostafa. *Panjah Sal Nafte Iran* [Fifty Years of Persian Oil]. Teheran, 1956.

Fatemi, Faramarzs. *The U.S.S.R. in Iran. New Jersey: A.S. Barnes, 1980.*
Ford, *Alan W. The Anglo-Iranian Oil Dispute of 1951-1952.* Berkeley: University of California Press, 1954.
Government of Iran. *Modafeate Mossadegh va Rollin dar Divane Beynolmelali Lahe* [The Defense of Dr. Mossadegh and Rollin at the Hague International Court of Justice]. Teheran, October 1952.
Government of Iran. *Dah Gozaresh az Dr. Mossadegh be Dowlat* [Ten Reports from Dr. Mossadegh to the Government]. Teheran, June 1953.
Hamzavi, Abdolhossein. *Persia and the Powers: An Account of Diplomatic Relations, 1941-46.* London and New York: Hutchison, 1946.
Jabbari, Ahmad. *Generations of Courage: A Political Biography of Dr. Mohammad Mossadeq.* Cincinnati: Amir Parviz Publishers (forthcoming).
Keddie, Nikki R. *Religion and Rebellion in Iran: The Iranian Tobacco Protest of 1891-1892.* New York: Humanities Press, 1966.
Key-Estovan, Hossein. *Siyasate Movazenehe Manfi dar Majlese Chahardah* [Policy of Negative Equilibrium in the 14th Majlis]. Teheran, n.d.
Khajenouri, Ebrahim. *Bazigarane Asre Talai* [The Performers of the Golden Era]. Teheran: Khandaniha, 1944.
Kianouri, Nurredin, *Hezbe Tudehe Iran va Dr. Mossadegh* [The Tudeh Party and Dr. Mossadegh]. Tudeh Publication No. 68. Teheran, March 1980.
Lenczowski, George. *Russia and the West in Iran 1918-1948: A Study in Big Power Rivalry.* Ithaca: Cornell University Press, 1949.
Malekzadeh, Mehdi. *Nehzate Mashrooteh dar Iran.* [The Iranian Consitutional Movement]. Vol. 1. Teheran: Ibne-Sina, 1944.
Masoudi, Ghassem. *Heyat Ezami be Moscow* [A Mission to Moscow]. Teheran: Ettelaat, 1946.
Nirumand, Bahman. *Iran: The New Imperialism in Action.* Translated from the German by Leonard Mins. New York: Monthly Review Press, 1969.
Pahlavi, Mohammad Reza. *Mission for My Country.* New York: McGraw Hill, 1961.
Powers, Thomas. *The Man Who Kept the Secrets: Richard Helms and the CIA.* New York: Knopf, 1979.
Roosevelt, Kermit. *Countercoup: The Struggle for the Control of Iran.* New York: McGraw-Hill, 1979.

Rubin, Barry. *Paved With Good Intentions.* New York: Oxford, 1980.
Rustgou, Abdollah. *Yadi az Mossadegh* [Memory of Mossadegh]. London, 1980.
Sadeegh, Javad. *Nationalities and Revolution in Iran.* New York: Pathfinder Press (distributor), 1974.
Sadr, Hassan. Defae Dr. Mossadegh az Naft [Dr. Mossadegh's Defense of Oil]. Teheran, May 1979.
Setvati, Nicole. *L'Iran Bastion de Nationalisme Oriental Face a la Russie.* Geneva, 1960.
Sheehan, Michael. *Iran: The Impact of United States Interests and Policies 1941-1954.* Brooklyn, New York, 1968.
Soraya Esfandiary, *Ma Vie.* Plon: Paris, 1967.
Shuter, W. Morgan. *The Strangling of Persia.* New York: The Century Company, 1912.
Tafazzoli, Mahmoud. *Mossadegh, Naft va Coup d'Etat* [Mossadegh, Oil and the Coup]. Teheran, 1979.
Tudeh Party. *Darbarehe Bistorhashte Mordad* [About August 18, the date the coup which overthrew Dr. Mossadegh's government]. Teheran: Central Committee, Tudeh Party, 1954.
Open Letter to the National Front (Summary in *World Marxist Review,* vol. 14, no. 9. (1961).
Hizbe ma va Jonbeshe Enghelabiye Salhaye Akhir [Our Party and the Revolutionary Movement of Recent Years]. Teheran: September 1955.
Tully, Andrew. *C.I.A.: The Inside Story.* New York: Simon and Schuster, 1962.
de Villiers, Gerard. *L'Irresistible Ascension de Mohammad Reza Shah d'Iran.* Plon: Paris, 1975.
Warne, William E. *A Mission for Peace.* New York: Bobbs-Merrill Co., 1957.
Yamgani, Parsa. *Karnamehe Mossadegh* (Mossadegh's Report Card). Vol. 1. London: Iran Book Center, 1980.
Zabih, Sepehr. *The Communist Movement in Iran.* Berkeley and Los Angeles: University of California Press, 1966.
(coauthor) *The Foreign Relations of Iran: A Developing Nation in a Zone of Great-Power Conflict.* Berkeley and Los Angeles: University of California Press, 1974.
Iran's Revolutionary Upheaval: An Interpretive Essay. San Francisco: Alchemy Books, 1979.

"Caviar After Oil," Editorial, *the Times*, (London), January 31, 1953.
"Les Evenement d'Iran," *Chronique de Politique etrangere*, vol. 6 (November 1953).
Bakhtare Emrouz (Teheran), 1952-53.
Besooye Ayandeh (Teheran), 1952-53.
Elm va Zindegi (Teheran), 1953.
Ettelaat (Teheran), 1951-1953.
Keyhan (Teheran), 1953.
Mardom, 1979-1980.
New York Times (New York), 1953.
Iran Post (Los Angeles), 1979-80.
Times (London), 1951-1953.

Documents

Mohakemehe Tarikhi [The Historic Trial of Dr. Mossadegh]. Teheran: Roshan-Fekr, 1954.
Documents on U.S. Foreign Relations, 1953. Washington, D.C.: U.S. Government Printing Office, 1954.
Papers of Harry S. Truman, *Series CIA*, 1948-1949 (3-48, 3-49, and 4-49) National Archives, Washington, D.C.
Salnameh Pars [The Yearbook, 1951-52]. Teheran: Majlis Press, 1952.
Some Documents on Iranian Nationalization of the Oil Industry. Washington, D.C.: Iranian Embassy, 1951.

Periodicals and Newspapers

Atyeo, Henry C., "Political Development in Iran, 1951-1954," *Middle East Affairs*, vol. 5, nos. 8-9 (1954).
Bayne, Edward, "Crisis of Confidence in Iran," *Foreign Affairs* (July 1951), pp. 578-90.
Grady, Henry, "Real Story of Iran." *U.S. News and World Report*, October, 19, 1951.
"What Went Wrong in Iran?" *Saturday Evening Post*, June 5, 1952.
Harkness, Richard and Gladys, "America's Secret Agents: The Mysterious Doings of the C.I.A.," *Saturday Evening Post*, November 9, 1954.
Lambton, Ann K., "The Impact of the West on Persia," *International Affairs*, vol. 32, no. 1 (January 1957).
Mahdavy, Hossein, "The Coming Crisis in Iran," *Foreign Affairs* vol. 44, no. 1 (October, 1965).
Marburg, Efimenco N., "An Experience with Civilian Dictatorship in Iran," *Journal of Politics* vol. 17, no. 3, (August, 1955).
Melbourne, Roy. "America and Iran in Perspective: 1953 and 1980." *Foreign Service Journal* (April, 1980).
Mossadegh, Mohammad. "Man of the Year," *Time*, January 7, 1952.
Roosevelt, Kermit, "How the CIA Brought the Shah to Power," *Washington Post*, May 6, 1979.
Young, Caylor T. "Iran in Continuing Crisis," *Foreign Affairs*, vol. 40, no. 2 (January, 1962).
Zabih, Sepehr. "Iran's International Posture: Defacto Non-Alignment Within a Pro-Western Alliance," *Middle East Journal* vol. 24 no. 3 (Summer 1970).

THE MOSSADEGH ERA





۲۰۰۰ ریال